

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سیری در معارف اسلام

# امیر المؤمنین علیه السلام، گنجینه ای از فضایل الهی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

قم - مسجد اعظم - دهه اول ذی الحجه - ۱۴۰۰ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

**امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گنجینه‌ای از فضایل الهی**  
(سیری در معارف اسلامی)

- ☐ مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- ☐ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ☐ ویرایش: وفهیمی.....
- ☐ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ☐ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- ☐ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

|                                                            |    |
|------------------------------------------------------------|----|
| جلسه اول: قدرت امام معصوم در راستای اراده الهی.....        | ۱۵ |
| مقدمه بحث.....                                             | ۱۷ |
| نکته نخست، سرد شدن آتش به اراده پروردگار.....              | ۱۷ |
| از خطرات سنگین برای انسان.....                             | ۱۸ |
| مهار همه موجودات در دست قدرت خداوند.....                   | ۱۹ |
| پروردگار، استوارترین و پایدارترین تکیه‌گاه.....            | ۲۰ |
| نکته دوم، سلامت یونس علیه السلام در شکم نهنگ.....          | ۲۱ |
| شگفتی‌های معده و اسید پر قدرت آن.....                      | ۲۱ |
| برخورداری موجودات از شعور.....                             | ۲۱ |
| معدۀ نهنگ، میزبان پیامبر خدا.....                          | ۲۲ |
| نکته سوم، عزیزی مصر، اراده الهی برای یوسف علیه السلام..... | ۲۳ |
| حکایتی شنیدنی از معجزه حضرت جواد علیه السلام.....          | ۲۳ |
| کلام آخر؛ ای ساربان آهسته رو که آرام جانم می‌رود.....      | ۲۵ |
| جلسه دوم: امیرالمؤمنین علیه السلام در آیات قرآن.....       | ۲۷ |
| عظمت قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام.....            | ۲۹ |
| کتاب موعظه جامع و کامل.....                                | ۲۹ |
| دستاویزی قوی برای سعادت دنیا و آخرت.....                   | ۲۹ |
| عامل شکوفایی حسنات باطنی و ایمان در قلب.....               | ۳۰ |
| چشمه‌های بی‌شمار دانش در قرآن.....                         | ۳۰ |



- ۳۰..... صیقل‌دهنده و پاک‌کننده دل‌ها.....
- ۳۱..... عالم خلقت دارای چهار وجود و هستی.....
- ۳۱..... سه ویژگی امیدواران به رحمت پروردگار.....
- ۳۲..... الف) ایمان قطعی به پروردگار و حقایق.....
- ۳۲..... ب) هجرت برای خدا.....
- ۳۲..... ج) جهاد در راه طاعت پروردگار.....
- ۳۳..... ناامیدی و دلسردی، از ارکان کفر.....
- ۳۳..... امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مصداق اتم و اکمل آیه ۲۱۸ سوره بقره.....
- ۳۳..... مصداق ایمانی.....
- ۳۵..... مصداق هجرت الی الله.....
- ۳۶..... مصداق جهاد طاعت الله.....
- ۳۷..... کلام آخر؛ درددل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مزار زهراء (علیها السلام).....
- ۳۹..... **جلسه سوم: امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بالاترین حسنه**.....
- ۴۰..... دو راه به سوی پروردگار.....
- ۴۰..... الف) راه ظاهر برای دانستن وجود خدا.....
- ۴۰..... ب) راه باطن برای رسیدن به خدا.....
- ۴۱..... ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مقوله رسیدن.....
- ۴۲..... تفاوت کلاس بشر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خداشناسی.....
- ۴۳..... عظمت مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایات.....
- ۴۴..... قلب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عاری از غبار عوالم امکانی.....
- ۴۵..... روایتی شنیدنی از پیوند با امیرالمؤمنین (علیه السلام).....
- ۴۶..... امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بالاترین حسنه.....
- ۴۷..... کلام آخر؛ وصایای حضرت زهراء (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام).....
- ۴۹..... **جلسه چهارم: نجات‌یافتگان روز قیامت**.....
- ۵۱..... تأکید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر دو مسئله حیاتی.....
- ۵۱..... الف) تأکید بر خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از خودشان.....



## فهرست مطالب

|    |                                                                                                            |
|----|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۵۲ | ..... (ب) رستگاری امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و پیروانش در قیامت                               |
| ۵۳ | ..... حکایتی شنیدنی از شیعه شدن عالم سنّی                                                                  |
| ۵۴ | ..... درماندگی مفتی اعظم اهل سنت در جواب                                                                   |
| ۵۴ | ..... حرام خوری، مانع اتصال انسان با حق                                                                    |
| ۵۶ | ..... نظر فخر رازی درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»                                          |
| ۵۷ | ..... گریه بر ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> ، از ضروریات مذهب                                     |
| ۵۸ | ..... ارزش سخن گفتن از فضایل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>                                       |
| ۵۸ | ..... کلام آخر؛ غربت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بعد از شهادت زهرا <small>علیها السلام</small> |
| ۵۹ | ..... دعای پایانی                                                                                          |
| ۶۱ | <b>جلسه پنجم: جلوه‌هایی از رحمت پروردگار</b>                                                               |
| ۶۳ | ..... نرمی اخلاق پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، شعاعی از رحمت الله                            |
| ۶۳ | ..... تأکید پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> بر دوری از غضب                                       |
| ۶۴ | ..... اهمیت اخلاق در دین اسلام                                                                             |
| ۶۴ | ..... برخورد پروردگار با مشرکین لجباز مکه                                                                  |
| ۶۵ | ..... گذشت و پذیرش اسلام قاتل حضرت حمزه                                                                    |
| ۶۶ | ..... ضرورت تمرین خوش اخلاقی در زندگی                                                                      |
| ۶۶ | ..... دستورات اخلاقی پروردگار به پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>                                 |
| ۶۶ | ..... الف) گذشت و چشم‌پوشی                                                                                 |
| ۶۷ | ..... (ب) طلب آمرزش برای آنها                                                                              |
| ۶۷ | ..... (ج) مشورت کردن با آنها در امور                                                                       |
| ۶۸ | ..... حقیقت معنایی سلام                                                                                    |
| ۶۸ | ..... هزینه رحمت الهی از سوی خداوند بر بندگان                                                              |
| ۶۹ | ..... حکایتی شنیدنی از رحمت پروردگار                                                                       |
| ۷۰ | ..... کلام آخر؛ شعرخوانی مقبل در حضور حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>                                |
| ۷۱ | ..... دعای پایانی                                                                                          |



جلسه ششم: ثمرات تدبر در آیات الهی ..... ۷۳

دستور مهم قرآن و روایات به تدبر در قرآن ..... ۷۵

نیاز به معلمین بالاتر در فهم حقایق قرآن ..... ۷۶

حد تواضع و فروتنی در نصیحت‌پذیری ..... ۷۶

ضرورت مراقبت از خود در زندگی ..... ۷۷

معارف الهی در سینه عباد پروردگار ..... ۷۸

در جست‌وجوی مصادیق حقیقی آیات ..... ۸۰

سود تدبر و فهم قرآن ..... ۸۲

کلام آخر؛ بی‌تابی اهل بیت ابی عبدالله علیه السلام در عصر عاشورا ..... ۸۳

دعای پایانی ..... ۸۳

جلسه هفتم: سیمای شیعه در بیان امام باقر علیه السلام ..... ۸۵

ریشه و مبنای احادیث و روایات ..... ۸۷

الف) کتاب خدا ..... ۸۷

ب) فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ..... ۸۷

فریاد ابلیسی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» ..... ۸۸

نگاه شیعه به حجیت قرآن مجید ..... ۸۹

امامان معصوم علیهم السلام، سرپرستان حقیقی قرآن ..... ۸۹

سخن امام، سرشار از انسانیت، اخلاق و عقل ..... ۹۰

رحمت خداوند بر راست‌گویان کلام معصومین ..... ۹۱

قرب الی‌الله در پرتو اطاعت از پروردگار ..... ۹۱

معیار شیعه حقیقی در کلام امام باقر علیه السلام ..... ۹۳

کلام آخر؛ پیکر حجت خدا در گودال قتلگاه ..... ۹۳

دعای پایانی ..... ۹۴

جلسه هشتم: برترین و باارزش‌ترین عبادت ..... ۹۵

دعوت انبیا به سه حقیقت ..... ۹۷





## فهرست مطالب

|          |                                                                                   |
|----------|-----------------------------------------------------------------------------------|
| ۹۷.....  | حقیقت معنایی عبادت جامع.....                                                      |
| ۹۸.....  | زراره، از بالاترین شخصیت‌های روایی شیعه.....                                      |
| ۹۸.....  | برترین عبادت در عالم.....                                                         |
| ۱۰۰..... | پیامدهای لقمه حرام در آیات و روایات.....                                          |
| ۱۰۰..... | الف) ربا.....                                                                     |
| ۱۰۱..... | اعلام جنگ خدا و پیامبر با رباخواران.....                                          |
| ۱۰۱..... | عذاب مضاعف رباخواران در روز قیامت.....                                            |
| ۱۰۲..... | بار قیامتی رباخوری، سنگین‌تر از زنا با محارم.....                                 |
| ۱۰۲..... | ب) مال یتیم.....                                                                  |
| ۱۰۳..... | ج) غصب.....                                                                       |
| ۱۰۴..... | کلام آخر؛ خیمه آل عبا در آتش کوفیان.....                                          |
| ۱۰۵..... | دعای پایانی.....                                                                  |
| ۱۰۷..... | <b>جلسه نهم: اثر عبادت خالص و با معرفت در زندگی.....</b>                          |
| ۱۰۹..... | انتقال فیوضات الهی به انسان از راه عبادت.....                                     |
| ۱۰۹..... | اتصال انبیای الهی به منبع بی‌نهایت کمال.....                                      |
| ۱۱۰..... | اتصال عجیب آیت‌الله بروجردی به منبع فیوضات.....                                   |
| ۱۱۰..... | زندگی عاشقانه در پرتو اتصال به پروردگار.....                                      |
| ۱۱۱..... | حکایتی شنیدنی از اتصال به منبع کمالات.....                                        |
| ۱۱۳..... | بالاترین عبادت در کلام امام باقر <small>علیه السلام</small> .....                 |
| ۱۱۴..... | شیطان، مالک عبادت با بدن آلوده.....                                               |
| ۱۱۶..... | نظر رحمت پروردگار در روز عرفة.....                                                |
| ۱۱۷..... | کلام آخر؛ عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مَنْ؟.....                                       |
| ۱۱۸..... | دعای پایانی.....                                                                  |
| ۱۲۱..... | <b>جلسه دهم: امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>، امیر و رئیس شیعیان.....</b> |
| ۱۲۳..... | امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، امیر و شریف اهل ایمان.....              |
| ۱۲۳..... | سرزنش اصحاب پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در قرآن.....                |



- قرآن، بیانگر خوبی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۲۵
- امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان حقیقی در شمار فائزون ..... ۱۲۶
- ارزش نگاه به چهره امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۲۷
- حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، حرم الهی ..... ۱۲۸
- عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام صدیقه کبری علیه السلام ..... ۱۲۹
- دعای پایانی ..... ۱۲۹
- جلسه یازدهم: شب جمعه، شب رحمت و مغفرت** ..... ۱۳۱
- دعوت پروردگار در شب جمعه از مشکل‌داران ..... ۱۳۳
- فلسفه مهلت پروردگار به بندگان گنهکار ..... ۱۳۳
- پروردگار، طبیب و درمانگر بیماری گناه ..... ۱۳۴
- قرآن، نسخه درمانی پروردگار ..... ۱۳۵
- توبه آدم علیه السلام، بادب‌ترین توبه ..... ۱۳۶
- مهربانی پروردگار در برخورد با گنهکاران ..... ۱۳۶
- بنای آفرینش بر رحمت و محبت ..... ۱۳۷
- تجلی رحمت تشریعی پروردگار در بندگان شایسته ..... ۱۳۸
- توبه دو برادر در آخرین لحظات با کلام ابی عبدالله علیه السلام ..... ۱۳۸
- کمک ابی عبدالله علیه السلام به جنگاور مجروح دشمن ..... ۱۳۹
- سخاوت ابی عبدالله علیه السلام در آخرین وداع ..... ۱۴۰
- کلام آخر؛ آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین ..... ۱۴۰
- دعای پایانی ..... ۱۴۱
- جلسه دوازدهم: معرفت و محبت، دو مسئله حیاتی** ..... ۱۴۳
- عامل اصلی تهی‌دستی در دنیا و آخرت ..... ۱۴۵
- آموختن زمینه‌های زندگی دنیایی و آخرتی به آدم علیه السلام ..... ۱۴۵
- شروع تمدن بشری از حضرت آدم علیه السلام ..... ۱۴۷
- تمدن عظیم امروزی، حاصل رواج اسلام ..... ۱۴۷



## فهرست مطالب

|                                                                       |            |
|-----------------------------------------------------------------------|------------|
| چند کتاب در خصوص خدمات پیغمبر ﷺ و اسلام به جهان.....                  | ۱۴۸        |
| کارشکنی‌های استعمارگران در سرکوب جوامع اسلامی.....                    | ۱۴۹        |
| محبت، میوه معرفت و شناخت.....                                         | ۱۵۰        |
| ویژگی‌های شیعه با معرفت.....                                          | ۱۵۰        |
| ائمه اطهار علیهم‌السلام، عاشق بو و روح شیعیان.....                    | ۱۵۲        |
| کلام آخر؛ کرامت ابی عبدالله علیهم‌السلام در دوران کودکی.....          | ۱۵۳        |
| <b>جلسه سیزدهم: بهشت، سود اطاعت از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.....</b> | <b>۱۵۵</b> |
| تواضع و فروتنی در سایه اطاعت از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.....        | ۱۵۷        |
| مالک‌اشتر، نمونه‌ای از مطیعان واقعی امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.....    | ۱۵۸        |
| کفر، حاصل سرکشی و نافرمانی نسبت به امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.....     | ۱۵۹        |
| پروردگار، خریدار اهل ایمان در روز قیامت.....                          | ۱۶۰        |
| بهشت، سود اطاعت از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.....                     | ۱۶۲        |
| کلام آخر؛ غم مخور ای آخرین سرباز من.....                              | ۱۶۴        |
| دعای پایانی.....                                                      | ۱۶۵        |
| <b>جلسه چهاردهم: زندگی پر از نور در پرتو کلام امام.....</b>           | <b>۱۶۷</b> |
| امام‌شناسی، از واجبات دین.....                                        | ۱۶۹        |
| کلام امام، از بین‌برنده تاریکی.....                                   | ۱۷۰        |
| دوزخ، عاقبت ماندن در گمراهی.....                                      | ۱۷۰        |
| زندگی روشن و پر از نور در پرتو سخنان امام.....                        | ۱۷۱        |
| تابش نور کلام موسی علیهم‌السلام بر قلب آسیه علیها‌السلام.....         | ۱۷۱        |
| نور کلام امام از نور پروردگار.....                                    | ۱۷۲        |
| حقیقت معنایی کلام نور.....                                            | ۱۷۳        |
| سفارش رسول اکرم ﷺ بر مراقبت از زبان.....                              | ۱۷۳        |
| دروغ، ریشه مشکلات جامعه.....                                          | ۱۷۳        |
| اثر کلام مسیح علیهم‌السلام بر زن بدکاره.....                          | ۱۷۴        |



|                                                                                         |     |
|-----------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| قرآن، نور مبین و روشنگری برای همه مردم.....                                             | ۱۷۵ |
| حکایتی شنیدنی از اثر کلام یک اهل دل.....                                                | ۱۷۵ |
| دعای پایانی.....                                                                        | ۱۷۸ |
| <b>جلسه پانزدهم: نور الهی در سخنان امامان هدایت.....</b>                                |     |
| گذری بر بحث پیشین.....                                                                  | ۱۸۱ |
| خلقت اهل بیت (علیهم السلام) از نور.....                                                 | ۱۸۱ |
| توجه مؤمن به لقمه حلال.....                                                             | ۱۸۲ |
| اثر نور در زندگی کاسبان گذشته.....                                                      | ۱۸۳ |
| سفارش اسلام به مشکل‌گشایی از گرفتاران.....                                              | ۱۸۴ |
| حل مشکلات با کد و کلید مخصوص.....                                                       | ۱۸۵ |
| دقت مؤمن در اصول معاشرت.....                                                            | ۱۸۶ |
| پاک‌سازی روح، از ویژگی‌های منبر خوب.....                                                | ۱۸۶ |
| حکایتی شنیدنی از نورانیت اهل ایمان.....                                                 | ۱۸۷ |
| انسان اهل قبول، پذیرای کلام اهل بیت.....                                                | ۱۸۸ |
| درمان مشکلات با عمل به قرآن و روایات.....                                               | ۱۸۸ |
| دعای پایانی.....                                                                        | ۱۸۹ |
| <b>جلسه شانزدهم: شناخت کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از معشوق حقیقی.....</b>          |     |
| مقدمه بحث.....                                                                          | ۱۹۳ |
| دو راه شناخت معرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پروردگار.....                          | ۱۹۳ |
| سخن امام صادق (علیه السلام) به مرد منکر خدا.....                                        | ۱۹۴ |
| دعای کمیل، اشرف دعاها.....                                                              | ۱۹۴ |
| دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به شناخت پروردگار.....                           | ۱۹۵ |
| عشق امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زیبایی بی‌نهایت پروردگار.....                         | ۱۹۵ |
| اثر معرفت کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پروردگار.....                              | ۱۹۷ |
| شناخت کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در محدوده خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله)..... | ۱۹۹ |



## فهرست مطالب

|          |                                                                    |
|----------|--------------------------------------------------------------------|
| ۱۹۹..... | رزق حقیقی، عشق به اهل بیت (علیهم السلام)                           |
| ۲۰۱..... | جلسه هفدهم: امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جامع ارزش ها و فاقد نقص ها |
| ۲۰۳..... | تعریف منطقی، جامع ارزش ها و فاقد نقص ها                            |
| ۲۰۳..... | امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آیات قرآن                            |
| ۲۰۳..... | الف) سورة بینه                                                     |
| ۲۰۴..... | ب) سورة مائده                                                      |
| ۲۰۴..... | خداوند، سرپرست حقیقی عالم                                          |
| ۲۰۵..... | ولایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به کیفیت ولایت خداوند           |
| ۲۰۵..... | اتصال ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ولایت پیامبر و خداوند    |
| ۲۰۶..... | امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بزرگ ترین دلیل بر وجود پروردگار        |
| ۲۰۸..... | یمین الله، علی باشد به تحقیق                                       |
| ۲۰۸..... | دعای پایانی                                                        |



جلسه اول

قدرت امام معصوم در راستای

ارادة الهی





## مقدمه بحث

یکی از بهترین و مطمئن‌ترین کتاب‌های شیعه که کتابی قدیمی است و نزدیک عصر ائمه طاهرین علیهم‌السلام نوشته شده، کتاب بالارزش «بصائر الدرجات» است. این کتاب معجزه‌ای را از وجود مبارک حضرت جواد الائمه علیه‌السلام نقل می‌کند که شنیدنی است. پیش از آنکه این معجزه بیان بشود، برای اینکه ما را به باور عظمت و قدرت امام معصوم کمک کند، چند نکته را از قرآن مجید عرض می‌کنم. این نکات در رابطه با انسان است و انجام گرفتنش هم به قدرت پروردگار و اراده وجود مقدس حق گره دارد؛ چون آیه قرآن هم هست و مسئله به اراده و قدرت پروردگار انجام گرفته است، قبول و باور آن برای مؤمن کار ساده‌ای است و به دلیل، برهان و استدلال نیاز ندارد.

### نکته نخست، سرد شدن آتش به اراده پروردگار

همه ما می‌دانیم که طبع آتش، سوزاندن است؛ سابقه ندارد، نداشته و نخواهد داشت که آتش به جای سوزاندن، خنک کند و نسیم سردی را به انسان هدیه کند. از زمانی که آتش آفریده شده (ما نمی‌دانیم زمان ظهور آتش چه موقع بوده)، کارش سوزاندن بوده است؛ چوب را می‌سوزاند، سنگ را خاکستر می‌کرده، آهن و فولاد را ذوب می‌کرده و چیزی را در دل خودش سالم نگه نمی‌داشته است. البته طبق قرآن کریم، روزگاری بر این آتش گذشت که در زمین تقریباً هزارمتری که دورش را چهار تا دیوار بلند کشیده بودند و کسی

نمی‌توانست داخل زمین را ببیند، به ملت منطقه بابل اعلام کردند و گفتند: این جوان که ﴿فَقِيَ يَذْكُرُهُمْ يَقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ﴾<sup>۱</sup> به او ابراهیم گفته می‌شود، دشمن شما ملت، دشمن خدایان و معبودان شما ملت است.

### از خطرات سنگین برای انسان

این یک دروغ شاخ‌دار زیان‌بار خطرناکی بود که یک ملت را مورد غضب، خشم و نفرت پروردگار قرار می‌داد و مهربان‌ترین دوست مردم و مهم‌ترین انسان‌ها را دشمن مردم معرفی می‌کرد. از این دروغ‌ها از ابتدای زندگی بشر در کره زمین گفته شده است، الآن هم گفته می‌شود و در آینده هم گفته می‌شود. آنهایی که به دروغ‌گویی عادت دارند، در وجودشان طبیعت ثانوی می‌شود؛ تا جایی که روز قیامت هم با دیدن دوزخ، فرشتگان، محاکمات و محکوم‌شدن‌ها، باز هم دروغ می‌گویند؛ مثلاً وقتی به آنها گفته می‌شود شما به جای خدا غیرخدا را می‌پرستیدید، علنی در صحرای قیامت می‌گویند نه، ما به جای خدا غیرخدا را نمی‌پرستیدیم. دروغ و غیبت و هر گناهی که طبیعت ثانوی بشود، از آدم جدا نمی‌شود و در وقت مردن، برزخ و قیامت هم جدا نمی‌شود.

ما باید خیلی مواظب باشیم که زشتی‌ها برای ما طبیعت ثانوی نشود؛ چون اگر طبیعت ثانوی بشود، مرتکب زشتی می‌شویم، پشیمان هم نمی‌شویم و توبه هم نمی‌کنیم. الآن در اروپا و آمریکا و بعضی از کشورها، انواع گناهان را مرتکب می‌شوند و پشیمان هم نمی‌شوند، توبه هم نمی‌کنند؛ چون برایشان طبیعت ثانوی شده است. زنا می‌کنند، پشیمان نمی‌شوند؛ در کشورهای مختلفی مثل افغانستان، عراق و کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین هزاران هزاران نفر را می‌کشند، حتی قاتل‌ها پشیمان نمی‌شوند و توبه هم نمی‌کنند؛ چون تکرار گناه اخلاق و طبیعت ثانوی می‌شود. به این مسئله دقت کنید که یکی از خطرهای بسیار سنگین برای انسان، این است: گناه -چه گناهان درونی، مثل حسد، حرص، بخل، ریا و چه گناهان بیرونی، مثل دروغ، تهمت، غیبت و گناهان کبیره- طبیعت ثانوی بشود.



دروغ با وجود دولت نمرودیان یکی شده و طبیعت ثانوی شده بود، اعلام کردند که ابراهیم دشمن شماست؛ درحالی که دوست مردم و دشمن بت‌ها بود. ابراهیم علیه السلام عاشق این بود مردم خداپرست بشوند تا ضرر نکنند.

### مهار همه موجودات در دست قدرت خداوند

نمرودیان به مردم گفتند: هر کسی به اندازه قدرت، طاقت و پول خودش، وسیله آتش را بیاورد. همه آوردند و آن چهاردیواری را پر کردند، بعد هم آتش افروختند. کسی نمی‌توانست ابراهیم علیه السلام را روی دوش بگیرد و در این چهاردیواری پرت کند، برای همین منجنیق درست کردند و ابراهیم علیه السلام را دورتر از منطقه آتش در منجنیق گذاشتند، طناب منجنیق را گردانند که ابراهیم علیه السلام وسط آتش پرت بشود. ابراهیم علیه السلام از منجنیق پرت شد. پروردگار به آتش فرمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»<sup>۱</sup> بر ابراهیم سرد و با امنیت شو. ابراهیم علیه السلام هم وسط آتش، انگار وسط گلستان در ایام بهار است. مهار همه موجودات در دست قدرت خداست؛ اگر بگویند بسوزان، می‌سوزاند؛ اگر بگویند سرد شو، سرد می‌شود؛ اگر بگویند امنیت ایجاد کن، امنیت ایجاد می‌کند.

قطره‌ای که از جویباری می‌رود

از پی انجام کاری می‌رود

سوزن ما دوخت، هر جا هرچه دوخت

ز آتش ما سوخت، هر شمع که سوخت

حرکتی در این عالم، منهای اراده حضرت حق انجام نمی‌گیرد. یک آیه در سوره توبه است که اگر ما این آیه را حفظ و ذکرش کنیم و به خودمان تلقین بکنیم، خیلی از مشکلات برای ما مثل آتش نمرودی که برای ابراهیم علیه السلام گلستان شد، گلستان می‌شود. آیه خیلی عجیب و بسیار فوق‌العاده‌ای است! پروردگار به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که این آیه را به

همه بگو: «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»<sup>۱</sup> هرگز اتفاق و حادثه‌ای برای ما پیش نمی‌آید، گرهی در زندگی ما نمی‌افتد و مشکلی برای ما رخ نشان نمی‌دهد، مگر اینکه وجود مقدس حق پای ما نوشته باشد.

### پروردگار، استوارترین و پایدارترین تکیه‌گاه

ادامه‌آیه جالب است که می‌فرماید: «هُوَ مَوْلَانَا» آن که همه‌چیز را پای ما نوشته است و به ما می‌رسد، مولا، کارگردان و دلسوز ماست و ما مملوک و عبد او هستیم. ما در اختیار او هستیم. پایان آیه هم دارد: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» آنهایی که ایمان دارند، به من تکیه کنند، نه به پول و صندلی، وزیر و وکیل، رئیس و مرئوس و علم خودشان. کسی که به من تکیه کند، من تکیه‌گاهی هستم که فرو نمی‌ریزم. در واقع، این تکیه‌گاه، استوارترین، پایدارترین و محکم‌ترین تکیه‌گاه است؛ بقیه تکیه‌گاه‌ها، دیوار پوک و الوار موریانه‌خورده است. مگر صدام به آمریکا تکیه نداشت؟ اما این چوب پوسیده موریانه‌خورده فرو ریخت و در چاله افتاد، بچه‌های عراق او را از چاله درآوردند و در بغداد بالای دار کشیدند. مگر دیگران در همین روزگار ما به آمریکا تکیه نکردند؟ ولی این تکیه‌گاهشان فرو ریخت. آنهایی هم که الآن به آمریکا و دلار تکیه داده‌اند، این تکیه‌گاه فرو می‌ریزد و ماندنی نیست. تنها تکیه‌گاهی که فرو نمی‌ریزد و تکان نمی‌خورد، دائمی و ماندگار است، پروردگار است. چقدر این آیه زیباست! به خودش قسم، اصلاً وجود آدم را پر از نشاط می‌کند! قرآن می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ مُدْرِكُهُمْ»<sup>۲</sup> فقط بگو خدا و غیر خدا را از زندگی‌ات جارو کن و دور بریز. خداست که تو را به‌وجود آورد، تو را می‌برد، رزق تو را می‌رساند، نه ماه در رحم مادر بزرگت کرد و به تو غذا داد، از آن بدن لاغر مادر (اغلب بدون سزارین) شما را به دنیا آورد، آسمان وزمین را زیر پا و بالای سر شما قرار داد، ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام فرستاد که دستتان را بگیرد تا ابلیس شما را به جهنم نکشد؛ پس فقط بگو خدا، بقیه‌اش پوچ و هیچ است.

۱. توبه: ۵۱.

۲. انعام: ۹۱.



من اگر فرصت پیش بیاید، یک شب از این چند شبی که خدمت شما هستم، بحث دقیق بسیار مهمی را در مقدمه منبر درباره جوهر و غرض خواهم داشت؛ آنجا برایتان ثابت می‌کنم که فقط یک جوهر در عالم وجود دارد و بقیه هستی، اعراض و توخالی هستند. اگر این اعراض به جوهر متکی نباشند، اصلاً به وجود نمی‌آیند و اگر متکی به جوهر نباشند، ادامه حیات نخواهند داشت. من جوهر و عرض را در کتاب «منظومه» و «اسفار» خوانده‌ام، ولی از طریق قرآن به این اعتقاد رسیده‌ام که برخلاف عقاید فلاسفه، فقط یک جوهر در عالم وجود دارد و بقیه اعراض هستند. این یک قدرت خدا، یعنی گوشه‌ای از قدرت حق است؛ آتشی که طبعش سوزاندن است، می‌گوید نسیم شو، خنک شو، امنیت شو.

## نکته دوم، سلامت یونس علیه السلام در شکم نهنگ

### شگفتی‌های معده و اسید پر قدرت آن

مطلب اول تمام شد، اکنون مطلب دوم؛ همه ما می‌دانیم که معده دارای اسید بسیار پر قدرتی است و اگر اسید معده کسی کم بشود، اصلاً دستگاه گوارش مختل می‌شود. این اسید هشتاد و سال با معده است. معده خیلی نازک است، ولی این اسید در این هشتاد و سال به اندازه سر سوزن هم معده را سوراخ نمی‌کند. شما گردو، بادام، فندق، پسته، گوشت کبابی، گوشت پخته یا گوشت کوبیده بخور؛ این اسید در حدی به تمام این خوراکی‌ها پاشیده می‌شود و تمام این غذا را به آبگوشت بسیار رقیقی تبدیل می‌کند. بعد به روده کوچک و بزرگ می‌دهد، آنجا تقسیم‌بندی می‌شود و خون، سلول، مو، استخوان و غضروف درست می‌شود که خود این هم داستان اعجاب‌انگیزی از خلقت پروردگار است. این اسید کار فراوانی دارد! در دانش روز ثابت شده که معده آزمایشگاهی است که یک میلیون کار انجام می‌دهد.

### برخورداری موجودات از شعور

مردم دنیا چقدر سپاسگزار پروردگارند؟ ۹۹ درصد مردم دنیا یاغی هستند و ضد پروردگار شاخ‌وشانه می‌کشند. اگر خداوند به همین اسید معده اشاره کند که از شکم آنها خارج

بشود، کارشان تمام است. آن وقت از عجایب است که شما ماهی می‌خوری، یک تیغ کوچک لای لقمه گم می‌شود و فرو می‌رود، معده شعور دارد و می‌فهمد که جنسی خلاف خودش وارد معده شده است. البته این شعور برای همه موجودات است. آن وقت معده سر تیز این استخوان را با اسید پرچ می‌کند و ماده نرمی را دور این استخوان می‌پیچد؛ بعد هم از معده به روده می‌دهد و روده هم از شکم بیرون می‌دهد، هیچ‌جا را زخم نمی‌کند و هیچ‌جا هم نمی‌ماند. برای همین است که ابی‌عبدالله (علیه السلام) در دعای عرفه می‌گویند: اگر عمر روزگار را به حسین بن علی بدهی که شکر یک نعمت را به‌جا بیاورد، به‌جا آورده نمی‌شود. ما هم عمر دهر را نمی‌دانیم؛ حتی نمی‌دانیم که دهر عددی است یا نه! درباره «دهر و وعاء دهر» خیلی بحث است!

### معدۀ نهنگ، میزبان پیامبر خدا

اسید معده خیلی قوی است و استخوان را در حیوانات نرم می‌کند؛ خیلی از حیوانات را می‌بینید که استخوان را با دندان می‌شکنند و بلع می‌دهند؛ خیلی از حیوانات لاشه‌ها را تکه تکه می‌شکنند و می‌خورند. حالا معدۀ بزرگی از یک نهنگ در تاریکی آب که روز هم تاریک بوده، در تاریکی شب و تاریکی معده، مهمانی به نام یونس از طرف خدا در این معده می‌آید. دهان نهنگ باز می‌شود و یونس (علیه السلام) را قورت می‌دهد. حالا نهنگ باید غذای خودش را بخورد؛ چون پانصدتا دندان دارد، خیلی غذا می‌خورد. همین جوری که در دریا حرکت می‌کند، از طرفی باید چهل پنجاه تا ماهی را بخورد و قورت بدهد و بگوید، معده هم باید این ماهی‌ها را هضم بکند؛ از طرفی هم خدا به او گفته که مهمان مرا هضم نکن! در آن واحد باید دو کار بکنی؛ هم غذای خودت را هضم کنی، هم مهمان مرا نگه دار و حق هضم کردن نداری. این قرآن است و این قدرت خدا و کارگردانی اوست! بعد از مدتی، خدا به مهماندار یونس (علیه السلام) می‌گوید: مهمانت را لب ساحل ببر و بیرون بگذار. معده حرکت معکوس می‌کند و این بدن هشتادنود کیلویی را با عمل معکوس در ساحل می‌گذارد.



### نکته سوم، عزیزی مصر، اراده الهی برای یوسف علیه السلام

بچه ده‌دوازده ساله‌ای را با فاصله زیادی از شهر به ته چاه می‌اندازند، یقین هم می‌کنند که نابود شده است و خداوند به پدر بچه هم خبر نمی‌دهد. خدا به یعقوب علیه السلام نمی‌گوید یک طناب بردار، شش نفر را هم با خودت ببر، بچه‌ات را در ده کیلومتری در چاه انداخته‌اند. یعقوب علیه السلام تا ۳۵ سال هیچ خبری از یوسف علیه السلام نداشت و بنا هم نبود که به او خبر بدهند. اراده الهی این بچه را از ته چاه که مثل ماه در محاق رفته بود، درمی‌آورد و بر تخت عزیزی مصر می‌نشانند. ۳۵ سال بعد، آنهایی که می‌خواستند قاتلش باشند، می‌آیند و در برابر عظمتش به خاک می‌افتند. این خداست که در قرآن می‌فرماید: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

### حکایتی شنیدنی از معجزه حضرت جواد علیه السلام

حالا که داستان ابراهیم علیه السلام و یونس علیه السلام را شنیدید، باور معجزه حضرت جواد علیه السلام برایتان خیلی آسان می‌شود. مدرک این روایت، «بصائر الدرجات» و راوی آن نیز یک زیدی مذهب، یعنی آدمی که اصلاً شیعه نبوده و از امام باقر علیه السلام به بعد را به امامت قبول نداشته است. علی بن خالد می‌گوید: من در سامره بودم که شنیدم کسی را با غل و زنجیر سنگین از شهر شام آورده‌اند و زندانی‌اش کرده‌اند؛ علت زندانی‌شدنش هم، ادعای پیغمبری او بود. آیا این درست است که درباره هر زندانی دروغ بگویی؟ این مسئله هم از دروغ‌هایی بود که گفته شد. اصلاً این بنده خدا ادعای پیغمبری نداشت، ولی گفتند مدعی نبوت است و به دستور محمد بن عبدالملک زیاد، وزیر عباسیان که آدمی شبیه فرعون، شداد، معاویه و یزید بود، او را گرفتند و به زندان انداختند. مخصوصاً روایت دارد که او را با غل و زنجیر سنگین آوردند. علی بن خالد می‌گوید که من هم شنیدم و با خودم گفتم به زندان بروم و ببینم آدمی که ادعای پیغمبری و نبوت کرده، کیست! من آمدم و رئیس پلیس را دیدم (من روایت را به زبان امروز معنی می‌کنم). او واسطه شد و پیش رئیس زندان آمدم، رئیس زندان هم قبول کرد و پیش دربان‌ها و محافظ‌ها آمدم. نگهبان‌های زندان در را باز کردند و من او را دیدم؛

دیدم آدم بسیار فهیم، عاقل و فرزانه‌ای است. من تعجب کردم و به او گفتم: برای چه تو را به زندان انداخته‌اند؟ گفت: من واقعاً بنده خدا هستم! معروف است که سرابی عبدالله (علیه السلام) در مسجد اموی شهر شام دفن است و من صبح و ظهر و شب برای عبادت به آنجا می‌رفتم. روزی مشغول عبادت کنار مدفن سر مقدس ابی‌عبدالله (علیه السلام) بودم که آقای آمد و خیلی بامحبت و آرام به من گفت: بلند شو! من هم بلند شدم و دوتایی رفتیم. لحظه‌ای نگذشت که دیدم در مسجد کوفه هستیم؛ این آقا به من گفت: اینجا کجاست؟ گفتم: اینجا مسجد کوفه است. گفت: اعمال مسجد را انجام می‌دهی؟ او نماز خواند، من هم نماز خواندم. وقتی تمام شد، در یک چشم به هم‌زدن دیدم که مدینه هستیم؛ به من گفت: اینجا کجاست؟ گفتم: مسجد و حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درود و سلام فرستاد، نماز خواندیم و تمام شد. لحظه‌ای نگذشت که دیدم در مسجدالحرام هستیم؛ گفت: مناسک حج را با هم انجام بدهیم؟ حالا عمره بوده یا حج، در روایت ندارد. این شخص می‌گوید که تمام مناسک را انجام دادیم، آخرین لحظه تمام شدن مناسک بود که دیدم همان‌جا در مسجد اموی، کنار مدفن سر مطهر ابی‌عبدالله (علیه السلام) هستیم.

یک سال گذشت، دوباره آن مرد آمد و به من گفت: بلند شو! تمام جریانات پارسال تکرار شد؛ مسجد کوفه، حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و حرم خدا و مسجدالحرام. من این ماجرا را برای یکی دو نفر گفته‌ام و پخش شد. از طرف محمدبن عبدالملک زیاد دستور دادند که مرا بازداشت کنند. مأمورها آمدند، بدجوری مرا گرفتند و به غل و زنجیر بستند. الآن هم زندان هستم. به او گفتم: این داستان را به محمدبن عبدالملک زیاد خبر بده و بگو که من ادعای نبوت نکرده‌ام. گفت: چطوری خبر بدهم؟ مگر حرف من به این راحتی به نخست‌وزیر می‌رسد؟! حرف فقط به انبیا و ائمه به راحتی می‌رسد؛ مگر حرف به راحتی به صندلی‌داران عالم می‌رسد؟ ابداً! شما خیالت راحت باشد که حرف فقط به انبیا و ائمه و عالمان واجد شرایط شیعه خیلی راحت می‌رسد.

من یک قلم و کاغذ آوردم، گفتم داستان را بنویس، من می‌رسانم. داستان را نوشت. من خیلی دلم برایش سوخت و دل‌داری هم دادم. نامه به محمدبن عبدالملک زیاد رسید، او





هم در جواب نامه با مسخره نوشت: به همان کسی که می‌گویی تو را در یک چشم به‌هم‌زدن به مسجد کوفه، مدینه و مسجدالحرام برده است، بگو که آزادت کند. آدم وقتی امام و قرآن را نشناسد، مسخره می‌کند. این شخص می‌گوید: یکی دو روز بعد به دم در زندان آمدم و دیدم که رئیس شهربانی، رئیس نیروی انتظامی، زندانبان و جمعیت زیادی هراسناک هستند و دنبال چیزی می‌گردند. به آنها گفتم: چه خبر است؟ گفتند: ما یک زندانی داشتیم، نمی‌دانیم دیشب زمین او را فرو برده یا یک پرندۀ قوی او را با خود برده است!

این آدم می‌گوید: در سفر دوم، وقتی آن آقا می‌خواست از من خداحافظی بکند، گفتم: به حق کسی که چنین قدرتی را به تو داده است و دو سال مرا در یک لحظه به مسجد کوفه، مسجدالنبی و مسجدالحرام بردی، سمت را به من بگو. مدتی سرش را پایین انداخت و حرفی نزد، بعد سرش را بلند کرد، نگاهی به من کرد و گفت: اسم من «محمد بن علی بن موسی» است. من جوادالائمه هستم.

خدایا! به آبروی حضرت جواد(ع)، همه ما و نسل ما را اهل ایمان، توحید، نبوت، معاد، امامت و باور نسبت به حقایق قرار بده.

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را

هرگز نتوان دید جمال احدی را

جان‌ها فلکی گردد اگر این تن خاکی

بیرون کند از خود، صفت دیو و ددی را

یا رب به که این نکته توان گفت که وحدت

در کوی علی یافته راه صمدی را

### کلام آخر: ای ساربان آهسته رو که آرام جانم می‌رود

همسرتان به شما زهر داد، شما در بستر افتادید و از دنیا رفتید. دیگر هیچ غوغایی برپا نشد تا عده‌ای آمدند و شما را کنار جدتان موسی بن جعفر(ع) دفن کردند؛ اما برای علی اکبر(ع)،

پسر جدتان ابی‌عبدالله (علیه السلام) چه غوغایی شد! در چند کتاب مهم دیدم؛ سکینه می‌گوید: وقتی علی‌اکبر به میدان حرکت کرد، دیدم دو چشم پدرم مثل آدم محتضر در حدقه می‌چرخد. ایستاده نگاه می‌کند، علی می‌رود و پدرم می‌داند که چند لحظه دیگر با بدن قطعه‌قطعه‌اش روبه‌رو می‌شود.

ای ساربان آهسته رو که آرام جانم می‌رود  
و آن دل که با خود داشتم، با دل بی‌تاتم می‌رود  
او می‌رود دامن‌کشان، من زهر تنهایی چشان  
دیگر مپرس از من نشان، که از دل نشانم می‌رود  
در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود  
حضرت پیاده شدند و کنار بدن قطعه‌قطعه نشستند؛ می‌خواستند بدن را از وسط میدان بیرون ببرند، اما به دو علت نتوانستند: یکی اینکه داغ خیلی سنگینی بود و دیگر طاقت ندارد، یکی هم دید که نمی‌تواند بدن را حرکت بدهد. هر جای بدن را بگیرد، جای دیگر بدن جدا می‌شود و روی زمین می‌افتد. سر زانو بلند شدند، رو به خیمه‌ها کرده و فرمودند: «يَا فُتَيَانَ بَنِي هَاشِمٍ اِحْمِلُوا اَخَاكُمْ اِلَى الْفُسْطَاطِ».

جوان‌ها هم که آمدند، دیدند نمی‌توانند بدن را روی دست بلند کنند. ابی‌عبدالله (علیه السلام) عبايشان را آرام‌آرام زیر بدن کشیدند و فرمودند: حالا عزیزم را بردارید. جوان‌ها بدن را می‌بردند و ابی‌عبدالله (علیه السلام) هم به دنبال بدن، زبان گرفته بود: پسر! دیگر بعد از تو با هیچ‌کس حرف نمی‌زنم؛ اگر بنا شد که با کسی حرف بزنم، حرفم فقط علی علی گفتن است.



جلسہ دوم

امیر المؤمنین علیہ السلام در

آیات قرآن



## عظمت قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

برای بحث بسیار مهمی که امشب مطرح است، چند جمله به عنوان ریشه بحث از خطبه ۱۷۶ «نهج البلاغه» برایتان قرائت می‌کنم. مدینه علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و اقیانوس بی‌کران دانش الهی می‌فرمایند:

### کتاب موعظه جامع و کامل

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» خداوندی که از هر عیب و نقصی پاک است، هیچ کس را مانند این قرآن موعظه نکرده است. در واقع، بین «قرآن»، «انجیل»، «زبور»، «تورات» و «صحف» ابراهیم علیه السلام خیلی تفاوت است. آنها هم موعظه داشته‌اند، ولی موعظه جامع و کامل، مانند قرآن مجید سابقه نداشته است.

### دستاویزی قوی برای سعادت دنیا و آخرت

«فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُ الْأَمْنِ» قرآن مجید رشته استوار محکم پروردگار عالم است که بین انسان و خداست. همچنین دستاویز قوی پروردگار عالم است که هر کسی می‌خواهد به سعادت دنیا و آخرت برسد، می‌تواند با این دستاویز به آن برسد. جملات خیلی عجیبی است! به راستی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، کسی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه قرآن مجید را تعریف نکرده است.

## عامل شکوفایی حسنات باطنی و ایمان در قلب

«و فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ» بهار دل‌ها در این قرآن است. همان‌طور که بهار سبب شکوفاشدن انواع گیاهان، درختان، گل‌ها و نباتات است، کتاب خدا هم همین کار را با قلب می‌کند. کاری با قلب می‌کند که حسنات باطنی و ایمان به خدا، قیامت، انبیا و حقایق در قلب شکوفا شود.

## چشمه‌های بی‌شمار دانش در قرآن

«و يَنَابِيعُ الْعِلْمِ» در این کتاب چشمه‌های دانش قرار داده شده که این رشته‌های دانش به‌دست آمده از قرآن تا روزگار ما شماره نشده است و شماره هم نخواهد شد. در جلد اول «تفسیر کبیر» در توضیح «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که آیه اول سوره حمد است، مفسر آن راهنمایی می‌کند و می‌گوید: ما می‌توانیم از این یک آیه به یک میلیون معنا برسیم؛ بیان هم می‌کند، نه اینکه مبهم‌گویی بکند.

## صیقل‌دهنده و پاک‌کننده دل‌ها

«مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ» صیقل‌دهنده، صاف‌کننده و پاک‌کننده‌ای جز قرآن مجید برای دل‌ها وجود ندارد. دل آلوده را برای پاک‌شدن به هیچ مدرسه و مکتبی نبرید؛ نه تنها پاک نمی‌شود، بلکه به تاریکی و آلودگی دل نیز افزوده می‌شود. قرآن مجید دل را با حقایق، از توحید تا معاد و آنچه ارزش بین توحید و معاد است، آشنا می‌کند. این کار قرآن است. این ثمره و میوه قرآن است. از زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا الآن، ۱۴۰۰ سال است که قرآن به‌طور مفضل تفسیر می‌شود؛ اما هنوز اعلام نشده که‌ای ملت اسلام، تفسیر قرآن پایان یافت و دیگر منتظر مطلب جدید، بدیع و نو نباشید. این روایت در کتب اهل سنت است که نقل می‌کنند وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه السلام) فرموده‌اند: پروردگار عالم تمام علوم ۱۱۴ کتاب آسمانی را به قرآن انتقال داده است.

قرآن علم‌الله و رحمت‌الله است. قرآن مجید ۵۲ اسم دارد که هر اسمی نشانه معنا و معانی‌ای است. هر ۵۲ اسم در خود قرآن مجید است و مفسر بزرگ شیعه، ابوالفتح رازی



در قرن هفتم (اهل منطقه ری بوده)، در جلد اول حدود پنجاه نام قرآن را بیان می‌کند: قرآن فرقان، کتاب، ذکر، شفا و رحمت. دقت در این پنجاه اسم نشان می‌دهد که قرآن یعنی چه و از چه معنویت عظیمی برخوردار است.

### عالم خلقت دارای چهار وجود و هستی

این جملات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، اما بخش دوم مطلب؛ بزرگان از علم و دانش می‌گویند: هر چیزی در این عالم خلقت دارای چهار وجود و هستی است: «وجود ذهنی»، «وجود لفظی»، «وجود کتبی» و «وجود عینی، مصداقی و بیرونی و خارجی».

برای آسان شدن مطلب برای بعضی از برادران و خواهرانم به آب مثل می‌زنم. آب چهار وجود دارد: وجود ذهنی که الآن در ذهن ماست و به عنوان آب تصور می‌کنیم. وقتی ذهن ما آب را در باطن ما به ما نشان می‌دهد، به این وجود ذهنی می‌گویند که قطعی هم هست. فلاسفه هم بحث‌های مفصلی درباره وجود ذهنی دارند. وجود کتبی همین «الف» و «ب» است که ما روی کاغذ می‌نویسیم. اسم آب وجود کتبی است. وجود لفظی در زبان ما جاری می‌شود. وجود عینی خارجی نیز در اقیانوس‌ها دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و در همین حوض مسجد اعظم است. این وجود عینی، مصداقی و خارجی است.

آثار برای وجود عینی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد تشنگی‌اش رفع بشود، تشنگی‌اش با لفظ آب، آب ذهنی یا کتبی برطرف نمی‌شود. او باید یک لیوان را پر از آب بکند و بخورد تا آتش تشنگی را خاموش بکند.

### سه ویژگی امیدواران به رحمت پروردگار

اکنون آیه ۲۱۸ سوره مبارکه بقره را عنایت کنید که هم خواندنش و هم شنیدنش عبادت است. چه آیه فوق‌العاده‌ای است! آیه شریفه با «إِنَّ» شروع می‌شود؛ یعنی با یک قاطعیت، حتمیت و مسلم بودن. آیه می‌فرماید:

## الف) ایمان قطعی به پرورگار و حقایق

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». مطالب زیادی در این آیه هست که اگر کسی بخواهد یک ماه مبارک رمضان درباره مسائل این آیه حرف بزند، جا دارد. کسانی که تمام حقایق را باور کرده‌اند، از آن ایمان‌هایی که در سوره حجرات می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَا يَرْتَابُونَ»<sup>۱</sup> باوری که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد، زخم نمی‌خورد و یک باور قطعی و واقعی دارند. کسانی که چنین باوری را داشتند، پاک‌ترین زندگی را در این دنیا داشته‌اند؛ مثل انبیای الهی که همواره در مقابل هجوم‌ها و خطرات عجیبی بودند، ولی به باورشان لطمه و زخم نخورد و کنار این باور ایستادند. «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»<sup>۲</sup> فرهنگ‌ها، نهله‌ها و هجوم‌ها در باورشان اثر نگذاشت.

## ب) هجرت برای خدا

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا» و کسانی که هجرت می‌کنند و دچار فراق می‌شوند؛ فراق از وطن، پدر و مادر و اقوام. اینها یا از دارالکفر به دارالایمان هجرت می‌کنند یا برای تحصیل علوم الهی از همه خانواده و شهر دست می‌کشند و به شهر دیگری می‌روند.

## ج) جهاد در راه طاعت پروردگار

«وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اغلب مفسرین «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» را «فِي طَاعَتِ اللَّهِ» معنا کرده‌اند؛ برای کوشش و طاعت خدا به جهاد و جنگ با دشمن می‌روند که هم خودشان می‌خواهند خدا را با این جهادشان اطاعت کنند و هم بنای اطاعت خدا را بتون آرمه بکنند.

۱. حجرات: ۱۵.

۲. فصلت: ۳۰.



## ناامیدی و دلسردی، از ارکان کفر

«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اینها اگر به رحمت خدا امید داشته باشند، امید درست و واقعی است؛ برای اینکه ایمان، هجرت و جهاد، سازنده امید به رحمت پروردگار در قلب است. من در کتاب «مجمع البیان» نوشته امین الاسلام طبرسی دیدم که برای قرن نهم است؛ این تفسیر یک تفسیر شیعی است که شیعه و سنی این تفسیر را قبول دارند و به خرج اوقاف مصر هم چاپ شده است. ایشان در بخشی از توضیح این آیه از قول کسی می‌فرماید که پروردگار عالم امید به رحمت را بر آنها واجب کرده است؛ چون امید از ارکان دین است و ناامیدی، دلسردی و دل‌مردگی از ارکان کفر است. قرآن در خصوص ناامیدی می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَتَأَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup> از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌شوند. اینها امید به رحمت خدا دارند، البته کنار این امید عالی، حالت عالی‌تر دیگری هم دارند که خودشان را از عذاب خدا درامان نمی‌دانند و نمی‌گویند چون از عذاب خدا درامان هستیم، صددرصد به خطر برنمی‌خورم. این حرف نادرستی است. قرآن می‌فرماید: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۲</sup> زیان‌کاران دچار این گناه کبیره هستند.

## امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مصداق اتم و اکمل آیه ۲۱۸ سوره بقره

### مصداق ایمانی

این آیه شریفه یک لفظ دارد که ما امشب خواندیم، یک وجود کتبی دارد که در قرآن‌هاست، یک وجود ذهنی دارد که در حافظه من بود و با لطف خدا برای شما قرائت کردم، یک وجود عینی و مصداقی هم دارد که وجود اکمل، اتم و أجمع آن است. بی‌شک، مانند این مصداق در امت اسلام بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا قیامت پیدا نمی‌کند و آن وجود

۱. یوسف: ۸۷.

۲. اعراف: ۹۹.

مبارک مقدس شریف کریم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. به راستی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» در وجود او تا کجا بوده است! این روایت، روایت خیلی فوق‌العاده‌ای است که از بس راوی داشته، حتی سنی‌ها هم مجبور شده‌اند آن را نقل بکنند و دیگر قابل تردید نیست.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: اگر یک ترازو باشد که تمام آسمان‌ها و زمین را در یک کفه‌اش بگذارند؛ شما می‌دانید وزن آسمان‌ها و زمین چقدر است؟ ما وزن یک کوه را نمی‌دانیم! آسمان‌ها و زمین میلیاردها کهکشان است که فقط سیصد میلیونش را تاکنون در آسمان اول کشف کرده‌اند. هر کهکشانی میلیاردها ستاره و منظومه شمسی دارد؛ منظومه شمسی ما که مرکز خورشید، زمین، مریخ، زهره، زحل، عطارد، نپتون، اورانوس و پلوتو است، در گوشه بازوی کهکشان اول است. از این منظومه‌ها در کهکشان‌ها میلیون‌ها یافت می‌شود که شما نمی‌توانید وزن اینها را تصور بکنید. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که عالم به همه حقایق هستند، می‌فرمایند: اگر تمام آسمان‌ها و زمین را در یک کفه ترازو گذارده و ایمان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به یک جرم قابل کشیدن تبدیل کرده و در کفه دیگر بگذارند؛ ایمان علی (علیه السلام) بر وزن تمام آسمان‌ها و زمین سنگین‌تر می‌شود.

این مصداق ایمانی آیه است؛ کم نیست! چگونه، با چه دلیل، برهان، حجت، عقل و خردی، علی (علیه السلام) را از زندگی منها کنیم و به سراغ غیر علی برویم که در شرق و غرب است. وقتی وزن تمام آسمان‌ها و زمین به وزن ایمان علی (علیه السلام) نمی‌رسد، چهارتا روان‌کاو و روان‌شناس و اقتصاددان شرق و غرب با خاک کف پای علی قابل‌مقایسه است که ما دانش علی (علیه السلام) را رها کرده و دانشگاه‌هایمان را پر از دانش‌های جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و اقتصاددانان صهیونیست بکنیم؟!

من در این سه رشته تحقیق کرده‌ام؛ ریشه هر سه رشته اقتصاد، روان‌شناسی و روان‌کاوی و جامعه‌شناسی در دنیای امروز برای علمای صهیونیست یهود است. اینها می‌خواهند دنیا را با مغز علیل و بیمارشان اداره کنند. آن وقت ما علی (علیه السلام) را تنها گذاشته‌ایم و نهج‌البلاغه در یک دانشگاه مهم ما راه ندارد، چه برسد به اینکه درسی باشد. شما جامعه‌شناسی



می‌خواهید، نهج‌البلاغه دریای جامعه‌شناسی است! امیرالمؤمنین (ع) به جوامع مثبت و منفی آگاه هستند؛ نظر امیرالمؤمنین (ع) را ببینید و با نگاه امیرالمؤمنین (ع) جامعه‌سازی بکنید. نگاه امیرالمؤمنین (ع) به اخلاق، هستی و حقایق عالم، برترین نگاه است؛ با این نگاه‌ها زندگی مردم را بار بیاورید. نگاه امیرالمؤمنین (ع) به توحید، بالاترین نگاه است؛ مردم را با عمل، اخلاق، ایمان و روش امیرالمؤمنین (ع) موحد بار بیاورید. این ایمان امیرالمؤمنین (ع) است.

کیستی ای آن که همه عالمی      گر تو نبودی، همه عالم نبود  
راز بگشا ای علی مرتضی      ای پس از سوءالقضا حسن‌القضا

### مصدق هجرت الی‌الله

هجرت امیرالمؤمنین (ع) هم در خطرناک‌ترین زمان بود که می‌گرفتند، می‌کشتند، قطعه‌قطعه می‌کردند، مغازه‌ها و خانه‌ها را مصادره می‌کردند. اگر کسی مسلمان می‌شد یا هجرت می‌کرد، برای مشرکین مکه فرقی نمی‌کرد. در چنین روزگاری، امیرالمؤمنین (ع) در هجده‌نوزده سالگی از مکه به‌طرف مدینه حرکت می‌کنند؛ اما هجرت الی‌الله. این قدر این مهاجر برای پیغمبر (ص) ارزش داشت که وقتی خود رسول خدا (ص) هجرت کردند، به ده قبا آمدند. مردم مدینه آمدند و به ایشان گفتند: آقا چرا در این ده مانده‌ای؟ به شهر مدینه بیا! پیغمبر (ص) فرمودند: تا وقتی که علی نیاید، من وارد مدینه نمی‌شوم.

این یعنی مدینه بدون علی (ع)، خراب و پر از ظلم است. بعد از مرگش، مدینه بی‌علی ماند و در اختیار کفر و شرک و بت‌پرستی مدرن قرار گرفت. برادران اهل علم در این مورد تحقیق بکنند. بعد از مرگ پیغمبر (ص)، مردم نتوانستند ساختمانی بسازند و ۳۶۰ بت را برگردانند. بنای این بود که مردم را به بت‌پرستی برگردانند، مردم را به شخص‌پرستی برگردانند که این داستان عجیبی دارد! بعد از مرگ پیغمبر (ص)، اعتقاد و عمل مردم درباره حاکم اول این بود: «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه»؛ عقیده‌شان درباره دومی

خیلی سخت‌تر بود و در کتاب‌هایشان نوشته‌اند: اگر کنار پیغمبر نبود تا جواب سؤالات مردم را بدهد که پیغمبر جوابشان بلد نبود، آبروی اسلام می‌رفت. جواب‌های او دین را نجات داد؛ چون مردم از پیغمبر صدا می‌کردند، می‌گفت نمی‌دانم و دومی می‌گفت من جواب این را می‌دانم. جبرئیل هم براساس جواب ایشان که یک خرچران مکه بوده، آیه نازل می‌کرد. به‌راستی، چه دروغ‌هایی ساختند برای اینکه بت جاندار و بت‌پرستی مدرن را جا بیندازند. علی جان! واقعاً که مظلومی مثل تو در عالم نیامده و نبوده است.

### مصدق جهاد طاعت‌الله

مشرکین ۸۴ جنگ به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تحمیل کردند؛ الا یک جنگ که چون منافقین می‌خواستند مدینه را اشغال بکنند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به جای خودشان در مدینه گذاشتند و یکی دو جنگ دیگر هم که به اصطلاح، فرماندهی را به کسی دیگر دادند؛ بقیه جنگ‌ها با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و جهادشان جهاد طاعت‌الله بود. سنی‌ها هم در بیشتر کتاب‌هایشان دارند: یک ضربت زدن سی‌چهل ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد؛ دست را با شمشیر بالا ببر و سریع پایین بیاور. وقتی به عمروبن‌عبدود ضربت زد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۱</sup>. عیار خلوص امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر بود که یک ضربت حضرت در ۶۳ سال عمرشان از عبادت جن و انس برتر است! حالا بقیه عمرش را که فقط خدا می‌تواند حساب بکند. این جهاد علی (علیه السلام) است.

اگر علی (علیه السلام) مصداق اتم و اکمل این آیه نیست، پس چه کسی مصداق آن است؟ خودتان نوشته‌اید که اربابان شما در همه جنگ‌ها دررفتند! هنوز جنگ شروع نشده بود، لرزیدند و رنگشان پرید! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ خندق به افراد شما گفتند: جواب عمروبن‌عبدود را بدهید. زانوی اینها لرزید و زمین گیر شدند؛ اما علی (علیه السلام) که ۲۱-۲۲ ساله بود، سه بار گفت: یا رسول‌الله! مرا به میدان بفرست.

۱. سیدبن طاووس، رضی‌الدین علی، الاقبال بالاعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۶۷.



«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» علی (علیه السلام) باید به رحمت خدا امید داشته باشد. آنهایی که شیعه علی (علیه السلام) هستند و این سه قدم را برمی دارند، باید به رحمت خدا امید داشته باشند.

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه      زیرا که کس آگاه نشد از سرّ الله  
یک ممکن و این همه صفات واجب      لا حول و لا قوة الا بالله

### کلام آخر؛ درددل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مزار زهرا (علیه السلام)

مدینه با علی (علیه السلام) چه کردی که دست مبارکشان را روی قبر زهرا (علیه السلام) گذاشتند و درددل کردند! دیگر درددل و سوز دل بالاتراز این نمی شود! زارزار گریه می کردند و می گفتند:

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ      يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

دختر پیغمبر! نفس هایم در سینه ام حبس شده است. ای کاش! نفس علی با جانش بیرون می آمد. دختر پیغمبر! اگر سر قبرت این گونه گریه می کنم، علتش این است:

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا      أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

من دیگر بعد از تو خیری در زندگی مثل تو ندارم، گریه ام برای این است که می ترسم بعد از تو زندگی ام طولانی بشود. سی سال بعد، ابن عباس می گوید: به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتم خضاب خوبی درست کرده ام، بیاورم که محاسنت را خضاب کنی؟ فرمودند: نه، من بعد از مرگ زهرا خضاب نکرده ام.



جلسه سوم

امیر المؤمنین علیہ السلام، بالاترین حسنه

## دوره به سوی پروردگار

### الف) راه ظاهر برای دانستن وجود خدا

یکی راه ظاهر است که این راه عبارت است از دلیل، برهان، استدلال و حجت. طی این راه انسان را به دانستن خدا می‌رساند که به تعبیر عربی، سبب علم بالله می‌شود. این دلایل، براهین و استدلالات واقعاً به انسان کمک می‌کند تا بداند، بفهمد و آگاه بشود که این جهان صاحب، خالق، مالک و پدیدآورنده دارد. ظاهراً از زمان آدم علیه السلام تا الآن، بیشتر اهل ایمان همین راه را طی کرده‌اند؛ حالا با درس خواندن یا شنیدن از متخصصین به این نتیجه رسیده‌اند که این عالم رب، معبود، ناظم و کارگردان دارد.

### ب) راه باطن برای رسیدن به خدا

راه دوم راه باطنی است که انسان از این راه با پای پاک دل به خدا می‌رسد. بین دانستن یا رسیدن خیلی فرق است؛ من بدانم حقیقت بی‌نهایتی در عالم هست یا به این حقیقت برسم و آن را با قلب و دل لمس کنم. البته سلوک در این راه واقعاً سخت و دشوار است و منوط به این است: چیزی که انسان می‌خواهد به آن برسد، دچار گرد و غبار و انگیزه‌های هوایی نباشد. وقتی گرد و غبار و انگیزه‌ها بخوابد، آنچه که آدم باید با چشم ببیند، می‌بیند؛ اما گردهای مربوط به قلب، ممکنات هستند و هر کدامشان که توجه انسان را جلب می‌کنند یا محبت انسان را به خود می‌بندند، چشم دل از دیدن آنچه باید ببیند، ناتوان می‌شود. همچنین



تا وقتی که این گرد ممکنات و غبار هواهای نفسانی از جلوی چشم دل برطرف نشوند، رسیدن به خدا ممکن نیست. این در حالی است که دانستن خدا ممکن است. خدا را جمع نتوان با هوا کرد یکی از این دو را باید رها کرد

### ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مقوله رسیدن

ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پروردگار از مقوله رسیدن و کار رساندن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به پروردگار، کار قلبش بود. قلبی که در تمام عالم، در پاکی، صفا و نداشتن کدورت‌های مادی و امکانی، بی‌نظیر بود. از همان اول که ایشان در این عالم هستی چشم باز کرده‌اند، با چشم دل، خدایین بود و به خدا هم رسیده بود. در این شکی نیست که وجود مقدس او در رأس مقرّبان پیشگاه الهی است. «مقرّب» یعنی آن که نزدیکش کرده‌اند. در واقع، کشش عجیبی از جانب معشوق به قلب امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصل بود، او را می‌کشید تا رساند. لذا ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ایمان علمی، استدلالی و برهانی نبود. شما دعای صباح حضرت را ببینید؛ واقعاً این جمله برای ما قابل فهم است؟ من خیلی از آثار مهم اسلامی و دعاها، «قرآن»، «نهج البلاغه»، «صحیفه سجادیه»، «مفاتیح الجنان»، «خصال» صدوق، «معانی الاخبار» و نیز کتاب باعظمت و بسیار مهم «کامل الزیارات» نوشته ابن قولویه را که کتاب کم نمونه‌ای درباره حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است، ترجمه کرده‌ام؛ ولی این جمله را با این همه کار در ترجمه، نفهمیده‌ام و نمی‌فهمم. کتاب کامل الزیارات که من ترجمه کرده‌ام، گاهی روایات بسیار پیچیده و مشکلی داشت؛ اما در دعای صباح، وجود مبارک امیرمؤمنان (علیه السلام) به پروردگار عالم عرض می‌کند: «يَا مَنْ ذَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای وجود مقدسی که خودت دلیل بر وجودت هستی. به‌راستی ما می‌توانیم این جمله را بفهمیم؟

در حقیقت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گویند: درختان عالم، آسمان‌ها، ستارگان، پرندگان، حیوانات، دریاها، اقیانوس‌ها و ذرات زمین و آسمان، برای من دلیلی بر وجود تو نیست.

اولین باری که می‌خواستند ما را با خدا در مدرسه آشنا بکنند، معلم‌های متدین از ما پرسیدند: این ساختمان مدرسه بنا داشته یا نداشته است؟ همه ما جواب می‌دادیم: بله، بنا داشته است. معلم می‌گفت: آیا این ساختمان می‌تواند بدون بنا یک‌مرتبه به‌وجود آمده باشد؟ ما هم می‌گفتیم نه، چون باور نمی‌کردیم. بعد هم که بزرگ‌تر شدیم، دلایل دیگری به ما ارائه کردند و یاد دادند و دانایی ما را نسبت به پروردگار تقویت کردند. در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: من در تمام عالم به دلیلی نیاز ندارم که بگویم این عالم به این دلیل خدا دارد؛ تنها دلیل من بر این که عالم خدا دارد، خودت هستی.

### تفاوت کلاس بشر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خداشناسی

آیا واقعاً این را می‌توان فهمید؟ کلمات «دَلَّ»، «ذَات» و «عَلَى ذَاتِهِ» را به‌راحتی می‌توان فهمید؛ اما آیا حقیقت مطلب را هم می‌توان فهمید؟ من یکی که نفهمیده‌ام و تا حالا هم نفهمیده‌ام، فکر هم نمی‌کنم که بعداً هم بفهمم. کلاس ما برای خداشناسی با کلاس امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بین نور و ظلمت، بین دنیا و آخرت است. ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشفی و شهودی است، به‌دلیل همین جمله دعای صباح. این ایمان مطلقاً در دنیا، برزخ و آخرت، اضافه‌شدنی نیست؛ ولی ایمان ما چون پرده کنار می‌رود، دم مُردن، در برزخ و روز قیامت اضافه می‌شود. در قرآن می‌خوانیم: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۱</sup> ما حقایقی را می‌بینیم، غیر از آنچه در دنیا دیده‌ایم. اگر مؤمن باشیم، به ایمان ما اضافه می‌شود؛ اما اگر مؤمن نباشیم، وقتی حقایق را لحظه مرگ و برزخ به ما نشان می‌دهند، می‌فهمیم که دیگر این فهم اصلاً به درد ما نمی‌خورد.

آیا کسی در تاریخ بشر جرئت داشته است که این جمله را بگوید؟ تنها یک نفر گفت، آن هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. البته توجه داشته باشید که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: من هرچه در باطن دارم، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گرفته‌ام. حضرت می‌فرمایند: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا



ازْدَدْتُ يَقِينًا<sup>۱</sup> اگر تمام پرده‌های روی حقایق عالم را کنار بزنند و چشم من تمام حقایق پشت پرده را ببیند، یقین من به خدا اضافه نمی‌شود. این چه ایمانی است! در روایات داریم که ایمان ده درجه است و در امت روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، سلمان ده درجه ایمان را به دست آورده بود. آیا ایمان بین سلمان و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل مقایسه است؟ سلمان نسبت به امیرالمؤمنین یک شاگرد است و چیز دیگری نیست. سلمان قبلاً زرتشتی بوده، بعد آدم عاقلی بوده و دیده که دین زرتشتی خلأ دارد و به او آرامش نمی‌دهد، به یک منطقه مسیحی نشین آمد و مسیحی شد. آنجا هم دید که مسیحیت کم دارد و به او آرامش نمی‌دهد، به شهر بصری از مناطق شام آمد. در این شهر به یک راهب مسیحی برخورد کرد و گفت: من زرتشتی بودم، آرامشی از این دین برای من نیامد؛ بعد هم مسیحی شدم، آرامشی برای من نیامد؛ تو می‌توانی مرا به آرامش کامل راهنمایی کنی. راهب گفت: ما طبق خبرهایی که در کتاب‌های آسمانی داریم، بناست شخصی در منطقه عربستان مبعوث به رسالت بشود. من نمی‌دانم اکنون به دنیا آمده یا نه؛ اگر به دنیا آمده، چهل سالش رد شده، مبعوث شده یا نشده است! اگر آرامش دنیا و آخرت را می‌خواهی، پیش اوست. بگرد و ببین؛ اگر آمده است، سر بر قدم او بگذار. آن وقت رادیو و تلویزیون و تلفن نبود که یک خبر در یک لحظه به کل پنج قاره پخش شود. سلمان چقدر جاده آمد تا به مدینه رسید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت کرد و سلمان شد. زرتشتی و مسیحی بود، بعد مسلمان شد و سلمان شد.

### عظمت مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایات

از این روایات تعجب نکنید و برایتان سنگین نباشد! کسی که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده است، این حرف‌ها برای او سنگین نیست. این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌فرماید: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»<sup>۲</sup> هنوز خدا آدم را از گل و خاک بیرون نیاورده و خلق نکرده بود، من ولی الله بودم.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴.

من اصلاً از این روایات تعجب نمی‌کنم؛ اگر تعجب بکنم، خیلی کم دارم. آدم‌های کمی این روایت‌ها را هم نقل کرده‌اند که سرشان به تنشان می‌ارزیده و از علم و دانش و تقوا کم نداشتند؛ آدم‌هایی نبودند که غلو بکنند و بخواهند مردم را گمراه بکنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایت دیگری است، «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَهراً» من در باطن با تمام ۱۲۴ هزار پیغمبر همراه بودم، ولی وقتی پیغمبر اسلام به دنیا آمد، خدا مرا در آشکار همراه او قرار داد. خیلی از ارزش‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنهان است! سنی‌ها نقل کرده‌اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: علی جان! می‌ترسم آنچه از ارزش‌ها که در توست، آشکار کنم. روی منبر برای مردم بگویم که علی این‌گونه است؛ می‌ترسم که بعد از مرگ من، مردم تو را به جای خدا بپرستند.

سلمان ده درجه ایمان را عبور کرده، اما واقعاً سلمان با امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل مقایسه است؟ اینجا جای این است که بگوییم: «أَيُّ الثَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْيَابِ» سلمان کجا، امیرمؤمنان (علیه السلام) کجا!

### قلب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عاری از غبار عوالم امکانی

دو جا در قرآن، یکی سوره نور و یکی سوره فاطر، از مصادیق اتم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. در سوره نور که روشن است؛ چون پروردگار قبل از این آیه می‌فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> گرد و غبار عوالم امکانی اینها را از توجه به خدا باز نمی‌دارد. اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه می‌آیند و صدیقه کبری (علیه السلام)، حضرت مجتبی (علیه السلام) و حضرت حسین (علیه السلام) را می‌بینند، از این باب است.

|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم    | به دریا بنگرم دریا تو بینم |
| به هر جا بنگرم، کوه و در و دشت | نشان روی زیبای تو بینم     |



اگر به عوالم امکانی هم نگاه می‌کنند، می‌گویند:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم، حرف دیگر یاد نداد استادم  
این جمله هم برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) است: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَ  
مَعَهُ» من وقتی زهرا، حسن و حسین را می‌بینم، خدا را با آنها می‌بینم؛ یعنی گرد و غبار  
امکانی یک بار هم روی قلب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ننشسته است.

### روایتی شنیدنی از پیوند با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

یک روایت خیلی زیبا و دلنشین برایتان نقل کنم که در واقع یک پیوند با امیرالمؤمنین (علیه السلام)  
است. خود حضرت می‌فرمایند: دستم در دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود و وارد کوچه‌ای شدیم.  
عده‌ای جنازه‌ای را به قبرستان می‌بردند که دفن بکنند. جمعیت زیادی نبودند، معلوم شد  
که میت یک آدم کارگر ناشناخته و غیرمشهور است. این رفیق‌هایش هم دیدند که بنده  
خدا مُرده و غریب است، او را دفن کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: همین‌طور که دست  
پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در دست من بود، دستشان را از دست من درآوردند و فرمودند بیا به تشییع  
جنازه برویم. دوتایی جلوی جنازه رفتیم، من یک سر تابوت را روی دوشم گذاشتم و یک  
سر تابوت را هم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روی دوش گذاشتند. هفت‌هشت قدم که رفتیم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله)  
فرمودند: علی جان! برویم و عقب جنازه را هم بگیریم.

عقب جنازه آمدیم تا به بقیع رسیدیم. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این پنج شش نفر فرمودند:  
شما برای غسل دادن این میت به او دست نزنید؛ من خودم غسل می‌دهم. آنها گفتند  
چشم و کنار رفتند. آنگاه به من فرمودند: علی جان! آب بریز تا من این میت را غسل  
بدهم. وقتی غسل تمام شد، رفقای او گفتند: کفنش در این بغچه است. حضرت فرمودند:  
کفن نمی‌خواهد!

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیراهنشان را درآوردند و سرتاسری به میت پوشاندند، عبایشان را هم درآوردند  
و میت را در عبا پوشاندند. سپس در قبر رفتند و به من فرمودند: جنازه را به من بده. میت

را رو به قبله گذاشتند، خم شدند و صورت میت را مشتاقانه بوسیدند، بعد بیرون آمدند و فرمودند: حالا لحد را بچینید و خاک بریزید.

ما خداحافظی کردیم و از بقیع بیرون آمدیم. من به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفتم: شما کمتر برای میتی این کارها را کرده بودید. خودتان غسل دادید، کفن و دفن کردید؛ داستان چه بود؟ حضرت فرمودند: از سر کوچه که داخل کوچه آمدیم و این مرده را می‌بردند؛ من وقتی به قلب این مرده نگاه کردم، دیدم از عشق به تو پر است. من همه این کارها را به خاطر تو کردم! این یک رابطه با علی (علیه السلام) است؛ حالا چه کسی می‌تواند خود علی (علیه السلام) را ارزیابی بکند که خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیست و کیست!

### امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بالاترین حسنه

خدایا! این که در حد کمی، نه در حد بالا و حتی در حد متوسط هم نه، ما را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) آشنا کردی؛ پدر و مادر ما را توفیق دادی که آنها هم ما را با علی (علیه السلام) آشنا کنند؛ منبری‌ها را هم توفیق دادی که ما را با علی (علیه السلام) آشنا کنند؛ این نعمت آیا در درگاه تو قابل شکر است؟ در جواب باید بگویم که چند روز دیگر همه شما توفیق دارید دعای عرفه را بخوانید. ابی‌عبدالله (علیه السلام) در دعای عرفه به پروردگار می‌گویند: اگر عمر دهر را در اختیار من بگذاری؛ ما نمی‌دانیم اول و آخر عمر دهر چه موقع است! اصلاً اول و آخر دارد؟! فلاسفۀ اسلامی بحثی به‌عنوان «وِعاء دهر» دارند که آخرش هم به هیچ جا نمی‌رسند و جواب قانع‌کننده‌شان این است که می‌گویند خدا. من در مقاله‌ی یکی از دانشمندان خارجی دیدم که نوشته بود: هیچ سؤالی در این عالم نیست که من جواب ندهم. شاگردش گفت: تو می‌دانی که چه می‌گویی؟ دانشمند گفت: آری، هیچ سؤالی نیست که جواب ندهم. شاگرد گفت: چطوری؟ دانشمند گفت: هر سؤالی که از من بکنند، می‌گویم خدا؛ چون خدا جواب همه سؤالات است. حال ابی‌عبدالله (علیه السلام) به پروردگار می‌فرماید: اگر عمر دهر را در اختیار حسین بن علی بگذاری که بخواهد نعمت یک انگشت را شکر بکند، از عهده شکرش در عمر دهر برنمی‌آید. یک



انگشت که سه بند است، چند مثقال استخوان و گوشت و پوست و یک ذره ناخن است؛ آن هم یک انگشت!

با این اوصاف، آیا می‌توان شکر وجود علی (ع) را به‌جا آورد که خدا ما را با او آشنا کرده است؟! قدر بدانید؛ ماهواره‌ها، سایت‌ها، مکتب‌های انحرافی و وسوسه‌ها علی (ع) را از شما بگیرند. اگر علی (ع) را بگیرند، همه‌چیز را گرفته‌اند و شما هیزم جهنم می‌شوی؛ اما اگر با علی (ع) باشی، همین یک جمله را در پایان بحثم بگویم که چقدر این جمله لذت دارد! امثال حاج ملاهادی سبزواری می‌گفتند که این مطلب ما را مست می‌کند، این را راست هم می‌گفتند. یک نفر خدمت امام صادق (ع) آمد و گفت: آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»<sup>۱</sup> را پوست‌کنده برای من معنی کن. حضرت فرمودند: یعنی خدایا در دنیا و آخرت دست مرا در دست علی بگذار؛ چون حسنه‌ای بالاتر از علی (ع) نیست.

من آن رندم که پا از سر ندونم      سراپایی به‌جز دلبر ندونم  
دلارامی که از او دل گیرد آرام      به غیر از ساقی کوثر ندونم

### کلام آخر؛ وصایای حضرت زهرا (ع) به امیرالمؤمنین (ع)

چهار تا بچه کنار بدن مادر نشسته‌اند و به هر شکلی که مادر را صدا زدند، مادر دیگر جواب نمی‌دهد. سابقه نداشت که صدیقه کبری (ع) جواب بچه‌هایش را ندهد. چهار کودک زارزار گریه می‌کردند. ابی‌عبدالله (ع) در آن وقت هفت‌ساله بود، از جا بلند شد و گفت: من الآن به مسجد می‌روم و پدرم را خبر می‌کنم.

دوان دوان به مسجد آمد و صدا زد: بابا عجله کن، گمان نمی‌کنم که مادرمان را زنده ببینی! نوشته‌اند: حضرت به‌شکلی از جا بلند شدند که عبایشان افتاد، اما عبا را برنداشتند، کفش نپوشیدند و با پای برهنه دوان دوان به خانه آمدند. وقتی به خانه رسیدند، دیدند بچه‌ها سر روی بدن مادر گذاشته‌اند و مادر را صدا می‌زنند. خودشان هم بالای سر زهرا (ع) نشستند و

سر دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را روی دامن گرفتند. انگار به ابی عبدالله (علیه السلام) نمایش می‌دادند که در کربلا سر شهیدیت را این‌گونه به دامن بگیر! گریه کردند و صدا زدند: «یا فاطمة الزهراء»، اما جواب فاطمه (علیه السلام) نداد؛ دوباره صدا زدند: «یا بنت من حمل الزکاة باطراف الرداء»، اما فاطمه (علیه السلام) جواب نداد؛ چنان سوخت که صدا زدند: فاطمة من، من علی هستم که تو را صدا می‌زنم، چرا جواب نمی‌دهی؟ زهرا (علیه السلام) چشمشان را باز کردند و این دو سه جمله را گفتند؛ اول فرمودند: «ابکونی و ابک الیتامی» برای منِ مظلوم گریه کن، برای بچه‌های یتیم هم گریه کن. دوم هم فرمودند: «یا علی! غسّلی و کفّنی و دفّنی باللیل» مرا شبانه غسل بده، شبانه کفن و دفنم کن. می‌دانید آخرین حرفی که زدند، چه بود؟ این بود: علی جان! کشته کربلای مرا فراموش نکن.





جلسہ چہارم

نجات یافتگان روز قیامت



## تأکید رسول خدا ﷺ بر دو مسئله حیاتی

در طول ۲۳ سال بعثت و رسالت طبق روایات شیعه و سنی، وجود مبارک رسول اسلام ﷺ بر دو مسئله واقعاً حیاتی تأکید داشتند و بر هیچ مسئله دیگری در این ۲۳ سال، مانند این دو مسئله تکرار و تأکید نداشتند.

### الف) تأکید بر خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از خودشان

یکی در رابطه با خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با لفظ «خليفة» بود: «أَنْتَ خَلِيفَتِي، يَعْنِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»<sup>۱</sup> پس از من، جانشین دیگری بین تو و من نخواهد بود و هر کس ادعای جانشینی کند، خلاف خدا و من است. من خودم در همین زمینه، حدود ۸۵ روایت با سند در کتب اهل سنت دیده‌ام که البته جملات دیگری هم در آن روایات هست؛ مثل «وارث من هستی»، «وصی من هستی»، «اداکنده دین من هستی». با این حال، عمده مطلب این است که با جمله «أَنْتَ خَلِيفَتِي، يَعْنِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» در کتب اهل سنت آمده است. در کتب خود ما هم که مطلب در این زمینه دریاوار است. چرا رسول خدا ﷺ این اعلام را کردند؟ برای اینکه وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جامع همه ارزش‌ها و کمالات و فاقد همه عیوب و نواقص بودند. به این تعریف، تعریف منطقی

۱. نسائی، خصائص امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۵۰؛ شیبانی، السنة، ج ۲، ص ۵۶۵.

می‌گویند؛ جامع افراد، مانع اغیار. وجودش منبع همه ارزش‌ها و کمالات بود و یک عیب و نقص در او وجود نداشت. این یک مطلب که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال تکرار کردند! البته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با تکرار این مطلب، تکلیف امت را برای بعد از خودشان روشن کردند که منحرف و گمراه نشوند و دست‌به‌دامن مأموم به‌عنوان امام نزنند. اگرچه بعد از وجود مقدسشان، کبر، حسد، هوای نفس و حب جاه، اول مدینه را و بعد، مناطق دیگر را و تا الآن، بدنه مهمی از دنیای اسلام را به ضلالت، انحراف و گمراهی کشید. من این را از پیش خودم نمی‌گویم که شما بفرمایید یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان گمراه هستند؟ ساعاتی قبل از درگذشت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، ایشان این مطلب را اعلام کردند و بعد به خانه آمدند و جان دادند؛ همه هم نوشته‌اند. بخش عمده‌ای از کتاب «عبارات‌الأنوار» نوشته میر حامد حسین هندی که اصالتاً نیشابوری بوده، در رابطه با همین حدیث ثقلین است.

در حدیث ثقلین آمده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي»؛ مدینه و بعد هم، دنیای بعد از مدینه، متمسک به اهل بیت (علیهم السلام) نشدند. خودشان حکومت‌ها و مدرسه‌هایی ساختند، آخوندهای درباری تربیت کردند، مردم را در دین به آنها ارجاع دادند و مردم نیز متمسک به عالمان مفت‌خور حرام‌خور درباری شدند. «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي» یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تلویحاً می‌گویند که بعد از مرگ من، گمراه می‌شوید و به ضلالت می‌افتید؛ همین‌گونه نیز شد و به ضلالت افتادند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این ۲۳ سال، تکلیف مردم را بعد از خودشان روشن کردند و گفتند که جانشین من، ولی بعد از من و اولای به جان و مال شما بعد از من، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

### ب) رستگاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیروانش در قیامت

اما مطلب دوم، در رابطه با تأمین خیر دنیا و آخرت، سعادت امروز و فردا، تربیت، رشد، کمال و جلب رضایت خداست و حضرت در ۲۳ سال رسالتشان به‌طور مرتب اعلام کردند



و فرمودند: «يَا عَلِي! أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup> تو و پیروانت رستگار هستید. به بیان دیگر، بعد از من، هر کسی که غیر از تو سر کار بیاید و پیروان آنها رستگار نیستند. حضرت این مطلب را هم ۲۳ سال تکرار و تأکید کردند.

### حکایتی شنیدنی از شیعه شدن عالم سنی

یک داستان خیلی جالب شیرین عمیق ریشه دار، ولی کوتاه برایتان بگویم؛ این داستان غوغاست! روزی یک عالم بزرگ اهل سنت در شهر مراغه که نزدیک به عراق بود (تقریباً اکثر مردم غرب ایران و عراق سنی نشین هستند)، خدمت خواجه نصیرالدین طوسی آمد و به خواجه عرض کرد: فرقه های مختلفی مثل حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، صوفی، قدریه، اشعریه، معتزله و... در دین آمده و ۷۳ دین اختراع شده است. یک فرقه از این ۷۳ فرقه باید اهل نجات باشند و همه اهل نجات نیستند؟ خواجه گفت: درست است؛ یک فرقه اهل نجات هستند. گفت: کدام فرقه است؟

شما ببینید عالم دانای باسواد دانشمند، چقدر ظریف، محکم، استوار و قوی جواب می دهد! خواجه به او گفت: شما این روایت را در کتاب هایتان نقل کرده اید که پیغمبر ﷺ فرموده اند: بعد از مرگ من، امت به ۷۳ فرقه تقسیم می شوند؟ عالم سنی گفت: بله، نقل کرده ایم. خواجه گفت: اتفاقاً ما هم این روایت را از قول رسول خدا ﷺ در کتاب هایمان نقل کرده ایم؛ هم شیعه دارد و هم سنی. بعد خواجه گفت: شما هم این روایت را در کتاب هایتان دارید که پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجَّى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۲</sup>؟ سنی گفت: بله داریم. خواجه هم گفت: ما هم داریم. حالا معلوم شد که کدام یک از این ۷۳ فرقه اهل نجات هستند؟ این عالم بهت زده

۱. فضل بن شاذان، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۷۵.

۲. شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۳۳؛ دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۳.

شد و از جلسه شیعه بلند شد؛ چون راه دیگری نداشت! خواجه دست و پای عقلش را بست که به هیچ عنوان نتواند به این طرف و آن طرف برود.

### درماندگی مفتی اعظم اهل سنت در جواب

من برای سخنرانی در آنکارا و استانبول به ترکیه دعوت داشتم. استانبول شهر قدیمی و معروفی است. اغلب مساجد و کتابخانه‌های معظم ترکیه در شهر استانبول است و سیصد چهارصد سال هم مقر حکومت سلسله عثمانی‌ها بود. در آنجا به کاردار ایران گفتم: من علاقه دارم که با مفتی اعظم اهل سنت ملاقات کنم. برای برادران کتوشلاری یک‌خرده ساده‌تر بگوییم؛ مفتی اعظم، یعنی مرجع تقلید کل هفتاد میلیون جمعیت ترکیه. کاردار گفت: به شما خبر می‌دهم.

کاردار پیگیری کرد، بعد خبر داد که ایشان فردا ساعت ده وقت ملاقات داده است. ملاقات در سالن کتابخانه بود. من وقتی می‌خواستم روی صندلی بنشینم، پشت سرم را نگاه کردم و دیدم چهل جلد «تفسیر کبیر» فخر رازی، از دانشمندان قوی و عالم اهل سنت آنجاست. فخر رازی اعجوبه‌ای بوده که الحمدلله با ما شیعیان هم تا دلتان بخواهد، مخالف بود!

### حرام‌خوری، مانع اتصال انسان با حق

حرام‌خوری اصلاً نمی‌گذارد آدم با حق تماس بگیرد یا وقتی آدم حق را فهمید، بپذیرد. این قدر که اسلام روی حلال و حرام دقت کرده، روی طهارت و نجاست دقت نکرده است. شما می‌توانید برای نماز واجبتان با یک استکان آب وضو بگیرید یا غسل خودتان را با یک کاسه معمولی آب انجام بدهید. اگر فرصت بود، من همین امشب روی منبر با یک استکان آب وضو می‌گرفتم، ته استکان هم آب اضافه می‌آمد. من برای خیلی از نمازهایم با دوسوم استکان معمولی آب وضو گرفته‌ام. دقتی که اسلام روی حلال و حرام دارد، روی هیچ چیز دیگری ندارد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: درهمی از حرام اگر در خانه‌ای باشد، حالا خود درهم یا جزء دیوار خانه، فرش خانه، لباس خانه و زمین خانه، تا وقتی این درهم حرام در این خانه وجود دارد، پروردگار نظر رحمت به آن خانه نخواهد کرد.



مال مردم محترم است! مستطیع مکه به خیال خودش به امام صادق علیه السلام گفت: من آمده‌ام که خداحافظی کنم، می‌خواهم به حج واجب بروم. حضرت فرمودند: حساب‌های مالی‌ات با همه پاک است؟ گفت: پاک است، الا اینکه شخصی از گروه مُرجعه (یک گروه منحرفی در مدینه بود) طلبی از من دارد. او خیلی آدم بد، ناپاک و زشتی است و من نمی‌خواهم به او بدهم. امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر طلب او را بدهی، خرج رفت‌وآمد مکه را داری؟ گفت: نه، ندارم. فرمودند: مکه به تو واجب نیست و حرام است؛ اول دین مردم را بده! اگر او بی‌دین و مرجعه است، به تو چه ربطی دارد؟!

عده‌ای جنازه‌ای را کنار مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، خانواده‌اش به حضرت گفتند: ای رحمت‌للعالمین! بر مرده‌ ما نماز بخوان. پیغمبر صلی الله علیه و آله علنی فرمودند: من بر جنازه او نماز نمی‌خوانم؛ دو درهم به کسی بدهکار بوده که از عمد نداده است.

الآن خوردن مال مردم از آب‌خوردن هم راحت‌تر شده است! در دولت و ملت، میلیونی و گاهی میلیاردری، در دولت‌های قبل و حالا و بعد هم همین‌طور خواهد بود. وقتی تقوا نباشد، همین است! سی‌میلیارد، چهل‌میلیارد یا صد‌میلیارد دزدی در روز روشن، نه شب تاریک؛ باز هم گلی به جمال دزدهای قدیم که شب می‌آمدند، همه‌چیز را هم نمی‌بردند. دزدهای قدیم آفتابه‌دزد بودند، اما الآن مملکت‌دزد، بازاردزد و ملت‌دزد هستند. برادران مسجدی و پای منبر! در حلال و حرام خدا دقت کنید؛ آدم وقت مردن، برزخ و قیامت گیر می‌کند. اگر دلتان می‌خواهد، در این زمینه آیات و روایات را حتماً بخوانید. خدا نفرموده است اگر کسی ترک نماز کند، آتش روی کله‌اش می‌ریزد؛ ولی در قرآن علنی فرموده است که حرام‌خور در شکمش آتش می‌ریزد.

فخر رازی حق را خیلی خوب می‌دانست، ولی قبول نمی‌کرد. حالا کاری به وضع فخر ندارم. من وقتی چشمم به تفسیرش افتاد، خیلی خوشحال شدم و به مرجع تقلید این شصت‌هفتاد میلیون ترکیه‌ای گفتم: آقا امکان دارد که یک سؤال از من داشته باشید؟ گفت: شما مهمان ما هستی؛ همدیگر را می‌بینیم، پذیرایی می‌شویم و خداحافظی می‌کنیم. سؤال برای چه؟ گفتم: من دوست دارم که شما از من یک سؤال کنید. گفت: چه بپرسم؟ گفتم: چند میلیارد

اهل سنت در جهان است؟ گفت: نزدیک دومیلیارد. گفتم: ما شیعیان هم نزدیک چهارصد پانصد میلیون نفر هستیم. شما از من بپرسید که شما با این تعداد کم، چرا از امت اسلام جدا هستید و آیین دیگری دارید؟ گفت: چرا جدا هستید و آیین دیگری دارید؟

### نظر فخر رازی درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

من جلد اول تفسیر فخر رازی را بیرون آوردم. فخر رازی در بحث «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» انصافاً بسیار عالمانه بحث کرده و گفته که آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء حمد است؟ آیا واجب است در نماز بخوانیم یا خواندنش واجب نیست؟ حضرت رضاعلی (علیه السلام) می‌فرمایند: در مکه و مدینه، مردم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در نماز نمی‌خوانند و وقتی پیش‌نماز بلند می‌شود، از اول می‌گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و یواشکی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را می‌دزد. همچنین می‌گوید: اگر ثابت شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره است، در نمازها باید بلند بخوانیم یا آهسته؟

وی در مورد چهار مذهب بحث می‌کند که حرف و دلیل مذاهب شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی این است، بعد می‌گوید: من هیچ‌کدام از فتوای این چهار مذهب را قبول ندارم و در تمام نمازهایم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به این عنوان می‌خوانم که جزء سوره است، بلند هم می‌خوانم. بارک‌الله که با همه عوضی‌بازی‌ات، اینجا انصاف داری! می‌گوید: دلیل من این است که برای من ثابت شده علی بن ابی طالب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را می‌خوانده، جزء سوره می‌دانسته و بلند هم می‌خوانده است. بعد این جمله را نوشته است: «وَمَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لِدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ»<sup>۱</sup> هر کس در این دنیا علی بن ابی طالب را امام خودش انتخاب کند، در دین و دنیایش به محکم‌ترین آویزه چنگ زده است.

۱. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۷.



این صفحه را جلوی مرجع تقلید اهل سنت باز کردم و گفتم: ما به این دلیل شیعه هستیم. بزرگ‌ترین عالم شما علنی به ما می‌گوید که هر کس علی علیه السلام را امام دین و دنیایش انتخاب کند، «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». او در جواب به من گفت: خواهش می‌کنم چایتان را میل کنید که وقت ما الآن تمام می‌شود. حقیقتاً چه بگوید؟

### گریه بر ابی عبدالله علیه السلام، از ضروریات مذهب

دین شما حق است، چون دینتان دین امیرالمؤمنین علیه السلام است. نماز شما درست است، چون نمازتان نماز امیرالمؤمنین علیه السلام است. وضوی شما درست است، چون وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. گریه‌های طول سال و دهه عاشورای شما بر ابی عبدالله علیه السلام درست است، چون امیرالمؤمنین علیه السلام از گریه‌کن‌های ناب برای ابی عبدالله علیه السلام بودند و هر وقت نگاهشان به ابی عبدالله علیه السلام می‌افتاد، می‌فرمودند: پدر و مادرم فدای تو که می‌بینم بعد از شهادتت، وحشی‌های بیابان روبه‌روی قبرت گردن می‌کشند و گریه می‌کنند.

گریه ما دنباله گریه امیرالمؤمنین علیه السلام است! شنیده شده که بعضی‌ها گفته‌اند گریه و عزاداری بر ابی عبدالله علیه السلام، نه جزء فروع دین و نه جزء اصول دین است. از شما خیلی تعجب است! شما یک طلبه معمولی هستی که یک‌خرده معروف شده‌ای. شما مقابل آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی، بچه هم حساب نمی‌شوی! ایشان کتباً فتوا داده که عزاداری و گریه بر ابی عبدالله علیه السلام از ضروریات مذهب است. فروع یعنی چه؟! خیلی بالاتر از فروع دین و از ضروریات مذهب است؛ یعنی کسی که گریه و عزاداری بر ابی عبدالله علیه السلام را قبول ندارد، شیعه نیست؛ حتی سنی هم نیست!

حضرت ۲۳ سال تأکید و تکرار کردند و فرمودند: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شما برادران اهل علم که من خیلی برایتان احترام قائلم (من عاشق طلبه و روحانی هستم)، می‌دانید که ضمیر منفصل «هُم» در «أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» دلیل بر انحصار است؛ یعنی علی جان، در قیامت نجات فقط برای آنهایی است که به تو اقتدا کرده و از تو پیروی کرده‌اند.

## ارزش سخن گفتن از فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فردا شب چون شب جمعه است، معمولاً بحث من مقداری به طرف رحمت پروردگار جهت پیدا می‌کند؛ یا شب شنبه یا شب بعد از آن، به قول خارجی‌ها، یک بیوگرافی و به قول خودمان، یک شناسنامه باطنی، اخلاقی و عملی در چهارپنج مسئله از وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) برایتان می‌گویم؛ اگر بخواهیم از ایشان پیروی کنیم، چگونه پیروی کنیم و چگونه شیعه شویم.

شبی در محفلی ذکر علی بود شنیدم عاشقی مستانه می‌گفت  
سنی و شیعه نوشته‌اند که من این را هم خودم دیدم؛ در هر جلسه‌ای، سخن گفتن از  
امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبادت است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»<sup>۱</sup> ذکر یعنی  
حرف زدن و گفتن.

شبی در محفلی ذکر علی بود شنیدم عارفی فرزانه می‌گفت  
اگر دوزخ به زیر پوست داری نسوزی گر علی را دوست داری

## کلام آخر؛ غربت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از شهادت زهرا (علیها السلام)

مردم و حکومت مدینه! امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه گناهی داشت که آتش در خانه‌اش بردید؟!  
چه جرمی داشت که همسرش را بین در و دیوار قرار دادید؟! چه کار کرده بود که بچه  
شش ماهه‌اش را سقط کردید؟ چه کار کردید که باید تمام مرد و زن و بچه مدینه به تشییع  
جنازه زهرا (علیها السلام) می‌آمدند؛ اما به شوهرش می‌گوید: علی جان! مرا شب دفن کن. من راضی  
نیستم آنهایی که به ما این همه ظلم کرده‌اند، در مراسم من شرکت کنند.

حضرت بدن را دفن کردند و تنها کنار قبر نشستند. در فرمایشات امام صادق (علیه السلام) آمده  
است: مدتی که کنار قبر نشستند، صدا زدند: فاطمه من! می‌خواهم کنار قبرت بمانم،

۱. ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ص ۱۹۶؛ ابن عساکر، علی بن حسن،  
تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۶.

طاقت ندارم؛ می‌خواهم به خانه برگردم، جواب این چهار بچه بی‌مادرت را چه بدهم؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نه کنار قبر مادرم ماند و نه به خانه برگشت؛ خودش را روی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله انداخت و گفت: یا رسول الله! بلند شو و بین که من غریب شده‌ام.

### دعای پایانی

الهی! دنیا و آخرت ما و نسل ما را با امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بده.  
خدایا! اخلاق و رفتار و حجاب زنان ما را فاطمی قرار بده.  
خدایا! نزدیک محرم است، توفیق کامل عزاداری بر ابی‌عبدالله علیه السلام را به ما مرحمت کن.  
خدایا! به عزت فاطمه زهرا علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام، گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام را از ما نگیر.  
خدایا! تمام گذشتگان ما و بانی با عظمت این مسجد، آیت‌الله‌العظمی بروجردی را غریق رحمت خاص قرار بده.  
خدایا! کل مراجع گذشته را مورد لطف و محبت قرار بده؛ فعلی‌ها را در پناهت حفظ فرما.  
خدایا! به حق زینب کبری علیه السلام، فرج وجود مقدس ولی‌ات امام زمان علیه السلام را نزدیک فرما؛ ما را از یاران آن حضرت قرار بده.



جلسہ پنجم

جلوہ مانی از رحمت پروردگار



## نرمی اخلاق پیامبر ﷺ، شعاعی از رحمت الله

به مناسبت شب با عظمت جمعه که در روایات ما آمده است «کم از شب قدر ندارد»، بحث نورانی دربارهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که چند شب در جریان بود، برای شب‌های بعد قرار می‌دهم و امشب مطالبی را در رابطه با رحمت پروردگار عرض می‌کنم. البته برای متبرک شدن مطلب، ابتدا به دو آیه از آیات قرآن متوسل می‌شوم که گوشه‌ای از رحمت خدا را نشان می‌دهد. خداوند مهربان در این آیه می‌فرماید: ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْ تُفْلِكَ﴾<sup>۱</sup> حبيب من، تو به سبب رحمتی از سوی خداوند، انسانی نرم‌خو، آرام، خوش‌برخورد و خوش‌خلق بر مردم شده‌ای. در واقع، قرآن به ما می‌گوید که نرمی در اخلاق و برخورد با همه، شعاعی از رحمت الله است. در نقطهٔ مقابل، خشم، تلخی و غضب و از کوره در رفتن که نباید از کوره در رفت، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند جرقه‌ای از آتش دوزخ است. چه بسا آن که بدخلق، تنگ‌خلق، تندخو و تلخ است، باید بداند که شعله‌ای از آتش دوزخ در این دنیا است و این شعله فردای قیامت هم در وجود خود انسان ظهور پیدا می‌کند.

### تأکید پیامبر ﷺ بر دوری از غضب

مرد عرب بیابانی خدمت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: مرا موعظه کن. حضرت فرمودند: «لَا تَغْضَبْ» خشمگین و عصبانی نشو، از کوره هم در نرو. حرف پیغمبر ﷺ تمام شد و مقداری

۱. آل عمران: ۱۵۹.

در جلسه سکوت شد، دوباره این بیابانی به پیغمبر (علیه السلام) گفت: مرا موعظه کن. پیغمبر (علیه السلام) اصلاً از کوره در نرفتند و به او نگفتند مگر حالت نیست! من که تو را نصیحت کردم و گفتم «لَا تَغْضَبْ»، برای چه دوباره می‌پرسی؟ کسی خوشش آمد که دوباره بپرسد، ما باید تحمل و حوصله و احترام کنیم. بار دوم که گفت مرا نصیحت کن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همان آرامی و نرمی فرمودند: «لَا تَغْضَبْ». خودشان هم عصبانی نشدند.

ما اهل لباس مخصوصاً وقتی حرفی را به دیگران می‌زنیم، آنها باید عمل به آن حرف را در خودمان ببینند؛ و الاً طبیعی است که پس می‌زنند و می‌گویند خودش عمل نمی‌کند، برای چه به ما می‌گوید؟ قرآن مجید هم پرسش سختی کرده و فرموده است: «لَا تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup> کاری که انجام نمی‌دهید، برای چه می‌گویید؟ پروردگار جمله‌ای به عیسی بن مریم دارد که خیلی جالب است؛ می‌فرماید: اول خودت را موعظه کن، بعد دیگران را موعظه کن؛ اول به خودت برس، بعد به دیگران برس؛ اول خودت را آراسته به ارزش‌ها کن، بعد دیگران را دعوت کن به اینکه به ارزش‌ها آراسته شوند. قرآن و روایات چه درس‌های عجیبی به مرد و زن دارند! بار دوم که پرسید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جوابش را داد، بلند نشد که برود، بعد از چند لحظه دوباره به پیغمبر (علیه السلام) گفت: مرا موعظه کن. پیغمبر (علیه السلام) فرمودند تو خجالت نمی‌کشی که مزاحم ما می‌شوی؟ دو بار که گفتم، ما هم جوابت را دادیم؛ برای چه سه‌باره می‌پرسی؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همان محبت فرمودند: «لَا تَغْضَبْ» عصبانی نشو. جلسه به‌خوبی و بدون سروصدا، دعوا، ایراد و اشکال و حمله تمام شد.

## اهمیت اخلاق در دین اسلام

### برخورد پروردگار با مشرکین لجباز مکه

حضرت به این عرب بیابانی گفتند عصبانی نشو، خودشان هم عصبانی نشدند؛ حتی در بار دوم و سوم هم عصبانی نشدند. همین اخلاق را ائمه هم داشتند؛ این اخلاق را پروردگار هم



دارد. من واقعاً از شما درخواست می‌کنم که امشب وقتی به منزل تشریف بردید یا به حرم مشرف شدید، قرآن مجید را باز کنید و سوره توبه را بخوانید. این سوره برخورد پروردگار با مشرکین لجبازِ مُعاند مکه است. وقتی آیات برخورد خدا را با آنها ببینید، به‌نظرتان می‌رسد که برخورد سخت و کوبنده‌ای است؛ ولی بعد از اینکه دوسه آیه از برخوردها را با مشرکین بیان می‌کند، بلافاصله پروردگار می‌گوید: اگر بت‌پرستانی که سیزده سال با تو جنگیدند، توبه کنند، برایشان بهتر است؛ چون من توبه‌شان را قبول می‌کنم، گناهان گذشته‌شان را می‌بخشم و برخوردهای بدشان با تو را مورد مغفرت قرار می‌دهم.

این اخلاق خداست! هیچ‌کدام از ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که هیچ گناهی از اول تکلیف تا حالا نکرده‌ایم؛ اگر بخواهیم گناهانمان، چه گناهان اخلاقی، چه گناهان بدنی و چه گناهان مالی را بشماریم، نمی‌توانیم شماره‌اش را بدست بیاوریم؛ اما پروردگار یک بار از دست ما از کوره درنرفته که صبحانه، ناهار یا شام ما را قطع کند، در سرمان بزند و طوری به ما وانمود کند که اصلاً توبه‌ات را قبول نمی‌کنم. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.<sup>۱</sup>

### گذشت و پذیرش اسلام قاتل حضرت حمزه

وحشی قاتل حضرت حمزه علیه السلام است که وقتی حمزه علیه السلام شهید شد، بالای سر جنازه نشست و خودش بدن را مُثله کرد؛ یعنی انگشت‌های حمزه، بینی و لب‌هایش را برید، با خنجر شکم او را پاره کرد و جگرش را درآورد، تکه‌تکه کرد و نخ داخل آن انداخت، گردن‌بند کرد و به گردن یک زن بدکاره انداخت که مادر معاویه است. این زن ده‌پانزده شوهر نامشروع داشته و نمی‌دانم ابوسفیان او را مطابق عقد جاهلیت عقد کرده بود یا نه! البته اگر عقدش کرده بود، جرثومه‌ای مثل معاویه از این زن و شوهر نامشروع به دنیا نمی‌آمدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای سر جنازه عمویشان زارزار گریه کردند و تا وقتی زنده بودند، روضه عمویشان را بعد از هر منبرشان می‌خواندند و گریه می‌کردند، مردم هم گریه می‌کردند؛ اما

همین وحشی قاتل در سال هفتم نامه‌ای به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نوشت و گفت: من می‌خواهم به مدینه بیایم و مسلمان شوم، آیا قبول می‌کنی؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: در جواب نامه‌اش بنویسید که بیاید و مسلمان شود. او را قبول می‌کنم.

## ضرورت تمرین خوش اخلاقی در زندگی

این داستان اخلاق در اسلام است. شما آقایان در خانه نسبت به همسرتان و شما خانم‌ها نسبت به شوهرانتان، نسبت به بچه‌ها، داماد و عروس، اگر اشتباهی هم اتفاق افتاد، از کوره در نروید؛ خدا راضی نیست. عصبانی نشوید و محبت، نرمی، خوش‌برخوردی و خوش اخلاقی را تمرین کنید. این خیلی مهم است! خدا به رسولش می‌فرماید: تو به سبب رحمت‌الله نرم‌خو، خوش‌برخورد و خوش اخلاق شدی. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»<sup>۱</sup> اگر آدم خشن و سنگ‌دلی بودی، اصلاً دور و بر تو نمی‌آمدند. طبع بشر از خشونت و سنگ‌دلی خوشش نمی‌آید.

## دستورات اخلاقی پروردگار به پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

بعد سه دستور اخلاقی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌دهد و می‌گوید: مردم مکه و مدینه در حق تو اشتباه زیاد داشتند، اشتباه هم می‌کنند، اما تو با آنها این‌گونه رفتار کن:

### الف) گذشت و چشم‌پوشی

«فَاعْفُ عَنْهُمْ»<sup>۲</sup> تو گذشت و چشم‌پوشی کن؛ نگو من به یک جلسه رفتم، برایم تمام‌قد بلند نشدند. دلش نخواست که بلند شود؛ نگو من می‌خواستم دختر خواهرم را برای پسرم بگیرم، گفت قول او را به یک نفر دیگر داده‌ام، من هم بیست سال است که به خانه‌اش نرفته‌ام. کار خیلی بد و اشتباهی کرده‌ای! قرآن علنی می‌گوید: آنهايي که قطع رحم می‌کنند، «أُولَٰئِكَ هُمُ

۱. آل عمران: ۱۵۹.



اَلْخَاسِرُونَ»<sup>۱</sup> همه سرمایه‌های وجودی‌شان را به باد می‌دهند. یکی از قوم‌و خویش‌های نزدیک حضرت باقر (ع)، حضرت را خیلی رنجاند و اذیت کرد. امام صادق (ع) می‌گویند: پدرم مرا هنگام ازدنیارفتن صدا زدند و فرمودند که می‌دانی فلانی چقدر مرا اذیت کرد؟ عرض کردم: بله می‌دانم. شما هم که امام ما بودی، ما مقابل شما اقدامی نداشتیم. فرمودند: اما من خودم اقدام داشتم. پسر! وضع مادی این بنده خدا خوب نبود و من چند سال کل خرجش را می‌فرستادم. او این ماجرا را نمی‌داند و نمی‌خواهم بداند؛ حالا که از دنیا می‌روم، به تو وصیت می‌کنم دنبال کارم را بگیر و کمبود مالی او را مرتب جبران کن. این خوش‌خلقی، رفتار درست الهی و گذشت است. خدا هم به رسولش می‌فرماید که از آنها بگذر. حالا می‌خواهی با آنها چه کار کنی؟ گذشت کن و خودت را راحت کن.

### ب) طلب آموزش برای آنها

«وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» تو دعایت مستجاب است. از من بخواه که بدی‌های مردم را نسبت به تو ببخشم. این چه اخلاقی است! این حرف خداست! شما بگو خدایا! به جای اینکه از پیغمبرت دفاع کنی، ریشه اینها را بکنی و در سرشان بزنی، به پیغمبرت دستور می‌دهی که برای آموزش آنها از تو طلب آموزش کند.

### ج) مشورت کردن با آنها در امور

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» همین‌هایی که به تو بد کردند و غیبت تو را کردند، حرف‌های نامربوطی زدند که خدا حرف‌هایشان را در قرآن نقل می‌کند و من نیازی نمی‌بینم که نقل کنم؛ می‌فرماید: حبیب من! وقتی می‌خواهی کاری انجام بدهی، آنها را جمع کن به آنها شخصیت بده و بگو من می‌خواهم کاری انجام بدهم و به مشورت با شما نیاز دارم. نظرتان در این باره چیست؟ حضرت همه را در جنگ خندق جمع کردند و فرمودند نظر بدهید که داخل شهر بمانیم یا بیرون برویم؟! چند نفر نظر دادند. سلمان گفت: در ایران ما

۱. بقره: ۲۷.

وقتی جنگی می‌شد، برای جلوگیری از ورود دشمن به شهر خندق می‌کندند. بعد سلمان طرح خندق را داد و همه پسندیدند، حضرت هم فرمودند خندق بکنید. بعد پروردگار می‌فرماید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتید، به خدا تکیه کنید؛ چون من کلیددار هستم. اگر بخواهم، آن کار به سامان می‌رسد؛ اما اگر نخواهم، خراب می‌شود. پایان آیه هم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» من عاشق آنهایی هستم که در همه کارهایشان به من تکیه می‌کنند. این گوشه‌ای از رحمت خدا که در یک آیه آمده بود.

### حقیقت معنایی سلام

اما آیه دوم چقدر عجیب است! به پیغمبر (علیه السلام) می‌فرماید: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» حبيب من! هرگاه (امروز، فردا، پس فردا، تعطیلی یا غیر تعطیلی) گروهی از مسلمان‌ها پیش تو آمدند، اولین کاری که با آنها انجام می‌دهی، «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» تو با این عظمت به مردم سلام کن؛ منتظر نشو که به تو سلام کنند و با خودت بگویی من آقا و بزرگ، تک و عزیزالوجود هستم، دیگران باید به من سلام کنند. این شاعر رحمت پروردگار است! سلام یعنی اعلام امنیت؛ وقتی من به شما سلام می‌کنم، بنا به ترجمه امام صادق (علیه السلام)، یعنی به شما قول می‌دهم که از دست، زبان، حرکات و چشم من در امان باشی و من هیچ خیانتی به تو نمی‌کنم. جوابش هم واجب است و شما هم باید به سلام‌کننده بگویی که من هم هیچ خیانتی به تو نمی‌کنم و از دست من در امان هستی. البته الآن از این نوع سلام در کشور خیلی کم شده است. افراد با هم رفاقت می‌کنند، تنها به قصد اینکه کلاه سر مردم بگذارند.

### هزینه رحمت الهی از سوی خداوند بر بندگان

سپس می‌فرماید: سلام که کردی، این مطلب را به آنها بگو: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الرَّحْمَةُ» پروردگار شما هزینه کردن رحمتش را برای شما بر خودش واجب کرده است. آیا آدم نباید



عاشق این خدا شود؟ پروردگار شما هزینه کردن رحمتش را برای شما بر خودش واجب کرده و به شما هم پیغام می‌دهد که «أَنْتُمْ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ» اگر کار زشت و بدی کردید، دروغی گفتید، غیبتی کردید، به نامحرمی نگاه کردید یا گناه بالاتری کردید، «ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْثِهِ وَأَصْلَحَ» سپس از بدی‌هایتان توبه کردید و به من برگشتید، بدی‌هایتان را سر و سامان دادید و اصلاح کردید، «فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» به آنها اطمینان و یقین بده که خدای شما بسیار آمرزنده و رحیم است.

### حکایتی شنیدنی از رحمت پروردگار

یکی از اولیای خدا در جلد اول تفسیر «روح‌البیان» در ذیل آیه ۲۱۸ نقل می‌کند و می‌گوید: از راهی عبور می‌کردم، دیدم سر و صدا می‌آید. وقتی آمدم، دیدم خانمی زارزار گریه می‌کند و مردم محله جمع شده‌اند، دست جوانی را گرفته‌اند و به او می‌گویند از این منطقه و شهر بیرون برو! ای فاسد، ای فاسق، ای تبهکار! دیگر نمی‌گذاریم اینجا بمانی. مادر هم جوانش را نگاه می‌کند که مردم بیرونش می‌کنند و زارزار گریه می‌کند. با خودم گفتم قدمی برای خدا بردارم، ببینم چه می‌شود (همه باید برای خدا قدم بردارند) و جلو رفتم، به مردم گفتم: شفاعت مرا در حق این جوان قبول کنید؛ او دیگر فساد و تبهکاری نمی‌کند، چاقو نمی‌کشد و عربده‌کشی هم نمی‌کند. به خاطر مادرش قبول کنید. نگاهی به قیافه‌ی من کردند و دیدند آدم بی‌نظری هستم، گفتند: جوان! این مرتبه تو را به این شخص بخشیدیم. من هم خوشحال شدم و رفتم.

مدتی گذشت و دوباره عبور من به آن محله افتاد. محله آرام بود، ولی دیدم صدای گریه بلند خانمی از پشت درِ آن خانه می‌آید. نگاه کردم، خانه همان پسر بود. با خودم گفتم نکند دوباره خرابکاری کرده است، مردم هم او را کتک زده و بیرونش کرده‌اند. در زدم، خانم در را باز کرد. مادرش بود، به او گفتم: دوباره اوضاع به هم ریخت؟ گفت: نه! چند وقت پیش، جوانم در بستر افتاده بود. روزی مرا صدا کرد و گفت: مادر! حس می‌کنم که امشب شب مُردنم است. مردم محله از من بدشان می‌آید و ناراحت و رنجیده هستند. آنها را خبر نکن؛

چون اگر خبرشان کنی، به تشییع من نمی‌آیند. با یکی دوتا غریبه که برای این محله نباشند، جنازه مرا شبانه به بیرون شهر ببر و در قبرستان دفن کن. این انگشت را برای خودم است که روی آن، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کنده‌کاری شده است. این انگشت را با من دفن کن. بعد که در قبر را پوشاندی، به پروردگار بگو: نظری به این غریب زیر خاک افتاده بیچاره بدبخت بکن. او با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پیش تو آمده است. او را بردم و دفن کردم، خیلی هم ناراحت بودم. وقتی در آن تاریکی برمی‌گشتم، انگار این صدا به گوشم رسید: مادر! غصه مرا نخور که من مهمان پروردگار آمرزنده شدم. این گوشه‌ای از رحمت خدا بود. امشب شب خیلی مهمی است؛ بخصوص که شب جمعه به وجود مبارک حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) گره خورده است.

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ز هرچه آن غیر یار استغفرالله | ز بود مستعار استغفرالله     |
| سر آمد عمر و یک ساعت ز غفلت  | نگشتم هوشیار استغفرالله     |
| جوانی رفت و پیری هم سرآمد    | نکردم هیچ کار استغفرالله    |
| نکردم یک سجودی در همه عمر    | که آید آن به کار استغفرالله |
| ز کردار بدم صد بار توبه      | ز گفتم هزار استغفرالله      |
| شدم دور از دیار یار ای فیض   | من مهجور زار استغفرالله     |

### کلام آخر؛ شعر خوانی مقبل در حضور حضرت زهرا (علیه السلام)

صدای منادی را شنید که می‌گوید: «هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله». شنونده آدم بد و بدکاری بود و با بدکاران هم‌نشین بود. از این صدا تکان خورد، آمد و به مدیر قافله گفت: مرا هم با خودتان به کربلا ببرید. مدیر گفت: حرم ابی‌عبدالله (علیه السلام) جای شما بی‌سر و پاهای بدکار نیست! یکی از کاروانیان گفت: او را رد نکن و بگذار با ما بیاید. مدیر قافله گفت: بغچه‌ات را ببند و بیا!

از اصفهان حرکت کردند، عصر پنجشنبه به گلپایگان رسیدند و در کاروان‌سرا رفتند. این آدم بدکار از قافله جدا شد، گوشه حیاط خیلی گریه کرد تا خوابش برد. تا حالا کربلا را



ندیده بود، در خواب دید که کنار صحن ابی‌عبدالله علیه السلام است. کفش‌هایش را درآورد و پابرهنه دوید؛ اما دید جمعیت در حرم چقدر بادب و باکرامت هستند! به دربان گفت: اینها چه کسی هستند؟ دربان گفت: مُقبل! اینها ۱۲۴ هزار پیغمبرند که در شب جمعه با پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام برای زیارت آمده‌اند.

من گوشه‌ای نشستم، یک‌مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بگوئید که محتشم بیاید. من هم محتشم را ندیده بودم؛ دویست‌سیصد سال باهم فرق زمانی داشتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شب جمعه است، برایم روضه بخوان. محتشم در پلهٔ اول منبر نشست، حضرت فرمودند: تا بالای منبر برو. محتشم دو دستش را به ضریح اشاره کرد و صدا زد: یا رسول‌الله! این کشتهٔ فتاده به هامون حسین توست

وین صید دست‌وپا زده در خون حسین توست

حسین جان! سلام مستحبه، اما جوابش واجب است؛ «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». در دلم گفتم: خوش‌به‌حالت محتشم، عجب مقامی داری! یک‌مرتبه یک نفر پیش من آمد و گفت: تو مُقبل هستی؟ گفتم: بله. گفت: تو شاعری؟ گفتم: بله. گفت: صدیقۀ کبری علیها السلام پشت پرده می‌گویند برایم مصیبت بخوان. بالای پلهٔ اول ایستادم، آن شعری که گفته بودم، خواندم:

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید  | عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید |
| نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت | نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت |
| بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد   | اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد |

ناگهان از پشت پرده صدا بلند شد که مقبل، ادامه نده؛ زهرا غش کرد.

### دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَحْيِنَا حَيَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ امْتِنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ فِي الْآخِرَةِ شِفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

الهی! به حق ابی‌عبدالله علیه السلام، تمام گذشتگان ما را غریق رحمت بفرما. مراجع گذشته،  
مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی را الآن سر سفره حسینیت قرار بده.  
ای خدا! برای حل مشکلات این مملکت و کره زمین، فرج ولی‌الله‌الاعظم، امام زمان علیه السلام  
را برسان.  
خدایا! عاقبت همه ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را به خیر بگردان.



جلسه ششم

ثمرات تدبر در آیات الهی



## دستور مهم قرآن و روایات به تدبر در قرآن

دستور مهمی در رابطه با قرآن، هم در خود قرآن و هم در روایات اهل بیت علیهم السلام به مردم داده شده است. با عمل به این دستور، انسان با توفیق، کمک و لطف خداوند، تا حدی به درک حقایق و مصادیق آیات قرآن موفق می‌شود که نظر قرآن در این آیه یا آیات به چه طایفه یا چه شخصی است. اگر انسان بخواهد فقط به ظاهر عربی قرآن قناعت کند، ثواب اندکی می‌برد؛ ولی چیزی از حقایق و مصادیق نصیبت نمی‌شود و خیلی بی‌بهره می‌ماند. عمری را کنار قرآن مجید می‌گذرانند، درحالی که از این اقیانوس بی‌نهایت علم خدا گوهرها را صید نمی‌کند. من باید داستان بسیار مهمی را در این زمینه برایتان نقل کنم که به خط خود گوینده‌اش در حاشیه یکی از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه (نوشته گوینده داستان) آمده است؛ ولی اگر خدا لطف کند، این داستان مهم را در یکی از شب‌های آینده برایتان عرض می‌کنم. عربی این دستور، تدبر است که این کلمه، هم در قرآن مجید آمده است و پروردگار عالم از خوانندگان قرآن گلایه و شکایت می‌کند: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛<sup>۱</sup> این کلمه تدبر در روایات هم زیاد آمده و معنی‌اش هم این است که برای فهمیدن قرآن در قرآن دقت کنید. اگر آدم تحصیل علم کرد، پانزده بیست سال از وقتش را در حوزه‌های شیعه کنار مفسرین بزرگ هزینه کرد و با لغت، تاریخ و اصول اسلامی آشنا شد، راه تدبر



به روی او باز می‌شود؛ اما اگر فرصت تحصیل این علم را در آن چند سال پیدا نکرد، پروردگار می‌فرماید که برای فهم قرآن به اهلش مراجعه کنید. اهلش هم در مرحله اول، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، بعد ائمه هستند و بعد از ائمه هم، عالمان ربانی واجد شرایط هستند؛ البته نه من که این لباس را پوشیده‌ام، بلکه عالمان ربانی واجد شرایط.

### نیاز به معلمین بالاتر در فهم حقایق قرآن

داستان کوتاه اعجاب‌انگیزی در این زمینه برای شما نقل بکنم که مرجع بزرگ شیعه، مرحوم آیت‌الله‌العظمای حکیم این داستان را در جلد اول «حقایق‌الاصول» از قول مرحوم صدر بزرگ آورده است. مرحوم صدر بزرگ، ریشه‌خاندان صدر عراق نقل می‌کند: من با شش تا از هم‌شاگردی‌هایم (کمتر یا بیشتر) تصمیم گرفتیم که خدمت آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی برویم. واقعاً خیلی عجیب است! من گاهی که این داستان‌ها را می‌بینم، برای خودم غصه و تأسف می‌خورم که چقدر از قرآن دور هستم. هر شش نفر ما هم، مجتهد و فقیه بودیم و در درس پُرمایه بودیم، اما همگی خدمت آخوند آمدیم و گفتیم که یک تفسیر قرآن برای ما بگو.

### حد تواضع و فروتنی در نصیحت‌پذیری

آدم حتی اگر مجتهد هم شد، باز به معلم بالاتر قرآن نیازمند است؛ چون پروردگار حقایقی از قرآن را به برخی افراد عطا کرده است که من باید از آنها گدایی کنم، خجالت و شرم و حیا هم ندارد. حالا در هر حدی که هستم، باید گدایی کنم و این عیبی ندارد. صاحب این مسجد، مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی حدود شانزده سال در تمام جهان تشیع تک‌مرجع بود و در اکثر کشورها مثل ایران، عراق، پاکستان، شرق عربستان و هند، مقلد ایشان بودند؛ یعنی با وجود ایشان، میدانی برای مراجع دیگر پیدا نشد و عالم دقیق محقق نظیر ایشان در این ۱۴۰-۱۵۰ ساله اخیر هم، مخصوصاً در فقه شیعه کم پیدا شده است. ایشان سالی یک بار نامه‌ای از قم به نجف، خدمت آیت‌الله‌العظمی سید جمال‌الدین گلپایگانی



می‌نوشتند. این دو یک زمانی در اصفهان هم‌درس بودند. سید جمال رشد فوق‌العاده‌ای در مقامات معنوی پیدا کرده بود؛ تا جایی که به یک واسطه از یکی از شاگردانشان شنیدم که چشم برزخی ایشان باز بود. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی به ایشان نامه می‌نوشتند که متن نامه هم این بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ حضرت آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی، حسین بروجردی را نصیحت کنید». این نامه را به نجف می‌فرستادند، ایشان هم تعارف نمی‌کرد و جواب می‌داد. یک سال در یکی از جواب‌ها به ایشان نوشت: «نه من در این دنیا ماندگار هستم و نه تو؛ هر دوی ما با همه علم و دانشی که داریم، زیر خروارها خاک می‌رویم. این ریاست و مرجعیت همیشگی نیست و به محض اینکه سر و کله ملک‌الموت پیدا شد، از هر دوی ما می‌گیرند؛ پس مواظب زندگی کن». ایشان هم خیلی مشتاقانه قبول می‌کرد.

حد فروتنی و تواضع آدم باید تا اینجا برسد! اینکه حالا یکی مرا نصیحت بکند یا بگوید دیشب این اشتباه را در منبر داشتی، این آیه را اشتباه یا کم و زیاد خواندی، این روایت را اشتباه معنی کردی؛ من باید با کمال تواضع قبول بکنم و نباید بگویم برو آقا! من دویست‌تا پیراهن از تو بیشتر پاره کرده‌ام. تو را چه به اینکه مرا نصیحت کنی یا به من ایراد بگیری. اگر پاره کردن دویست‌تا پیراهن مقام است، باید قیچی خیاطی بازار را ببوسیم؛ چون تا حالا سه‌هزار پیراهن پاره کرده است.

## ضرورت مراقبت از خود در زندگی

برادران و خواهران! خودتان را آسان بگیرید. گوینده! خودت را آسان بگیر. انسان! گوش شنوا نسبت به حقایق داشته باش و مقام خودت را در برنامه‌ها لحاظ نکن؛ چون لحاظ کردن مقام، آدم را متکبر می‌کند که کسی حق دارد به من حرف بزند و ایراد بگیرد و مرا راهنمایی کند. ما باید خیلی مواظب زندگی کنیم. ما طلبه‌ها کتابی می‌خوانیم (زمان ما که طلبه بودیم، این کتاب خیلی رایج بود و اساتید مهمی هم داشت؛ اما الآن نمی‌دانم) که «حاشیه ملاعبداللّه» نام دارد و در علم منطق است. من یادم است که در دوره طلبگی‌ام،

متن این حاشیه را حفظ کرده بودم. در چاپش، متن بالای صفحه بود و زیرش هم جمله جمله شرح بود.

ملاعبدالله شخصیت بسیار مهم علمی و بالایی در زمان صفویه بود. آدم فوق‌العاده‌ای بود و مورد توجه علمای بزرگ زمان خودش. کتابش هم تقریباً پانصد سال است به‌عنوان کتاب درسی استفاده می‌شود. روزی وجود مبارک شیخ بهایی، این انسان کم‌نظیر، فیلسوف، ریاضی‌دان، عارف و شخصیت کم‌نمونه به دیدن آخوند ملاعبدالله آمد. یک خصلت آخوند ملاعبدالله این بود که به هیچ قیمتی نمی‌گذاشت نماز اول وقتش از دست برود. هرچه می‌خواست باشد، باید نماز اول وقتش را در صبح، ظهر و عصر، مغرب و عشا می‌خواند. جلسه با شیخ بهایی طول کشید و صدای اذان آمد. شیخ بهایی احتراماً به آخوند گفت: نماز اول وقت با جان شما یکی است، نمازت را شروع کن. من هم تا اگر خانه‌مان بروم، نماز اول وقت از دستم می‌رود؛ به شما اقتدا می‌کنم. آخوند ملاعبدالله گفت: نه، من الآن نماز نمی‌خوانم، بعداً می‌خوانم. شیخ بهایی هرچه اصرار کرد، ایشان گفت نه! بالاخره شیخ خداحافظی کرد و رفت.

حدود سه ربع تا یک ساعت، نماز اول وقت آخوند به تأخیر افتاد. به آخوند ملاعبدالله گفتند: چرا نماز اول وقت نخواندی؟ گفت: امروز شخصیتی مانند شیخ بهایی می‌خواست به من اقتدا بکند. من هر کاری کردم که به خودم بقبولانم این نماز را خالص بخوانم، دیدم نمی‌شود! من می‌خواهم به در خانه خدا بروم و یک ربع ده دقیقه نماز ظهر را بخوانم، ده دفعه به دلم بگذرد که تو چقدر مهم هستی، شیخ بهایی به تو اقتدا کرده است. این نماز به درد ابلیس می‌خورد. این جوری باید مواظب زندگی کرد! اگر آدم در طول روز و شب، هفته و ماه، مواظب خودش نباشد، ضرورتاً بهشت را از دست می‌دهد و جهنم را می‌خرد.

### معارف الهی در سینه عباد پروردگار

حالا ما شش مجتهد چه عیبی دارد که پیش آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی برویم و بگویم برای ما تفسیر قرآن بگو؟ تمام دانش پیش یک نفر نیست، بلکه دانش پخش است و آدم



باید بدود، دانشی پخش را از سینه‌های عباد الهی بگیرد و به دانش خودش اضافه کند. یکی از اساتیدم از جوانی به خود من یاد داد که آقا خجالت نکش و به یک کتوشلواری بی‌سواد بگو اگر چیزی داری، به من بگو تا یاد بگیرم. اتفاقاً خیلی از بی‌سوادها چیزهایی برای من گفته‌اند که من یاد گرفته‌ام، آن را یادداشت کرده و در کتاب‌هایم هم آورده‌ام. علم خیلی از بی‌سوادها در حد خودشان نور الهی است که به قلبشان افتاده است؛ چنان که در روایت هم داریم: «أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>.

یک روز بعدازظهر در یکی از شهرهای استان فارس پیاده در خیابان می‌رفتم. حالا واعظ هم شده‌ام، معروف هم شده‌ام و تلویزیون هم قیافه نحس مرا مرتب پخش می‌کند. یک کشاورزی با لباس‌های کهنه، گرد و غباری و یک بیل روی کولش، در خیابان به من برخورد، دیدم به من نزدیک می‌شود، زودتر سلام کردم. وقتی به من رسید، گفت: می‌دانی زکات یعنی چه؟ حالا من از کوره در بروم و بدم بیاید، بگویم کشاورز بی‌سواد! من زکات را در کتاب «شرح لمعه» و «وسائل الشیعه» و در درس خارج خوانده‌ام؛ چه می‌گویی عموجان! به او گفتم: بله می‌دانم یعنی چه. گفت: بگو! گفتم: زکات به نه چیز تعلق می‌گیرد: گاو، گوسفند، شتر، جو، گندم، خرما، میوز، طلا و نقره. خدا هم معلوم کرده است که این زکات را باید به چه کسی بدهی. این کشاورز خیلی جدی گفت: معلوم می‌شود که زکات حالی‌ات نیست! حالا حاضر هستی در همین خیابان بایستی تا زکات را حالی‌ات کنم. گفتم: بله، حاضرم. گفت: گوش بده!

چقدر زیبا عمق زکات را یاد من داد! گفت: یک نفر فردا می‌آید، دست من بی‌سواد را می‌گیرد و به من می‌گوید یک ساعت با من بیا، کارت دارم. من به دنبالش می‌روم. زمینی را به من نشان می‌دهد و می‌گوید این ده هکتار است که یک چاه آب شش اینچی و آب فراوانی دارد. یک قسمت کار معلوم شد. حالا سوار ماشین بشو. مرا سوار ماشین می‌کند و به محضر می‌برد، سند زمین را به محضری در دفتر ثبت اسناد می‌دهد. به من می‌گوید

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

شناسنامه‌ات را در بیاور، به رئیس ثبت اسناد هم می‌گویند این زمین را به نام این آقا بنویس. من به او می‌گویم پول ندارم، می‌گویند مگر از تو پول خواستیم؟ من که حرف پول با تو نزد من فقط گفتم شناسنامه‌ات را بده، به این آقا هم گفتم زمین را به نامت کند.

زمین را به نامم می‌کند، امضا هم می‌کنم و سند را به من می‌دهد، می‌گویند این سند در جیبیت بگذار و به خانه‌ات برو. باغ من انگور، زردآلو و گیلان دارد و سالی چهل پنجاه هزار گردو هم می‌دهد. اگر تمام محصولش را بفروشی (سی سال پیش می‌گویند)، بیست میلیون گیر تو می‌آید؛ اما سالی یک بار (بیشتر هم نه)، از این بیست میلیون محصولی که می‌فروشی، پانصد هزار تومان را به در خانه خودم بیاور و به خودم بده.

این معنی زکات است که خدا به تو آدمیزاد می‌گوید: آفتاب مجانی، آب رودخانه (چون منطقه رودخانه‌ای بود) مجانی، خورشید مجانی، هوا مجانی؛ فقط تو دانه را بکار، تبدیل یک دانه گندم به صد گندم، تبدیل یک عدد جو به صدتا جو، تبدیل ده گوسفند در سال به بیست گوسفند هم کار من. من چیزی هم از تو نمی‌خواهم، فقط سالی یک بار، اگر گندمت به این تناژ رسید، این مقدارش را به مستحق بده که هم نوع و هم شهری توست، فقیر یا ورشکست شده، مالش را خورده‌اند، بیماری به او خورده و کم آورده است. من باید این کار را بکنم یا نکنم؟ یا ده هکتار را بالا بکشم، یک آب هم روی آن بخورم و بگویم بی‌خود کردی که می‌گویی سالی پانصد هزار تومان از بیست میلیون تومان فروش باغ را به من بده؟! گفتم: نه، باید پانصد هزار تومان را بدهیم. در آخر گفت: حالیات شد که زکات یعنی چه؟ گفتم: بله کاملاً! گفت: حالا که حالیات شد، برو.

## در جست‌وجوی مصادیق حقیقی آیات

چه عیبی دارد که گاهی یک بی‌سواد حقیقتی را به آدم انتقال بدهد! حالا ما شش نفر مجتهد هستیم، نباید تکبر بکنیم و پیش یک عالم بالاتر، عالم ربانی و واجد شرایط برویم، بگویم تفسیر قرآن برای من بگو. آیت‌الله العظمی حکیم در کتابشان نوشته‌اند که مرحوم صدر می‌گفت: آخوند به ما گفت من فقط بعد از نماز مغرب و عشا وقت دارم و در وقت‌های دیگر





درگیر درس و مطالعه و نوشتن هستیم. حاضر هستید بیایید؟ ما هم گفتیم بله، حاضریم. حالا اینجا را عنایت کنید که تدبر و دقت در قرآن و فهم حقایق و مصادیق یعنی چه! مصادیق یعنی اینکه بفهمم آیه چه کسی یا چه کسانی را می‌گوید تا اشتباهی آیه را به جای ابی عبدالله علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام، به یزید یا بی‌سوادهای بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و هوچی‌های سقیفه معنا نکنم؛ وگرنه گمراه می‌شوم! من بفهمم خدا در این آیه از علی علیه السلام می‌گوید، نه غیر علی! اگر نفهمم، آن وقت این گونه می‌شوم:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای      زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای

به جای اینکه به دنبال اقیانوس بی‌نهایت علم، ارزش‌ها و کمالات بروی، به دنبال یک مکه‌ای بی‌سواد می‌روی و او را به جای علی علیه السلام انتخاب می‌کنی. با انتخاب تو و رفیقت و دیگران، ۲۵ سال علی علیه السلام را خانه‌نشین می‌کند؛ چون حالی‌ات نشده است و نفهمیده‌ای. امان از جهل! جلال‌الدین نقل می‌کند که روزی عیسی‌بن‌مریم علیه السلام به سرعت فرار می‌کرد و نمی‌ایستاد. نزدیک یک کیلومتر در آفتاب سوزان بیابان مدام دوید تا به نفس نفس افتاد. روی تخته‌سنگی نشست و نفسی کشید. کسی به او گفت: آیا گرگ، شیر یا خرس دنبال کرده بود؟ گفت: نه هیچ کدام! آن شخص گفت: پس چرا این جواری درمی‌رفتی؟ مسیح علیه السلام گفت: یک نفهم به طرف من می‌آمد که زبان سرش نمی‌شود. از آدمی فرار می‌کردم که علی علیه السلام را خانه‌نشین می‌کند و یک نفر دیگر را که خدا او را خاک پای علی علیه السلام هم حسابش نمی‌کند، به جای علی علیه السلام قرار می‌دهد.

آخوند ملافتح‌علی فرمود که شب اول از این آیه شروع می‌کنم: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»<sup>۱</sup>. یک خط است با پنج مطلب بسیار مهم! ایشان یک ساعت راجع به این آیه صحبت کرد و گفت جلسه بعد برای فردا شب باشد. ما شش نفر بیرون آمدیم و گفتیم: آخوند همه حرف‌ها را در این یک آیه تمام کرد و دیگر چیزی نماند؛ اما وقتی فردا شب آمدیم، دوباره شروع کرد و گفت: «حَبَّبَ

إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ». تا چهل شب، هر شب پرمایه‌تر از دیشب درباره این آیه با ما حرف زد.

## سود تدبر و فهم قرآن

حالا اگر شما بگویید که فردا شب درباره این آیه منبر برو، من می‌توانم فقط ده دقیقه منبر بروم؛ چون قرآن را نمی‌فهمم و تدبر و درک ندارم. سود تدبر و فهم قرآن این است که انسان موسی (علیه السلام) را با فرعون، ابراهیم (علیه السلام) را با نمرود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را با ابولهب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با معاویه و آن سه نفر دوران بعد از مرگ پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، امام مجتبی (علیه السلام) را با بنی امیه، ابی عبدالله (علیه السلام) را با یزید، موسی بن جعفر (علیه السلام) را با هارون و امام هشتم (علیه السلام) را با مأمون جابه‌جا نمی‌کند.

متأسفانه یک‌میلیارد و خرده‌ای بشر که قرآن را خیلی هم سرحال‌تر از ما قرائت می‌کنند، تمام اولیای خدا را با سران کفر و شرک در زندگی جابه‌جا کرده‌اند. طالبان به جای اینکه حیات و سلامت مردم را در افغانستان حفظ کند، زن و بچه، کوچک و بزرگ و زن حامله را از دم می‌کُشد. طالبان به جای اینکه به قرآن عمل بکند که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»،<sup>۱</sup> خانه‌های شیعه و غیرشیعه را به توپ می‌بندد و آتش می‌زند، اجناس را غارت می‌کند و می‌برد و روی پرچمش هم نوشته است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». می‌خواستی روی این پرچم بنویسی «زننده باد ابلیس»، برای چه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نوشته‌ای؟ قرآن برای چه زیر بغلتان است؟ چرا قتل نفوس می‌کنید؟ حالا از طالبان بپرس که همین جور آدم‌ها را در این استان‌ها (فاریاب، قندهار، هرات، مزارشریف و...) درو می‌کنید، زن‌ها و بچه‌ها را می‌کُشید و مدام جاده باز می‌کنید، به دنبال چه می‌گردید؟ اینها نهایتاً به دنبال صندلی هستند که شاه بشوند و اینهایی را که الآن شاه هستند، کنار بیندازند. هیچ هدف دیگری ندارند!

قرآن بفهمیم، وگرنه سقیفه‌ای، اموی و عباسی، طالبان و داعش، النصره و منافقین می‌شویم. وقتی قرآن را بفهمیم، عادل می‌شویم؛ اگر نفهمیم، خائن می‌شویم. وقتی قرآن را بفهمیم، با محبت می‌شویم؛ اما اگر نفهمیم، ظالم می‌شویم.

صدق و سعادت ثمر دین بود      هر که خوش اخلاق خوش آیین بود  
دین نگذارد که خیانت کنی      ترک درستی و امانت کنی  
زشتی اخلاق ز بی‌دینی است      فتنه آفاق ز بی‌دینی است

### کلام آخر؛ بی‌تابی اهل بیت ابی‌عبدالله علیه‌السلام در عصر عاشورا

هشتادوچهار زن و بچه در خیمه به انتظار نشسته‌اند که ابی‌عبدالله علیه‌السلام یک بار دیگر برگردند. صدای شیهه اسب بلند شد. اولین کسی که از خیمه‌ها بیرون آمد، سکینه علیه‌السلام بود. وقتی بیرون آمد، دید زین اسب واژگون است و یال اسب هم غرق خون. صدای ذوالجناح عوض شده است؛ هم سر به زمین می‌کوبد و هم پا به زمین می‌کوبد. از اینجا به بعد را از قول امام زمان علیه‌السلام بشنوید: ۸۴ زن و بچه با پای برهنه بیرون دویدند، درحالی‌که «نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِطِمَاطٍ» زیر چادر عصمت موهایشان را پریشان کردند و با دست به صورت لطمه می‌زدند. ذوالجناح از جلو حرکت کرد و این ۸۴ زن و بچه هم پشت سر او بودند. وقتی به میدان رسیدند، دیدند: «وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ» در گودال، تشنه و گرسنه و بدن پر از زخم، شمر با آن بدن سنگین روی سینه نشسته است؛ امام زمان علیه‌السلام می‌فرمایند: شمشیر تیزش را دست گرفته بود و با یک دستش هم محاسن ابی‌عبدالله علیه‌السلام را گرفته بود.

### دعای پایانی

خدایا! به آه این زن و بچه، شیعه و سنی افغانستان را از این شرور و فتنه‌ها نجات بده.  
خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، ما و بچه‌ها و نسل ما را شیعه قرار بده.  
خدایا! ما را از اشتباه در دین حفظ فرما.

الهی! امام زمان (علیه السلام) را امشب در این خانه خدا دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده،  
خدایا! بیماران را شفا مرحمت فرما.  
خدایا! این میکروب را از مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها ریشه کن کن.  
خدایا! فرج ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) را نزدیک فرما.



جلسه، مقسم

سیمای شیعه در میان امام باقر علیه السلام



## ریشه و بنای احادیث و روایات

### الف) کتاب خدا

پروردگار مهربان عالم بنای روایت و توجه به آن را گذاشت و این که روی گردانی از این منبع عظیم نبوت و ولایت بر مردم حرام است. خداوند در سوره‌های متعددی از قرآن امر واجب می‌کند؛ امری که ترکش حرام است و عذاب دارد، عمل به آن نیز واجب است و ثواب دارد. پروردگار می‌فرماید: از پیغمبر حرف‌شنوی داشته باشید. قرآن که قرآن است، این که پروردگار می‌فرماید از پیغمبر بشنوید، چه چیزی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنوید؟ آیا منظورش قرآن است؟ خیر، منظور پروردگار، گفتار، دستورات، فرمان‌ها و هدایتگری پیغمبر صلی الله علیه و آله است که طی ۲۳ سال در همه زمینه‌های زندگی مطلب بیان کرده‌اند. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتاری فرموده‌اند که آنچه شما را به بهشت می‌رساند و از جهنم ننگه می‌داشت، برایتان گفته‌ام؛ این غیر از قرآن است. پس ریشه حدیث، کتاب خداست.

### ب) فرهنگ اهل بیت علیهم السلام

حالا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، حدیث را باید از چه کسی گرفت؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله که عمر بعثتشان ۲۳ سال بیشتر نبود و از دنیا رفتند. خیلی از حرف‌ها در مسائل دیگری که پیش می‌آمد، مانده بود؛ این مسائل را باید از چه کسی گرفت؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیف این مسئله را هم معلوم کردند که بعد از من، حقایق الهیه را از چه کسی بگیرید. تکلیف ملت را تا قیامت معلوم

کردند؛ هم درصد بالایی از کتب اهل سنت و هم همه کتاب‌های شیعه نقل کرده‌اند. ایشان یکی دو ساعت مانده به ازدنیارفتن، در پله اول منبر نشستند و به مردم فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي»<sup>۱</sup>. منظورشان چه چیز اهل بیت است؟ منظورشان فرهنگ اهل بیت بود. ایشان نگفتند که من جسم اهل بیت را با قرآن در میان شما می‌گذارم؛ بلکه مقصودشان بیان دین، قرآن و حقایق الهیه بود. این هم یک ریشه روایت است.

### فریاد ابلیسی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»

روایت ریشه در قرآن و سفارش پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام دارد؛ ولی چون بنا داشتند که بنای اسلام را ویران کنند و از ریشه بکنند، هنوز جان در بدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود که فریاد ابلیسی خطرناک «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» بلند شد! او گفت که لازم نیست پیغمبر برای ما چیزی بنویسد و قرآن برای ما بس است. خود اهل سنت هم به این گفته بزرگ‌ترین اربابشان (دومی) عمل نکردند. مگر شما درباره دومی نمی‌گویید که اگر بنا بود خدا پیغمبر را به رسالت مبعوث نکند، عمر خاتم پیغمبران می‌شد؟! مگر نمی‌گویید «دیگر عمر که لایق پیغمبری بودی // گر خواجه رسل نبودی ختم انبیا»؟!

شما روایات متعددی در بعضی از کتاب‌هایتان، مثل «اتقان» سیوطی آورده‌اید که فهم و عقل عمر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر بوده است! پس چرا به حرف این آقا عمل نمی‌کنید؟ مگر نگفت قرآن برای ما بس است، چرا «صحاح سته»، «کنز العمال» شانزده جلدی و «مستدرک» حاکم نیشابوری را نوشتید؟ چرا روایات خودتان را پالایش کردید و گفتید چهل‌هزارتای آن درست است؟ البته از این چهل‌هزار روایت هم طبق قواعد روایت‌شناسی، چهارپنج هزار روایت آن درست است و بقیه‌اش باطل و ساختگی است. اگر قرآن برایتان بس است، پس چرا این همه کتاب روایت دارید؟ مگر دین بدون روایت می‌شود؟! البته کدام روایت؟ روایت «كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي».



۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۱۳؛ اسرار آل محمد (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۴۷.



## نگاه شیعه به حجیت قرآن مجید

بحثی در جلد دوم کتاب شریف «اصول کافی»، باب «الاضطرار الی الحجة»، حدیث دوم وجود دارد (اگر برادران اهل علم بتوانند همین امشب این بحث را ببینند) که بسیار دقیق و لطیف است. من خیلی روشن آدرس دادم که پیدا کردنش برایتان مشکل نباشد. منصور بن حازم از راویان بسیار مطمئن شیعه است که «رجال کشی» و «رجال ابن داود»، ایشان را توثیق کرده‌اند و روایاتش بدون چون و چرا قابل قبول است؛ چون با آیات قرآن مجید موافق است. بحث آن مفضل است که در بخشی از آن، به امام صادق (ع) عرض می‌کند: به غیر شیعه، یعنی شاگردان مدرسه سقیفه و تربیت شدگان آخوندهای بنی‌امیه که در مدینه پر بودند و موج می‌زدند، گفتیم که «أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ» قرآن مجید حجت بر بندگان نیست، مگر با کمک قیَم.

اگر قیَم در کار نباشد، هر کمونیستی که این کار را در ایران می‌کردند، هر توده‌ای و ماتریالیستی، هر مرجعه، معتزلی و اشعری در قدیم، برای اثبات سلامت اعتقاد و فکر خودش به آیه قرآن متوسل می‌شد و می‌گفت این آیه دلیل بر درستی حرف و اعتقاد من است. قبل از انقلاب، شش جلد تفسیر قرآن را نیمه شب به در خانه‌ام فرستادند و وقتی بخشی از این شش جلد را نگاه کردم، دیدم از اول سوره حمد تا «مَنْ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» با قواعد کمونیستی تفسیر شده است. صاحب تفسیر قوانین ماتریالیستی را می‌نوشت، بعد آیه‌ای می‌آورد و می‌گفت که این آیه این حرف و اعتقاد ما را قبول دارد. بعد از انقلاب هم صاحبش را گرفتند و اعدام شد. صاحبش هم قاتل مرحوم شهید مطهری، این چهره بسیار باارزش اسلامی بود.

## امامان معصوم (ع)، سرپرستان حقیقی قرآن

ابن حازم می‌گوید: یا بن رسول الله! به شاگردان مدرسه سقیفه گفتیم که «أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ» آیات قرآن وقتی حجت است که سرپرست معنوی قرآن معنایش کند. اینها هم در کوچه و بازار به من گفتند راست می‌گویی، قرآن قیَم می‌خواهد و بدون قیَم نمی‌توان قرآن را فهمید. به آنها گفتیم: بارک الله! قیَم قرآن کیست؟ آنها از دو نفر اسم بردند و گفتند: یک قیَم قرآن، عبدالله بن مسعود و یک قیَم قرآن هم عمر بن خطاب است. الله اکبر از اعتقادات عجیب و غریبی که شیطان هم ماتش می‌برد! به آنها گفتیم: «إِنَّ

مَسْعُودٌ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ» آیا این دو از «ب» بسم الله در سوره حمد تا «مِنْ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» را می‌دانستند؟ گفتند: نه، عبدالله بن مسعود و عمر بن خطاب در خیلی از جاها هم گفته‌اند «لَا أَذْرِي» نمی‌فهمم. علامه امینی در جلد ششم «الغدير»، بخش «نوادير الأثر في علم عمر» آورده که عمر بن خطاب حداقل هشتاد بار گفته من نمی‌فهمم؛ حتی یک بار هم گفت که پیرزن‌های پشت پرده، واردتر از من به قرآن هستند. به آنها گفتم: این چه قییمی است؟ ما به همه قرآن در زندگی نیاز داریم، اما شما می‌گویید این دو همه قرآن را نمی‌فهمیدند! چه کسی همه قرآن را می‌فهمید؟ کل تاریخ و آثار را نگاه بکنید؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایی نگفته‌اند که من این آیه را نمی‌دانم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: قِیم حقیقی قرآن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. بعد از علی، حسن (علیه السلام) است، بعد حسین (علیه السلام) است، بعد علی بن الحسین (علیه السلام) است، بعد محمد بن علی (علیه السلام) است؛ و تا امام زمان (علیه السلام) را شمرد. این روایت را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دوازده نفر را شمرده‌اند، شیخ سلیمان بلخی حنفی‌مذهب در جلد اول «ینابیع المودة» چهار جلدی نقل کرده است. اکنون معلوم شد که پایه و اساس و ریشه روایت که در قرآن و گفتار پیغمبر است؟ آیا معلوم شد که روایت را باید از چه کسی بگیریم؟

### سخن امام، سرشار از انسانیت، اخلاق و عقل

برادران و خواهران! این مقدمه را گفتیم تا بدانید خدمتی که امام باقر (علیه السلام) در فرصت به‌دست آمده در بیان حقایق قرآن، دین، شریعت و حقایق عرشی و ملکوتی به این جهان کرده‌اند، قابل ارزیابی نیست. شما کتاب «بحار الأنوار» ۱۱۰ جلدی، کتاب باعظمت بیست جلدی «وسائل الشیعه» که به همت آیت الله العظمی بروجردی چاپ شد، کتاب ده جلدی «اصول کافی»، کتاب «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق، کتاب «تهذیب» و کتاب «استبصار» را ورق بزنید، چندهزار صفحه می‌شود؟ کتاب بحار الأنوار پنجاه هزار صفحه، وسائل الشیعه چهارده هزار صفحه، کتاب شریف اصول کافی حدود پنج هزار صفحه (شانزده هزار روایت) است؛ حدود هفتاد درصد این کتاب‌ها روایت را با «قال الباقر» و «عن ابی جعفر» شروع کرده‌اند. چه بسا اگر امامان ما حرف نمی‌زدند، حرفی در این جهان برای انسانیت، اخلاق و عقل وجود نداشت.



## رحمت خداوند بر راست گویان کلام معصومین

مسئله روایت و امام باقر (ع) هم روشن شد؛ حالا یک روایت ناب از وجود مقدس امام باقر (ع) در شب شهادتشان بشنوید که جلسه با این روایت نور بیشتری بگیرد. امام این روایت را به جابر بن یزید جعفی می‌فرمایند که غیر از جابر بن عبدالله انصاری است. وی شخصیت بی‌نظیری دارد و برای اینکه بدانید ایشان کیست، «رجال کشی»، «رجال ابن داود»، «رجال بحر العلوم» و اسناد روایی آیت‌الله العظمی بروجردی (فکر کنم بیش از پنجاه جلد شود) را ببینید. جابر از اصحاب اجماع است و شخصیت ناب کم‌نظیری دارد. وی از شخصیت‌های کم‌نظیر شیعه است و رجال کشی در روایت صحیحی نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرموده‌اند: «رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ الْجُعْفِيِّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا» خدا جابر را مورد رحمتش قرار بدهد که دائم بر ما راست گفت. «كَانَ» فعل ماضی و «يُصَدِّقُ» مضارع است. وقتی ماضی و مضارع ترکیب می‌شود، استمرار را نشان می‌دهد. این «دائم بر ما راست گفت»، یعنی نسبت به مسائل و روایات ما، یک کلمه پس و پیش نگفت. این خیلی مهم است! قابل توجه ما گویندگان که منبر می‌رویم و «قَالَ الصَّادِقُ» و «قَالَ الْبَاقِرُ» می‌گوییم؛ امام صادق (ع) می‌گویند خدا شما را رحمت کند که حرف ما را پس و پیش نکنید.

## قرب الی الله در پرتو اطاعت از پروردگار

حضرت فرموده‌اند: «يَا جَابِرُ! وَاللَّهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِالطَّاعَةِ»<sup>۱</sup> این قسم جلاله امام باقر (ع) است. ائمه ما خیلی کم قسم جلاله داشته‌اند، مگر مطلبی که خیلی مهم بود. جابر! کسی به قرب خدا نمی‌رسد، مگر با اطاعت از پروردگار؛ از خدا سرپیچی نکند و اخلاق ابلیسی نداشته باشد که به او امر کرد سجده کن، او گفت سجده نمی‌کنم و رجیم، ملعون و مذموم شد. به قرب خدا نمی‌رسند، مگر به اطاعت از وجود مقدس پروردگار. «مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ» خدا ورقه آزادی از آتش جهنم را کف دست ما نگذاشته است که هر عرق خور، زناکار، ظالم، اختلاس‌چی، دزد و غاصبی که در قیامت بگوید من شیعه بودم، بگوییم این یک ورقه آزادی از آتش جهنم. ما ورقه آزادی از آتش نداریم.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳.

«وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَخِي مِنْ حُجَّةٍ» دوستان روحانی من می‌دانند که نکره در سیاق نفی (در همین جمله دوم است) افاده عموم می‌کند. جابر! یک نفر در برابر پروردگار نسبت به عوضی‌بازی‌هایش دلیل و حجت، عذر و بهانه ندارد که به پروردگار بگوید من به این دلیل عرق‌خور، دزد، غاصب و آدم‌کش شدم و روز روشن در بدنه حکومت میلیاردری اختلاس کردم. هیچ‌کس هیچ عذری ندارد.

حالا یک جمله از دعای کمیل بشنوید؛ این جملات دعای کمیل خیلی کمرشکن است! این حرف مولاست که می‌فرماید: «أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي» قرآن فرستادی، پیغمبر و امام هم فرستادی، ولی من همه دستورات تو، پیغمبرت و امام را هزینه هوای نفسم کردم؛ یعنی دستور آنها را کنار گذاشتم و هر کاری خودم دلم خواست، کردم. «وَلَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي» دشمن گناهان را در مقابل من زیبا و با لذت جلوه داد؛ ولی من در کنار هوای نفسم از این دشمن پرهیز نکردم و او را رها کردم تا هر بازیگری که می‌خواهد، در زندگی من بکند. «فَعَرَّيْتُ بِمَا أَهْوَى» دشمن مرا در مقابل خواسته‌های دشمن مغرور کرد و گفت گناه بکن، توبه و شفاعت داریم، خدا کریم است؛ این‌گونه مرا مغرور کرد. «وَأَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ» من هم با انتخاب خودم (قضا در اینجا یعنی انتخاب و اراده خودم) به دشمن کمک کردم و گفتم هر اسبی داری، بتازان؛ پول خرج می‌کنم، بدن و جان و آبرو می‌گذارم و کمکت می‌کنم. هر گناهی که دلت می‌خواهد، من مرتکب می‌شوم.

آن وقت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «فَلَكَ الْحُجَّةُ (الْحَمْدُ) عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ» خدایا در تمام انحرافات که داشتم، تو دلیل محکوم کردن بر من داری. «وَلَا حُجَّةَ لِي فِيْمَا جَرَى عَلَيَّ فِيْهِ قَضَاؤُكَ، وَالزَّمَنِي حُكْمُكَ وَبَلَاؤُكَ» ولی من هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای در مقابل تمام بدی‌هایم ندارم؛ همچنین در مقابل آزمایشات و احکام تو که ترک کردم و روی برگرداندم، دلیل قانع‌کننده‌ای ندارم. این توضیح جمله امام باقر علیه السلام، «وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَخِي مِنْ حُجَّةٍ» بود که در دعای کمیل آمده است.



## معیار شیعه حقیقی در کلام امام باقر علیه السلام

«يَا جَابِرُ! مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ»<sup>۱</sup> هر کسی که مطیع خداست، او دوست و رفیق ماست. این جمله خیلی سنگین است! «وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ» اما گنهکاران دشمن ما هستند و دروغ می‌گویند که ما را دوست دارند، شیعه ما و با ما رفیق هستند. کل روایت در اصول کافی است. «وَمَا تُنَالُ وَلَا يُنَالُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ» پیوند با ما با دو رشته میسر است که شما شیعه ما بشوید: عمل و احتیاط و مراقبت در زندگی.

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| هر که از تن بگذرد، جانش دهند     | هر که جان در باخت، جانانش دهند |
| هر که در سجن ریاضت سر کند        | یوسف آسا مصر عرفانش دهند       |
| هر که نفیس بت‌صفت را بشکند       | در دل آتش گلستانش دهند         |
| هر که بر سنگ آمدش مینای صبر      | کی نجات از درد هجرانش دهند     |
| هر که گردد نوح عشقش ناخدا        | ایمنی از موج طوفانش دهند       |
| هر که از ظلمات تن خود بگذرد      | خضر آسا آب حیوانش دهند         |
| هر که چون وحدت به بی‌سو راه یافت | سرّ «القلب عرش رحمانش» دهند    |

## کلام آخر؛ پیکر حجت خدا در گودال قتلگاه

یا بن‌رسول الله! فردا که بدن مطهر پدر را غسل می‌دادی، یک زخم، سیاهی و رنج پوستی بر بدن مطهر پدرتان امام باقر علیه السلام ندیدید. تمام شهر هم تعطیل شد و تشییع جنازه کردند، پیکر مطهرش را کنار بدن پدر بزرگوارشان حضرت زین‌العابدین علیه السلام دفن کردید. پدرتان شاهد این جریان بود که عمه بزرگوارشان یک‌مرتبه بدن قطعه‌قطعه ابی‌عبدالله علیه السلام را رها کرد، کنار ناقه زین‌العابدین علیه السلام آمد و گفت: عمه جان، چرا با جان خودت بازی می‌کنی؟ عمه جان، چرا جان می‌دهی؟ چرا چنین حالی برای زین‌العابدین علیه السلام به‌وجود آمد؟ چون چشمش از بالای شتر به

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳.

بدن قطعه‌قطعه ابی‌عبدالله (علیه السلام) در گودال افتاد. زینب کبری (علیه السلام) گفت: عمه جان، تو حجت خدا هستی؛ صبر کن. زین‌العابدین (علیه السلام) گفتند: عمه، مگر این بدن حجت خدا نیست؟ دشمنان بدن‌های ناپاک خودشان را دفن کردند، اما بدن پدرم را روی خاک بیابان مانده است.

## دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَحْيِنَا حَيَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَمِنَّا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

خدایا! به حقیقت حضرت باقر (علیه السلام)، اهل بیت را از ما نگیر.

خدایا! ایمان، ولایت اهل بیت، توحید و نبوت انبیا را از ما و زن و بچه‌ها و نسل ما نگیر.

خدایا! نزدیک محرم است؛ به حقیقت زینب کبری (علیه السلام)، گریه بر ابی‌عبدالله (علیه السلام) را از ما نگیر.

خدایا! آیت‌الله‌العظمی بروجردی بالاترین خدمت را هشتاد سال به‌طور شبانه‌روز به این روایات کرد و چیزی را به نام «جامع احادیث شیعه» در پنجاه جلد به وجود آورد؛ امشب او را سر سفره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار بده و از این مجلس ثوابی به روح پاک و مطهر و الهی او برسان.

خدایا! تمام مراجع گذشته را که زحمت دینت را کشیده‌اند، امشب با رحمت خاصه‌ات با آنها معامله کن.

خدایا! امام زمان (علیه السلام) را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! دشمنان این کشور را ذلیل و نابود کن.

خدایا! به حقیقت، فرج ولی‌الله‌الاعظم را برسان.

خدایا! عاقبت همه ما را ختم به خیر بگردان.



جلسه هشتم

برترین و باارزش‌ترین عبادت





## دعوت انبیا به تحقیق

عبادت به معنای جامعش، معدن است که اگر مرد یا زنی به این معدن اتصال پیدا کند و کنار این معدن زحمت بکشد، سرمایه عظیمی که از این معدن نصیبش می‌شود، طبق قرآن چند چیز است: بهشت، رضوان، مغفرت و رحمت.

تمام ۱۲۴ هزار پیغمبر مردم را با یک دنیا محبت و عاطفه، به عبادت خدا دعوت کرده‌اند. در کنار عبادت، به تقوا دعوت کرده‌اند؛ یعنی حفظ کردن خود از گناهان که مبدا آتش معصیت‌ها عبادت‌ها را بسوزاند و نابود بکند. در بخش سوم نیز، مردم را به این دعوت کردند که از معلم فرستاده خداوند، اطاعت کنید. این دعوت همه انبیا بود: «**أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا**»<sup>۱</sup> این سه حقیقتی که ضامن تأمین خیر دنیا و آخرت انسان است و فراموش کردنی هم نیست. «عبادت‌الله»، «تقوا» و «اطاعت» از فرستادگان عالم، صادق، مصدق، کریم، امین و خیرخواه پروردگار.

### حقیقت معنایی عبادت جامع

عبادت جامع یعنی هر حرکتی برای خداست؛ چه حرکات باطن، مثل مهر و محبت، اعتقاد درست، اخلاق حسنه و اعمال باطنی، چه اعمال بدنی، مانند نماز، روزه و حج، چه اعمال

مالی، مثل خمس، زکات، صدقه، قربانی و کمک به ازکارافتاده، به فقیر و مستحق، چه عبادت حقوقی، مثل رعایت آنچه خدا از پدر و مادر، زن و بچه، مردم و همسایه برعهده ما قرار داده است.

### زراره، از بالاترین شخصیت‌های روایی شیعه

حالا اگر شما بزرگواران بپرسید که بالاترین عبادت در میان این عبادت‌ها چیست؟ بالاخره عبادات رده‌بندی دارد، چنان‌که بخشی از آن را شنیدید: عبادات درونی، برونی، مالی و حقوقی؛ اما در میان همه عبادات اسلامی، چه عبادتی برتر، بالاتر، بارزتر و بافضیلت‌تر از همه عبادات و طبیعتاً، پاداش و ثوابش هم سنگین‌تر است؟ این مطلب را از قول وجود مبارک امام باقر (علیه السلام)، به نقل یکی از بالاترین شخصیت‌های روایی شیعه، زرارة بن اعین بشنوید. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: پدرم حضرت باقر (علیه السلام) در دنیا و آخرت چهار رفیق دارد که از اینها جدا نمی‌شود؛ نه در دنیا از اینها جداشدنی بود و نه در آخرت. امام صادق (علیه السلام) توضیح هم می‌دهند که خدا پدرم امام باقر را در قیامت به هر کجا ببرد (عالی‌ترین مقام برای امام، جوار رحمت‌الله است)، پدرم دست این چهار نفر را می‌گیرد و با خودش می‌برد. دیگر مقام از این بالاتر نمی‌شود؛ یعنی دیگر فضای پروازی برای این چهار نفر نبود! این چهار نفر، زرارة بن اعین، محمد بن مسلم، ابراهیم لیثی و یکی دیگر از چهره‌های معروف روایت، رفقای پدرم امام باقر (علیه السلام) در دنیا و آخرت هستند. امام باقر (علیه السلام) خودشان حیات ظاهری داشتند و در مدینه بودند، اما به زراره می‌فرمودند که به مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برو و در دین و احکام فتوا بده. تو را دوست دارم.

### برترین عبادت در عالم

زراره می‌گوید: من محضر امام باقر (علیه السلام) بودم، مطلبی را فرمودند که شاید یک خط نمی‌شود. من برایتان می‌خوانم، شما اگر در ذهنتان نگه دارید و امشب با قلم روی کاغذ بنویسید، می‌بینید که یک خط نمی‌شود، بلکه حدود نصفه خط است. این معجزه امام است



که حقایق را در یک نصف خط بیان می‌کند. امام در این نصفه خط به زراره فرمودند که برترین عبادت در این عالم دو چیز است. فکر می‌کنید چیست؟ اول، پاک نگاه داشتن شکم از حرام مالی؛ دوم، پاک نگاه داشتن عضو شهوت و عضو جنسی از حرام شهوانی. خیلی از کتاب‌ها متن فرمایش امام را نقل کرده‌اند. کتاب‌هایی که در این شصت سال برای منبر مطالعه کرده‌ام، از کتاب‌های نوشته شده قرن سوم شروع شده است تا این روزگار. من کتاب‌های چند قرن را برای تأمین مطلب منبر و آشناسدن شما مردم عزیز با مسائل الهی، شصت سال ورق زده و یادداشت برداری کرده‌ام. این مطالعات شصت ساله با لطف خدا به بیست و چند هزار نوار بی‌تکرار تبدیل شده که در هزار جلد هم چاپ می‌شود. پنجاه جلد آن هم چاپ شده، پنجاه جلد دیگرش هم شاید تا یک ماه دیگر چاپ شود. این هزار جلد منبع عظیمی از معارف الهی اهل بیت علیهم‌السلام است. برادران! به خدا قسم، ما برای مسائل و معارف و حقایق، نیازمند گدایی از دانشمندان یهودی، مسیحی، زرتشتی، بودایی، هندی، اروپایی، آمریکایی و یونانی نیستیم. خودمان همه چیز در حد اعلا داریم. حافظ چقدر زیبا می‌گوید:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد      و آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد  
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود      او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد  
در آیات قرآن هم می‌خوانیم: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup> ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۲</sup> ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>۳</sup>

یعنی عبادت نگاه داشتن شکم و نگاه داشتن عضو جنسی، برترین عبادت است؟ امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند که برترین عبادت است. در واقع، از همین نماز جماعتی که امشب خواندیم، از حج و انواع زیارت‌ها بالاتر است. امام باقر علیه‌السلام در عمق این روایت هشدار می‌دهند که شکم به این کوچکی و این کیسه کوچک‌تر از شکم (شهوت)، دو دروازه بسیار

۱. روم: ۳۰.

۲. ق: ۱۶.

۳. حدید: ۴.

بزرگ برای ورود امت‌های کثیری به جهنم است. چشم و دست و پای ما این قدر قدرت ندارند که ما را به جهنم ببرد؛ اما شکم را اگر رهايش بکنیم، بدون اینکه فشاری به ما بیاورد و زور بزند، خیلی راحت می‌تواند ما را به جهنم ببرد. عضو جنسی ما گاهی در سه‌چهار دقیقه می‌تواند ما را به جهنم ببرد. خیلی خطرناک است که انسان در حال خوردن حرام یا در بستر زنا در حال زنا بمیرد؛ باید با کله به جهنم برود. یک دزد حرفه‌ای بود که پنجاه سال می‌دزدید، می‌خورد و می‌برد. وقتی او مُرد، پسرش خوابش را دید و به او گفت: بابا، در چه وضعی هستی؟ گفت: من وقتی در دنیا بودم، از این منبری‌ها شنیده بودم که وقتی آدم را دفن می‌کنند و آدم وارد برزخ می‌شود، دو فرشته می‌آیند و راجع به خدا، پیغمبر، قبله، امام و قرآن سؤال می‌کنند. من هیچ‌کدام از اینها را ندیدم و همین که مُردم، مرا با کله ته جهنم انداختند.

## پیامدهای لقمه حرام در آیات و روایات

دو کلمه، هم از قرآن و هم از روایات اهل بیت (علیهم السلام) راجع به حرام‌خوری بگوییم:

### الف) ربا

شخص گرفتاری پیش فرد پولدار می‌آید یا به بانک می‌رود و می‌گوید من صد میلیون قرض می‌خواهم، بانک می‌گوید برای چه می‌خواهی؟ برای ساختمان‌سازی، تجارت یا خرید جنس می‌خواهی؟ می‌گوید نه، وام می‌خواهم؛ بانک هم می‌گوید می‌دهم. این وام با اضافه‌ای که می‌گیرد، حرام است؛ یا اینکه به بانک دروغ می‌گوید و پیش یک تاجر می‌رود، می‌گوید صورت صد میلیون جنس (یخچال، کولر، و بعضی از اجناس) برای من بنویس. من می‌خواهم به بانک بروم و پول بگیرم. این صورت جنس او صوری است. این شخص صورت دروغ را پیش رئیس بانک می‌برد، رئیس بانک هم بنده خدا آدم متدینی است و خیال می‌کند این فرد راست می‌گوید، می‌گوید صد میلیون می‌دهم و با شما مشارکت می‌کنم. شما این جنس را بخر، پنج درصدش برای بانک است. این صورت که دروغ است و واقعیت ندارد، قرض ربایی است و حرام هم هست. اگر بانک خبر ندارد، گیرنده در قیامت گیر است.



### اعلام جنگ خدا و پیامبر با رباخواران

حالا قرآن چه می گوید؟ قرآن می گوید: ربا را قطع کنید، ربا نگیرید و داده ها را هم پس بدهید؛ مثلاً بیست سال است که ربا می گیری، در دفترت هم نوشته ای به چه کسی قرض داده ای و چقدر ربا گرفته ای که پنج میلیارد تومان شده است. این پنج میلیارد تومان اضافه را که رباست، پس بده. ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾<sup>۱</sup>، قبل از این پنج میلیارد، چقدر سرمایه داشتی که ربا می دادی؟ اصل سرمایه برای خودت باشد، اما اضافه هایی که از مردم گرفتی، پس بده. «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» اگر این کار را نکنی، به حرف خدا گوش ندهی و اضافه های گرفته را به صاحبانش پس ندهی، خدا و پیغمبر به شما اعلام جنگ می دهند.

البته خیلی از مترجمین این آیه را اشتباه ترجمه کرده اند و نوشته اند: رباخور حالا که ربا را قطع نمی کنی، اعلام جنگ به خدا و پیغمبر بده؛ درحالی که معنی آیه عکسش است و می گوید: اگر دست از ربا برندارید، خدا و پیغمبر به شما اعلام جنگ می دهند. تو چه کسی هستی که به خدا اعلام جنگ بدهی؟ خدا و پیغمبرش به تو اعلام جنگ می دهند.

### عذاب مضاعف رباخواران در روز قیامت

آین آیه در سوره بقره بود، اما آیه مربوط به ربا که در سوره فرقان آمده، واقعاً کمرشکن است! به پروردگار می فرماید: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾<sup>۲</sup> کسی که رباخور است و تا دم مرگش هم ادامه داد، پول هایی که گرفته بود، پس نداد. در جهنم می افتد ﴿يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾<sup>۳</sup> و عذاب این حرام خوری دو برابر است. در قیامت به من نگویند خدایا من ده میلیارد ربا خوردم، ده میلیارد عذاب روی سر من بریز؛ چرا بیست میلیارد می ریزی؟ برای اینکه هم حرف خدا را گوش ندادی و هم خون مردم مظلوم

۱. بقره: ۲۷۹.

۲. فرقان: ۶۸.

۳. فرقان: ۶۹.



بدهکارِ نیازمند را در شیشه کردی. دار و ندارشان را از آنها برای ضمانت گرفتی، خوردی و بردی و زن و بچه‌شان را به خاک سیاه نشاندی. حق تو عذاب دو برابر است. قرآن را که همه ما باور داریم؟ حتماً باور داریم.

### بار قیامتی رباخوری، سنگین‌تر از زنا با محارم

مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی کتاب کم‌نظیر و خیلی فوق‌العاده‌ای دارند که این روایت در این کتاب نقل می‌کنند. این کتاب هم در ایران و هم در بیروت چاپ شده و بسیار مورد نیاز فقها و محدثین شیعه است. ما منبری‌ها هم به این کتاب خیلی نیاز داریم. من خیلی به این کتاب مراجعه داشته و دارم، یادداشت‌برداری هم کرده‌ام. برادران و خواهران! این روایت بسیار وحشتناک است. آیت‌الله‌العظمی بروجردی سند روایتی‌اش به ائمه می‌رسد؛ یعنی اگر زنده بودند و امشب در مسجد بودند، از ایشان می‌پرسیدید که شما این روایت را از چه کسی نقل می‌کنی، می‌گفت از استادم آخوند خراسانی، استادم سید محمدباقر درچه‌ای در اصفهان، شیخ‌الشریعه اصفهانی، شیخ انصاری و صاحب جواهر؛ همین‌طور برایتان می‌شمرد تا به کلینی می‌رسید و از کلینی هم به ائمه طاهرين (علیهم‌السلام). این روایت این‌قدر بتون‌آرمه است!

پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرمایند: «بَا عَلِيٍّ دِرْهَمٌ رِبًّا أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» نه پنج‌میلیون و ده‌میلیون، بلکه یک پول ربا. یک درهم، دینار هم نه! شما یک دینار عربی را ده بخش کن، یک بخش آن درهم نقره می‌شود. اگر آن یک درهم را با وزنی که دارد، به بازار ببری، ارزش زیادی ندارد. بار قیامتی و عذاب خوردن یک درهم ربا، سنگین‌تر و عظیم‌تر از هفتاد بار زنا با خواهر و مادر است.

### ب) مال یتیم

این مال حرام است. شکم دروازه بزرگی برای ورود امت‌ها به جهنم است. لقمان به پسرش فرمود: «يَا بُنَيَّ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»<sup>۱</sup> پسر! این دنیا یک اقیانوس

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۱۶، ح ۱۰.



بدون سر و ته است که امت‌های بسیاری در این اقیانوس غرق شده‌اند. پدر وجود مبارک حضرت معصومه علیها السلام، موسی بن جعفر علیه السلام این روایت را از لقمان حکیم نقل می‌کنند. متأسفانه خیلی‌ها مُردند و به برادرشان یا دامادشان وصیت کردند (من اینها را در زندگی‌ام دیده‌ام و همین‌جوری هوایی نمی‌گویم) که این چهارتا مغازه، دوتا خانه و پول برای این سه بچه یتیم است؛ دو دختر و یک پسر کوچک دارم. برادر یا داماد هم با بازیگری و ترفند، ثروت یتیم را به نام خودشان کرده‌اند. خداوند در سورة نساء از این افراد اسم می‌برد و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا<sup>۱</sup>﴾ آنهایی که بدون قانون شرعی و بدون حق، ستمکارانه و ظالمانه، مال یتیمان را می‌خورند، همین الآن آتش می‌خورند، نه اینکه در قیامت شکمشان را از آتش پر می‌کنند. «يَأْكُلُونَ» فعل مضارع به معنی حال است. الآن که می‌خورد، آتش می‌خورد، نه اینکه در آینده آتش می‌خورد. این لقمه‌ها جمع می‌شود، خون، پوست و سلول، ناخن و مو، روده و معده، دهان و دندان و لب می‌شود. وقتی این آدم می‌میرد و در قبر می‌گذارند، از همه بدنش ظاهر و باطن آتش بیرون می‌زند. باورش خیلی سخت است!

این آیه در سورة مؤمن است (نه مؤمنون)؛ خداوند می‌فرماید: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا<sup>۲</sup>﴾ این آیه برای برزخ است و دلیلش را هم می‌گویم که به چه دلیل برای برزخ است. آتش شب و روز در برزخ به آنها دمیده می‌شود. بعد می‌گوید: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ» و وقتی قیامت برپا شد، حساب اینها با کرام‌الکاتبین است.

### ج) غصب

لقمه حرام دیگر، غصب است. این روایت هم در کتاب مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی است. دو نفر پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند که سر یک ملک دعوا داشتند. آن وقت‌ها سند رسمی و

۱. نساء: ۱۰.

۲. مؤمن (غافر): ۴۶.

ثبت اسناد و این حرف‌ها نبود؛ گاهی نوشته بود و گاهی هم زبانی بود. هر دوی آنها گفتند که شش دنگ این ملک برای ماست. این نمی‌شود که یک ملک شش دنگی برای دو نفر باشد! دو نفر اگر باشند، سه دنگ سه دنگ، چهار دنگ دو دنگ، یک دنگ پنج دنگ؛ اما اینها می‌گفتند که کل شش دنگ برای من است. چون انبیا موظف و مکلف بودند که با شواهد و بینات حکم بکنند، پیغمبر (علیه السلام) هم فرمودند: دلایل خودتان را برای من بگویید. هر دو دلایل خودشان را گفتند، پیغمبر اکرم (علیه السلام) نیز فرمودند که شش دنگ برای این شخص است. او هم آدم متدین و مؤمنی بود، سرش را پایین انداخت و از پیش پیغمبر (علیه السلام) رفت. پیغمبر (علیه السلام) وقتی می‌خواستند از مسجد بیرون بروند، این شخص را که ملک طبق حکم پیغمبر (علیه السلام) برای او شد، صدا کرده و فرمودند: می‌دانی اگر این ملک در حقیقت برای تو نباشد، من با این حکم چه کار کرده‌ام؟ «إِنَّمَا أَقْضَىٰ عَلَيْكَ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» من یک تکه از زمین جهنم را به نام تو کردم.

این مال حرام است. اگر محبت کنید، من توضیح بیشتر این روایت را هم درباره مال حرام و هم شهوت حرام، فردا شب با خواست خدا ادامه بدهم که شب عرفه، شب شناخت و عرفان و معرفت است. خدا به ما کمک بدهد تا این دو حرام را یک مقدار بیشتر بشناسیم.

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| اگر فکر دل زاری نکردی      | به عمر خویشتن کاری نکردی  |
| تو را از روز آزادی چه حاصل | که رحمی بر گرفتاری نکردی  |
| نچینی گل ز باغ زندگانی     | گر از پای برون خاری نکردی |
| ستمگر بر سرت زان شد مسلط   | که خود دفع ستمکاری نکردی  |
| شدی مغرور روز روشنی چند    | دگر فکر شب تاری نکردی     |

### کلام آخر؛ خیمه آل عبا در آتش کوفیان

یک رسم عرب را برایتان بگویم؛ وقتی مرده‌شان را دفن می‌کنند و برمی‌گردند، اول غروب می‌گویند: کسی وارد اتاق پدر، برادر یا فرد دیگری از ما که مرده است، نشود. چراغ روشن می‌کنند و می‌گویند جایش خالی است؛ تا صبح هم چراغ اتاقش روشن است. امام





صادق علیه السلام هم امشب همین کار را کردند. یک چراغ اتاق بابا را روشن کردند که جای خالی بابا روشن باشد. لشکر کربلا هم عصر عاشورا همین کار را کردند و گفتند: حالا که ۷۲ نفر کشته شدند، جای خالی شان چراغ روشن کنیم. اول غروب تمام خیمه ها را آتش زدند!

آتش به آشیانه مرغی نمی زنند      گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود

خبرنگار لشکر می گوید: من دیدم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با عجله داخل خیمه ها می رود و بیرون می دود. به او گفتیم: خانم، تمام چادرها دنبال هم آتش می گیرد. مبادا آتش لباس شما را هم بگیرد! این قدر داخل نرو و بیرون بیا. چقدر قدیمی ها زیبا گفته اند؛ خانم فرمود: من در این خیمه بیمار دارم، لابه لای این دودها می روم که او را ببینم، بغلش کنم و بیرون بیاورم.

از آن ترسم که آتش برفروزد      میان خیمه بیمارم بسوزد  
از آن ترسم که آتش شعله گیرد      میان خیمه بیمارم بمیرد

مشهور است و نقل می کنند که دامن یک دختر کوچک آتش گرفته بود، همین خبرنگار، حمیدبن مسلم می گوید: دلم واقعاً سوخت، دویدم و دامنش را خاموش کردم؛ دیدم می دود، به او گفتیم: دختر، کجا می روی؟ گفت: پیش پدرم در گودال می روم.

## دعای پایانی

خدایا! به حقیقت امام باقر علیه السلام، ما را با احکامات بیشتر آشنا کن؛ عمل به احکامات را توفیق کامل به ما مرحمت کن.

خدایا! به حق زینب کبری علیها السلام، گریه بر ابی عبدالله علیه السلام را تا لحظه مرگ از ما نگیر.

خدایا! نسل ما را حسینی قرار بده؛ نسل ما را گریه کن بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدایا! توفیق برپا کردن عزاداری کامل و گریه جامع را در دهه عاشورا به ما مرحمت کن.

الهی! به فاطمه زهرا علیها السلام قسمت می دهیم، عاشورا و اربعین را از ما نگیر.

خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! دیگر هیچ دستی پیدا نمی شود که مشکلات این مملکت و دنیا را حل کند؛ به خون ناحق ریخته علی اصغر علیه السلام، امام زمان علیه السلام را برسان.

خدایا! شهدا، اموات، مراجع، گذشتگان، پدران و مادران، عموها و عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها، معلمین و آنهایی که به هر شکلی بر ما حق داشته‌اند، همه را امشب غریق رحمت بگردان.

جلسه نهم

اثر عبادت خالص و

بامعرفت در زندگی



## انتقال فیوضات الهی به انسان از راه عبادت

عبادت بالاترین مقام و منزلت برای انسان است؛ چون انسان هنگام عبادت، در حرکات، باطن و اخلاقش به وجود مقدس پروردگار وصل است. این اتصال باعث می‌شود که انسان مانند کابل برقی که به کارخانه وصل است، از مولد برق انرژی می‌گیرد. در اتصال به خداوند از راه کابل عبادت، آدمی فیوضات الهیه و صفات حضرت حق را به خودش انتقال می‌دهد. کسی که یک نماز درستی می‌خواند، نمی‌تواند چهل‌پنجاه سال (بیشتر یا کمتر)، شبانه‌روز در ده رکعت واجب بگوید «الْكَرَّخْمَنِ الرَّحِيمِ» و آدم بی‌رحم، بی‌عاطفه و بی‌محبتی باشد. اگر واقعاً عبادتش، یعنی نمازش به حضرت حق اتصال دارد و عبادت‌الله می‌کند، یقیناً وصف رحمانیت و رحیمیت حق در حد ظرفیت خودش به او منتقل می‌شود.

### اتصال انبیای الهی به منبع بی‌نهایت کمال

چرا انبیای الهی معدن ارزش‌ها بودند؟ چون به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه وصل بودند. این اتصال تا جایی است که پیغمبر ﷺ در روایتی فرموده‌اند: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» هر کسی مرا ببیند، حق را دیده است، نه ذات و صفات خدا را. اگر می‌خواهی ببینی که مهربانی، رحمت، مهرورزی، احسان، لطف، گذشت و چشم‌پوشی خدا چیست، مرا ببین. این اثر عبادتی است که حواس انسان در آن عبادت جمع است و می‌داند چه کار می‌کند، در حد خودش هم خلوص دارد و به منبع بی‌نهایت کمالات وصل است. این اتصال کمالات را هم «لَا مَحَالَه» انتقال می‌دهد. این اتصال مسئله مهمی است!



## اتصال عجیب آیت‌الله بروجردی به منبع فیوضات

یکی از علمای بزرگ که در شهرستانی بود و من سالی یک بار را به دیدنش می‌رفتم. اهل دل، اهل حال، اهل خدا و اهل خلوص بود و در حدی هم چشم داشت. ایشان مدتی هم از شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمای بروجردی بود. خاطرات زیادی از ایشان داشت که برخی از آنها را بی‌واسطه برای خود من نقل کرد. از جمله گفت: ایشان در سن هشتاد به بالا با آن کار زیاد، حدود دو ساعت که سحر برای عبادت بیدار بود. همچنین تا آخر سوره توبه را حفظ بود و قرآنش ترک نمی‌شد. ظهر و شب به اینجا می‌آمد و نماز می‌خواند. من هم به ایشان اقتدا کرده بودم. در جلسه استفتای فقهی هم شرکت می‌کردند و درس هم می‌دادند. یک انسان ۸۰-۸۸ ساله که دیگر سن او اقتضای این همه کار را نمی‌کرد، ولی ایشان انجام می‌داد! این عالم بزرگ در دوسه باری که به آن شهرستان رفتم، برای من تعریف کرد و گفت: هر وقت ایشان (یک بار هم من همین جریان را دیدم) خسته می‌شد، نمی‌گفت متکایی بگذارید تا من بخوابم، تکیه‌گاهی بگذارید تا من تکیه بدهم یا فعلاً در منزل را ببندید و دو ساعت کسی را راه ندهید تا خستگی من برطرف شود. ایشان خیلی که خسته می‌شد، دو پلک چشمشان را روی هم می‌گذاشتند و یک بار «یا الله» می‌گفتند، تمام خستگی‌شان می‌پرید. این اتصال است!

## زندگی عاشقانه در پرتو اتصال به پروردگار

اتصال این است که من در زندگی‌ام، با اینکه زندگی پاکی دارم و اهل خدا، اهل دعا و زیارت هستم، اگر مشکلاتی پیش می‌آید یا برایم پیش می‌آورند، من از پروردگار عالم ناراضی نشوم و همیشه با حالت خوش با پروردگار باشم. لات‌های قدیم تهران لات‌های خوبی بودند و چندتای آنها هم با منزل ما همسایه بودند. لات بودند، عربده و چاقو می‌کشیدند، کاباره و کافه هم می‌رفتند؛ ولی اول محرم تا آخر ماه صفر به احترام ابی‌عبدالله (علیه السلام) خطا نمی‌کردند و اهل گریه هم بودند. بعد که من طلبه و واعظ شدم، چهره‌های معروفشان پای منبر من می‌آمدند. حالا من اسم نبرم، خاطراتی از من در هزار



صفحه چاپ شده است. من در این کتاب، برخوردیم با این لات‌ها را نوشته‌ام. به قول این لات‌ها، آن‌که وصل به خداست، با خدا عشقی زندگی می‌کند و کارش مثل کار لقمان است. لقمانی که خدا یک سوره قرآن به نامش نازل کرده است، قبلاً کارگر بود؛ اما از بس این انسان وصل به خدا بود، به مقام حکمت رسید. در قرآن می‌خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»<sup>۱</sup> و همچنین در این آیه می‌خوانیم: «وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>۲</sup>.

لقمان پیش یک زمین‌دار کار می‌کرد و مزد می‌گرفت. خربزه کاشته بودند. دهقان‌ها خربزه نویر برای ارباب آوردند، به لقمان گفت: خربزه را قاچ کن، با هم بخوریم. خربزه چهار قسمت شد. ارباب لقمه اول را به لقمان داد، او خیلی با نشاط و شاد و چهره باز خورد. لقمه دوم را هم به لقمان داد و او همان‌طور شاد خورد. ارباب تا هفده لقمه یا قاچ را به لقمان داد، او هم خیلی شاد و با لبخند جوید و قورت داد. خودش لقمه هفدهم را خورد، دید عین زهرمار تلخ است! به لقمان گفت: این چندتا قاچی که تو خوردی، تلخ نبود؟ لقمان با لبخند گفت: کل آن تلخ بود. ارباب گفت: تلخی‌اش خیلی بالا بود؟ گفت: آری. ارباب گفت: پس چرا این لقمه‌ها را که خوردی، اخم‌هایت را به هم نکشیدی، شاد بودی و لبخند هم داشتی؟ لقمان گفت: برای اینکه من هفت‌هشت سال پیش تو لقمه شیرین خورده‌ام. برای یک لقمه تلخ که نباید اخم‌هایم را مقابل چشم تو درهم می‌کشیدم و تو را ناراحت می‌کردم. حالا خوردم، کمی صبر کردم و طوری هم نشد. این عشقی زندگی کردن با رب و پروردگار عالم است.

### حکایتی شنیدنی از اتصال به منبع کمالات

من وقتی در قم طلبه بودم (البته الآن هم طلبه هستم و هنوز هم می‌خوانم؛ خواندن و نوشتن که تمام نمی‌شود)، پروردگار عالم دوتا استاد معنوی نصیب من کرد که من

۱. لقمان: ۱۲.

۲. بقره: ۲۶۹.



نمی‌توانم شکر این دو استاد را به‌جا بیاورم. پریروز هم سر قبر هر دوی آنها درهمین مسجد بالای سر رفتم و خیلی هم ایستادم.

یکی مرحوم آقا شیخ عباس تهرانی بود که در اخلاق‌گویی کم‌نظیر بود و صاحب نفس. هر وقت پیش او می‌رفتم، در بستر بیماری بود. چهل سال زخم معده داشت و درد، اما یک آه نکشید! می‌گفت این بدن برای خدا و ساخت خداست، حالا گوشه‌ای از آن یک‌خرده خراش خورده است، دوا می‌خوریم و یک‌خرده دردش کم می‌شود. حالا سینه‌سپر بکنم و به پروردگار بگویم که چرا؟ تو قدرت بی‌نهایت هستی، یک نگاه به این زخم بکن و بگو مرا رها بکند.

یکی هم مرحوم حاج آقا حسین قمی بود که شب‌های جمعه خانه‌اش جلسه داشت و من می‌رفتم. حالا غصه می‌خورم که آن منبری‌ها چه بودند و من چه کسی هستم؟! من به کسی کار ندارم! حاج آقا حسین یک ساعت شب جمعه صحبت می‌کرد و وقتی ده دقیقه یک‌ربع از صحبتش رد می‌شد، همین‌طور از محاسنش اشک می‌ریخت تا صحبتش تمام بشود. روضه هم نمی‌خواند و آخر منبر فقط یک سلام به ابی‌عبدالله (علیه السلام) می‌داد. همین که حرف خدا و قیامت را می‌زد، می‌لرزید، می‌سوخت و اشکش از محاسنش روی لباس‌هایش می‌ریخت. من مرتب خدمتشان می‌رفتم. ایشان می‌فرمود: یک توفیق الهی‌ام این بود که سال‌ها شاگرد حاج میرزا جواد ملکی تبریزی بودم. قبرش در شیخان بود. گاهی سر قبر میرزا زکریا بن آدم و این مرد بزرگ الهی، حاج میرزا جواد آقای ملکی بروید. حاج جواد آقا از اولیای خدا و شاگردان مکتب عرفان نجف تا آخوند ملاحسین قلی همدانی بود و صاحب نفس. چیزهایی هم در کتاب‌هایش نوشته که نگفته مربوط به خودم است، ولی برای خودش بود. از بس که این آدم خالص بود!

حاج آقا حسین می‌گفت: من شب به مسجد (قدیمی) جمکران رفته بودم. ما هم آن وقت که طلبه بودیم، هر شب چهارشنبه پیاده می‌رفتیم و نصفه شب یا صبح هم پیاده برمی‌گشتیم. آن زمان ماشین نبود و گاهی تاکسی پیدا می‌شد که پنج ریال می‌گرفت و ما را به قم





می‌آورد؛ ولی بیشترش را از کنار باغ‌ها که آن وقت بود، می‌رفتیم و صبح هم برمی‌گشتیم. آن مسجدی که تک و کوچک در بیابان بود و شب‌های چهارشنبه هم تا ساعت یک اصلاً صدای گریه از آنجا قطع نمی‌شد، مسجد خیلی باحال عجیب و غریبی بود.

ایشان گفت: چون روز عید غدیر بود، صبح برگشتم و با خودم گفتم دیدن مؤمن و عالم در روز غدیر ثواب دارد؛ من هم به دیدن استادم بروم. به خانه‌ی استادم آمدم و در زدم، در را باز کردند و من وارد شدم. وقتی وارد اتاق شدم، دیدم رو به قبله ایستاده است، هنگام اذان بود، دستش بالای صورتش است و می‌گوید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾<sup>۱</sup> تا اینجای آیه را خواند و یک ناله کرد، روی جانماز افتاد و از دنیا رفت.

آدم باید دروازه ورودش به عالم بعد، نماز، اصلاح نفس، علم، شب احیا و گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام باشد. من همه این چندجور مردن و اتصال را با چشمم دیده‌ام که کابلش عبادت است. عبادت خالص و بامعرفت برای انسان کارها می‌کند!

از عبادت نمی‌توان الله شد می‌توان موسی کلیم الله شد

### بالاترین عبادت در کلام امام باقر علیه السلام

این عظمت عبادت بود. حالا لقمه حرام که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ»<sup>۲</sup> عبادتی در این عالم، برتر از پاک نگه‌داشتن شکم و عضو شهوت از حرام نیست. اصلاً عبادتی برتر از این دو نیست! راه این عبادت به خوراک باز است؛ چون من اگر نخورم، به قول قدیمی‌ها جان ندارم که نماز بخوانم. من باید بتوانم بایستم، زانوهایم نلرزد و نیفتم، زمین نخورم. آنچه برای عبادت به بدن من توان می‌دهد، خوراک است؛ آب، نان، گوشت، ماست، پنیر، برنج، میوه و... به من توانمندی می‌دهد که بتوانم خدا را عبادت بکنم.

۱. انعام: ۷۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۶۸.

حال اگر لقمه حرام وارد بدنم بشود، این لقمه به همه اجزای بدن من کمک می‌کند؛ گوشت، خون، پوست، غضروف و استخوان می‌شود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: تا وقتی آثار این لقمه حرام در بدن است، نماز عبادت قبول نمی‌شود. چرا؟ چون این لقمه آلوده عبادت را هم آلوده کرده است و من با بدنی وارد عبادت شده‌ام که آلوده، ناپاک و شیطانی بود. آیا من با این عبادت، چه نماز، چه روزه، چه حج و چه دیگر عبادات، به منع بی‌نهایت پاک وصل می‌شوم؟

جواب آن را باید از قرآن پرسید؛ قرآن می‌فرماید: ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾<sup>۱</sup> آلوده از آلوده و پاک هم پاک. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز در روایت بسیار جالبی فرموده‌اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغَى وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ»<sup>۲</sup> آخر روایت عجیب است که حضرت می‌فرمایند: «فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ» خوبی‌ها برای خدا و بدی‌ها از شیطان است. اگر من نمازم را با لقمه حرام بخوانم، شیطان کیف می‌کند؛ چون هر چهار رکعت ظهر و عصر و مغرب و عشا را بغل می‌گیرد و می‌گوید این نماز نجس برای من است. این حرف پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن است: خوبی‌ها از اوست و بدی‌ها از شیطان.

## شیطان، مالک عبادت با بدن آلوده

مرحوم فیض کاشانی، این عالم کم‌نظیر که پانصد سال پیش در دمای شصت درجه کاشان و خانه کاهگلی، پانصد جلد کتاب به‌دردخور نوشت که بعضی از کتاب‌هایش خیلی پرصفحه است! «محجة البیضاء» در چهارهزار صفحه، «وافی» بیست‌هزار صفحه و «صافی» حدود ۲۵۰۰ صفحه است. هر کدام اینها یک دانه است!

۱. نور: ۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶.

ایشان نقل می‌کند که دو خواهر خدمت پیغمبر ﷺ آمدند، نزدیک افطار گفتند: اجازه بدهید که ما برای افطار برویم؟ حضرت فرمودند: شما روزه نیستید! گفتند: ما روزه نیستیم؟ ما که سحری خورده و نیت کرده‌ایم، الآن هم نزدیک مغرب است. چطور ما روزه نیستیم؟ حضرت به شکم هر دوی آنها از روی چادر اشاره کردند و هر دو یک تکه گوشت استفراغ کردند. پیغمبر ﷺ امت بی‌حجاب و لخت، سینه باز و روباز و موی پریشان نداشتند. زنان امت دارای عفت بودند. زنان خودشان مثل ام‌سلمه، ام‌حبیبه، ام‌ابراهیم، دخترشان صدیقه کبری ؓ، نوه‌هایشان زینب کبری ؓ و حضرت کلثوم ؓ و مادران امامان از نسلشان، همه باحجاب و پاک بودند. گول این قلم‌نویسان روزگارتان را نخورید! خیلی از قلم‌ها در کشور ما نجس است. دست آدمیزاد می‌نویسد، ولی آن مچ دست در دست شیطان است و او تکان می‌دهد. گول آن مچ دست را نخورید و متمرکز در آیات قرآن و روایات اهل بیت باشید. گول این قلم‌های مسموم را نخورید! حجاب برای قرآن، مادر انبیا و مادران ائمه و علمای بزرگ است. مادر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمود: از لحظه‌ای که به دنیا آمد تا وقتی از شیر گرفتم، حتی در زمستان بروجرد که برف و یخبندان بود، بدون وضو در دهانش شیر نریختم. اینها زنان امت پیغمبر ﷺ هستند.

وقتی پیغمبر ﷺ با انگشت از روی چادر و حجابشان به شکم آن دو اشاره کردند و هر دو تکه‌ای گوشت استفراغ کردند، فرمودند: شما کجا روزه هستید؟ پس این چیست؟ دو خواهر گفتند: اتفاقاً ما سحر گوشت نخوردیم، دیشب افطار هم گوشت نخوردیم. حضرت فرمودند: امروز دوتایی نشستید و غیبت و بدگویی کردید. مگر قرآن نمی‌گوید: ﴿أَيُّ حُبِّ أَحَدِكُمْ أَنَّ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾<sup>۱</sup> باطن غیبت کردن این است که من روی سنگ مرده‌شورخانه با قیچی و چاقو گوشت مردهٔ مسلمان را بکنم و بخورم. یک‌بار شخصی می‌خواست در محضر حاج میرزا جواد ملکی غیبت کند، ایشان گفت: آقا جان، ساکت باش! هنوز غیبت هم نکرده بود

و تازه می‌خواست شروع کند. بعد با گریه به او گفت: مرا چهل شبانه‌روز از خدا عقب انداختی که گوشتم اول غیبت کسی را شنید.  
متأسفانه الآن غیبت مثل نقل و نبات، کیک و شیرینی است. شخصی می‌خواست غیبت کند، به او گفتند غیبت نکن، گفت: اگر غیبت نکنم، می‌میرم. چرا این همه غیبت؟! نمی‌دانم چه اتفاقی برای ما افتاده است که این گونه شده‌ایم!  
لقمه حرام عبادت را آلوده می‌کند؛ چون لقمه در تمام گوشت و پوست وارد شده است. حالا من با این بدن ناپاک عبادت می‌کنم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: عبادت با بدن ناپاک، یعنی با لقمه حرام برای شیطان است و مالکش اوست؛ ولی با بدن پاک، مالکش پروردگار است.

### نظر رحمت پروردگار در روز عرفه

من می‌خواستم مطالب مهمی هم راجع به شهوت جنسی بگویم که توضیح روایت کامل بشود. ان شاء الله برای شب پنج‌شنبه می‌گویم؛ چون پروردگار این نوکری را گردنم گذاشته که فردا دعای عرفه ابی‌عبدالله (علیه السلام) را مثل هر سال در تهران بخوانم و دعا را هم زمانی شروع می‌کنم که ابی‌عبدالله (علیه السلام) شروع کرده‌اند (حدود ساعت شش، شش و ربع). به احتمال قوی، کانال دو هم مستقیماً پخش می‌کند. شما اگر در خانه بودید، پیچ تلویزیون را باز کنید، اگر بود که بشنوید و اگر نبود، می‌گویند کانال‌های دیگر در ساعت دو، دوونیم دعا پخش می‌کند. دعای تهران ساعت هشت تمام می‌شود و من اگر بخواهم از تهران خدمت شما عزیزان بیایم، نمی‌رسم. برای همین فردا شب (این را در محضر خدا، در خانه خدا و محضر حضرت معصومه می‌گویم)، یک عالم و واعظ اهل عمل و به مراتب باسوادتر از من محبت فرموده، به منبر می‌رود که شما تنها نمانید. من نوکری‌ام را از شب پنج‌شنبه تا شب عید غدیر ادامه می‌دهم.

خدایا! عجب شبی ما را زنده گذاشتی و چه لیاقتی در ما دیدی که به ما مهلت دادی امشب را ببینیم. خدایا! امشب چه اتصالی به ابی‌عبدالله (علیه السلام) دارد که ائمه ما می‌گویند: خدا



قبل از اینکه فردا به زائران خانهٔ خودش در عرفات نظر رحمت کند، به زائران ابی عبدالله علیه السلام نظر رحمت می‌کند. خدایا! امشب چه شبی است و فردا چه روزی است.

|                                  |                            |
|----------------------------------|----------------------------|
| عالم‌آرا خودنمایی می‌کند         | یا حسین است و خدایی می‌کند |
| رحمت بی‌منتهای لایزال            | دعوی بی‌انتهایی می‌کند     |
| مقتدای اولین و آخرین             | از حسینش مقتدایی می‌کند    |
| بوی حق و روی حق و خوی حق         | کی ز خون حق جدایی می‌کند   |
| این حسین است که از پی تعظیم او   | عرش قامت را دوتایی می‌کند  |
| این حسین است که از برایش جبرئیل  | وحی را نغمه‌سرایی می‌کند   |
| این حسین است که از غبار خاک او   | حور جنت توتیایی می‌کند     |
| این حسین است که آنچه دارد از خدا | در ره عشقش فدایی می‌کند    |
| کشتی ایمان ز طوفان ایمن است      | تا حسینش ناخدایی می‌کند    |

### کلام آخر؛ عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مِّنْ؟

فردا که می‌خواست عرفه بخواند، سال قبل از حرکتش به کربلا، تمام زن و بچه را کنار خودش نشانده بود. رقیه علیها السلام دو سال و سکینه علیها السلام دوازده سال دارد. دو خواهر حال ابی عبدالله علیه السلام را می‌بینند و آنها هم با حال ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کنند. با ابی عبدالله علیه السلام به مدینه برگشتند و خوشحال بودند.

حالا بار آخر است که می‌خواهد در روز عاشورا به میدان حرکت کند. یک نهیب بامحبت به شکم اسبش می‌زند، می‌بیند اسب حرکت نمی‌کند. روی زین خم شد، دید دختر سیزده‌ساله‌اش سکینه جلوی اسب را گرفته است. این پدر بامحبت پیاده شد و عزیزش را روی دامن نشاند. اول به او فرصت داد که حرف بزند. آنهایی که دختر ندارند، نمی‌دانند من امشب چه می‌گویم! سکینه علیها السلام به بابا گفت: بابا، از صبح تا حالا که به میدان رفتی، برگشته‌ای؛ این بار هم برمی‌گردی؟ حضرت فرمودند: نه عزیزدلم، دیگر بر نمی‌گردم. گفت: حالا که می‌خواهی بروی و برنگردی، من می‌توانم درخواستی از شما داشته باشم؟ فرمودند:

آری عزیزدلم. دختر گفت: ما از مدینه با تو و عمو و برادرهایم به کربلا آمدم. اکنون خودت ما را به مدینه برگردان. من نمی‌خواهم هم‌سفر شمر و خولی و عمرسعد باشم. حضرت یک ضرب‌المثل عربی برایش خواندند: «لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَيَلًا لَنَامَ» دخترم، من خودم نمی‌توانم شما را برگردانم. عزیزدلم! حالا که من نتوانستم جوابت را بدهم، یک درخواست از تو دارم. دختر بلند شد، دست به گردن ابی‌عبدالله (علیه السلام) انداخت، صورت بابا را روی سینه‌اش گذاشت و صورت بابا را بوسید. بعد گفت: بابا، شما از من چه می‌خواهی؟ حضرت فرمودند: «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي»<sup>۱</sup> دخترم، این قدر مقابل دیده‌ی من اشک نریز؛ این اشک‌های تو دل مرا آتش می‌زند.

برادران، خواهران و مادران! این دختر دیگر بابا را ندید؛ تا وقتی که دید عمه‌اش بدن قطعه‌قطعه‌ای را روی دامن گذاشته است. از عمه سؤال کرد: «عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مِّنْ» این بدن کیست؟ چون بابا سر نداشت، پیراهن نداشت، جای سالمی هم در بدن نداشت، او را شناخت. زینب (علیه السلام) در همان حال گریه شدید صدا زد: سکینه جان، این بدن پدرت حسین (علیه السلام) است.

شب عرفه است، یک قطعه دیگرش را هم بخوانم؛ همین‌جوری که خودش را روی بدن انداخته و گلوی بریده را بغل گرفته بود، در گودال ریختند و گفتند: دختر! قافله در حال حرکت است، بلند شو. صدا زد: من را نبرید، بگذارید من کنار بابایم بمانم. وقتی دیدند بلند نمی‌شود، با کعب نی و تازیانه به او حمله کردند.

## دعای پایانی

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله (علیه السلام)، ما را حسینی بدار و حسینی بمیران.  
خدایا! امشب تمام گذشتگان ما، مراجع شیعه، منبری‌ها و مداح‌ها، پدران و مادران، عمه‌ها و عموها، خاله‌ها و دایی‌ها، معلم‌هایمان و هر کسی که از زمان آدم (علیه السلام) تا امشب در

۱. ینابیع المودة، ص ۴۱۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۲۵۷.



دینداری ما حق داشته است، بخصوص مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی را سر سفره حسینیت قرار بده.

ای خدا! امشب شب دعا و اجابت دعاست؛ ریشه این میکروب را از این مملکت و بقیه سرزمین‌ها بکن. بیماران این میکروب را شفا بده. دکترها، پرستارها و بیمارهایی که در این مسئله جان دادند، همه را غریق رحمت فرما.

ای خدا! شب استجابت دعاست؛ وجود مبارک امام زمان (عج) را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! برای حل مشکلات کره زمین، این کشور و دیگر کشورهای اسلامی، فرج ولی‌الله الاعظم را برسان.





جلسہ دہم

امیر المؤمنین علیہ السلام، امیر و

رئیس شیعان



## امیر المؤمنین علیه السلام، امیر و شریف اهل ایمان

پیش از دو شب شهادت حضرت باقر علیه السلام و شب عرفه، سخن درباره وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام بود که با کمک خداوند، بحث را تا شب غدیر درباره حضرت ادامه می‌دهم. برای نورانیت مجلس، روایت بسیار مهمی را نقل می‌کنم که امام حنبلی‌ها در کتاب «مُسند» خود، «مناقب» از دانشمند اهل سنت و کتاب «حلیة الاولیاء» از عالم اهل سنت، ابونعیم اصفهانی، این روایت را آورده‌اند. این سه کتاب با سندهای خودشان که پُر سند هم هست، همچنین از راویان خودشان مثل ابن عباس نقل می‌کنند. ابن عباسی که مفسرین مطالب نسبتاً مهمی را در کنار آیات از قول او نقل کرده‌اند.

ایشان می‌گوید: «مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا عَلَى شَرِيفٍ وَأَمِيرٍ»<sup>۱</sup> هر آیه‌ای که با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن ذکر شده، از سوره بقره تا جزء سی‌ام، علی بن ابی طالب علیه السلام در رابطه با آن اهل ایمان، شریف (فرد برجسته) و امیر آنها بوده است. در حقیقت، وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام در ایمان بالادست، بالاتر و برتر نداشته است.

### سرزنش اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

جمله بعدی ابن عباس خیلی مهم و قابل توجه این دو میلیارد ستی است؛ چون ابن عباس راوی آنهاست و خیلی از حرف‌هایشان تکیه به او دارد. چگونه قابل توجه دو میلیارد

۱. تاریخ دمشق، باب علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۴۲، ص ۳۶۳.

اهل سنت است؟ این دو میلیارد براساس تبلیغات علمای خودشان، تقریباً از اوایل بنی‌امیه، شاید هم یک مقدار پیش‌تر، می‌گویند تمام صحابه پیغمبر (علیه السلام) عادل هستند. فارسی‌اش این است که گناه نمی‌کنند و عدالت در وجود همه آنها طلوع دارد. حداقل ما از این حرفشان خجالت بکشیم؛ می‌گویند معاویه، ابوسفیان، ابوهزیره، خالد بن ولید قاتل و غارتگر زناکار به زنا می‌محسنه عادل هستند. همچنین عثمان، ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح و بقیه اینها عادل‌اند.

ابن عباس می‌گوید: «وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ» خدا اصحاب پیغمبر (علیه السلام) را در قرآن مورد سرزنش و ملامت قرار داده است. اگر عادل هستند، برای چه خدا آنها را سرزنش کرده است؟ عادل یعنی آدم حسابی و انسانی که خطا و اشتباه نمی‌کند، قابل اعتماد و اطمینان است؛ پس چرا خداوند آنها را سرزنش و ملامت کرده است؟ اگر دلتان خواست که در قرآن ببینید، بیشترین ملامت خدا در سوره‌های نور، توبه، احزاب، جمعه و چند سوره دیگر آمده است. اگر اینها آدم‌های درست، جامع و کاملی بودند، چرا خدا آنها را سرزنش کرد؟ خدا آنها را به چه چیزی ملامتشان کرده است؟ خدا آنها را سرزنش می‌کرد به اعمالشان، اخلاقشان، نفاقشان، فرارشان از جنگ و اینکه در جنگ شرکت نمی‌کردند، با پررویی هم به پیغمبر (علیه السلام) می‌گفتند اجازه بده ما به جنگ نیاییم؛ یعنی تو و آنهایی که می‌آیند، بروید و جانتان را بدهید، کاری هم به کار ما نداشته باشید. خدا آنها را سرزنش کرده و می‌فرماید: پیغمبر شما را به جنگ دعوت می‌کند که دعوت هم برای من است؛ گاهی می‌گویید هوا خیلی گرم است و گاهی می‌گویید هوا سرد است، ما نمی‌توانیم بیاییم؛ گاهی می‌گویید خرماها رسیده و وقت فروشش است، ما نمی‌توانیم جنسمان را رها بکنیم و بیاییم. به اینها بگو: «نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا»<sup>۱</sup> حرارت آتش جهنم برایتان خیلی سخت است. از این آیات استفاده می‌شود که خیلی از اصحاب پیغمبر (علیه السلام) در قیامت جهنمی هستند.

به چه علت برخلاف قرآن می‌گویید که همه صحابه عادل، جامع و کامل و آدم حسابی هستند و اهل گناه نیستند؟ شما دو میلیارد علیه قرآن حرف می‌زنید، اما ما پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، یک کلمه علیه قرآن حرف نمی‌زنیم، آن را کفر و جنگ با خدا می‌دانیم. ما می‌گوییم تسلیم قرآن، پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) هستیم، ۱۴۰۰ سال هم به آن عمل کرده‌ایم. شیعه هیچ‌وقت ضد پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، قرآن و اهل بیت حرف نمی‌زند؛ اما آخوندهای شما در این ۱۵۰۰ سال، دریاوار ضد قرآن و پیغمبر حرف زده‌اند و نوشته‌اند، شما هم قبول کرده‌اید.

اگر ادب منبر اقتضا می‌کرد، امشب بخشی از آنچه که ضد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نوشته‌اند، از مهم‌ترین کتاب‌هایشان برایتان می‌گفتم. این قدر در مهم‌ترین کتاب‌هایشان به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جسارت شده است که انسان مات و مبهوت می‌ماند. راوی خودتان را که قبولش دارید، روایت «وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ» را صددرصد اعلام کرده است. اگر نمی‌دانید حرف ابن عباس کجاست، من سه کتاب مهم خودتان را آدرس دادم: «مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ»، «مَنَاقِبُ خَوَازِمِی وَ حَلِیَةِ الْأَوْلِیَاءِ». شما حداقل این کتاب‌ها را بخوانید! همین‌جوری در کتابخانه‌هایتان بسته گذاشته‌اید و مدام علیه قرآن، پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، حقایق و معارف حرف می‌زنید. عوام شما نمی‌توانند بخوانند، حداقل شما آخوندهای حقوق‌بگیر دربارهای این ۱۵۰۰ ساله و الآن، حقوق‌بگیران سازمان سیای آمریکا، دو صفحه از این کتاب‌ها را بخوانید.

### قرآن، بیانگر خوبی‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن عباس در ادامه روایت می‌گوید: «وَمَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ» این جمله‌اش را نمی‌توانم بگویم و آن را باید با طلای ۲۴ عیار نوشت. علمای گذشته می‌گفتند که شایسته است این مطلب با قلم نور بر چهره حور نوشته بشود. ابن عباس می‌گوید: من همه قرآن را می‌دانم و خوانده‌ام، معانی و تفسیرش را هم می‌دانم. «خَيْرٍ» در این جمله نکره است و این نکره از نظر ادبیات عرب، در سیاق نفی است. معنای جمله این است: در قرآن نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فقط و

فقط خوبی و خیر گفته شده است؛ چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیر محض است، نه اینکه اهل خیر است. در واقع، تمام ظاهر و باطن، عقل، فکر، روح، اعضا و جوارح، حرکات، بچه‌ها، ازدواج و عبادتش، خیر محض است.

### امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعیان حقیقی در شمار فائزون

اکنون برایتان یقینی باشد که وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال در موقعیت‌های گوناگون خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ». حضرت نفرموده‌اند تو به تنهایی؛ اگر می‌گفتند تو تنها، ما دردمان می‌آمد. رفیقی در تهران داشتم، گاهی آیه و روایت می‌خواند و می‌گفت اگر خدا این بخش آن را نگفته بود من دق می‌کردم؛ اگر آیه را می‌خواندم و این تکه‌اش نبود، من سکت می‌کردم؛ اگر این قطعه از روایت نبود و بقیه‌اش بود، من سکت می‌کردم. خیلی شیعه و نورانی بود! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این روایت می‌فرمایند: علی جان! تو در این مسئله خیلی شریک داری؛ تو و پیروان تو، یعنی آن‌که واقعاً خودش را مصمم و آماده کرده است و کاری هم به شرایط و حوادث زمان، گرانی، قحطی، جنگ، صلح و اینکه دولتی خوب است یا بد، ندارد. آنچه برای او مهم است، اقتدای به تو در هر شرایطی است.

شما می‌دانید ابوذر در چه شرایطی قرار گرفت؟ شما می‌دانید ابوذر جزء چهار نفری است که بارها خدا به جبرئیل فرمود به پیغمبر بگو سلام مرا به ابوذر برسان! شما می‌دانید ابوذر به جرم عشق به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بدترین جا تبعید شد؟! من یک سال که مدینه بودم، ماشین گرفتم و جای تبعیدش را دیدم. قبرش هم همان‌جا بود. قبر پسرش هم بغلش بود. محل تبعید او حدود چهل فرسخ بیرون از مدینه است. آن وقت که من رفتم، آنجا آب و آبادی و گیاه نداشت. ابوذر ۱۴۰۰ سال پیش به آنجا تبعید شده بود. روز آخر عمرش به دخترش گفت: چهار طرف بیابان را بگرد و بین آب، علف خشک و چیز قابل جویدن و خوردن پیدا می‌شود؛ من از تشنگی و گرسنگی می‌میرم! دختر او رفت و برگشت، گفت:



بابا، هیچ چیزی پیدا نمی‌شود. ابوذر می‌توانست به حاکم مدینه، یعنی عثمان اطلاع بدهد که من از علی دست برداشتم، او را به سرعت می‌آوردند و نخست‌وزیر می‌کردند؛ ولی در آن شرایط سنگین تبعید به شام و ربه، اقتداکننده به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعه حضرت ماند.

شیعه بودن شرایط نمی‌خواهد که به قول قرآن، «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ»<sup>۱</sup> الآن که پول دارم، یخچالم پُر و زندگی‌ام سرپاست، بگویم عجب دین خوبی است؛ اما وقتی یک مشکل، ناراحتی، گرانی و سختی پیش بیاید، بگویم این دین، مسجد و محراب و این محرم و صفر هم به درد نمی‌خورد. رها می‌کند و از دین برمی‌گردد. همانا آنهایی که روز خوشی دیندار هستند و روز ناخوشی بی‌دین می‌شوند، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». این دینداری فایده ندارد که چون خوش هستم، دیندار هستم؛ اما چون ناخوش هستم، این دین را نخواستم.

ای ۷۲ نفر کربلا، ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه که در اوج بلا قرار گرفتید و وقتی قطعه قطعه می‌شدید، ابی‌عبدالله (علیه السلام) بالای سرتان می‌آمد، با گریه به امام حسین (علیه السلام) می‌گفتید «أَرْضَيْتُ مِنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» حسین جان، از ما راضی شدی؟ این دین و دینداری است!

«يَا عَلِي! أَنْتَ وَشِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» علی جان! فقط و فقط تو و پیروانت رستگار هستید. امیر و رئیس و شریف ما به توضیح ابن عباس، وقتی شمشیر ابن ملجم فرقش را شکافت و خونس به محراب پاشید، در خون خودش غلتید و زمانی که در تاریکی جلو آمدند، ذکرش این بود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» به پروردگار کعبه که رستگار شدم. این همان خبری بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال به او داده بودند.

### ارزش نگاه به چهره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

یا علی، فدای اسمت! چقدر اسمت نور دارد! چقدر بزرگ هستی که سنی‌ها نوشته‌اند عمر هر وقت او را می‌دید، به او خیره می‌شد؛ با اینکه هیچ ارتباط و مناسبتی با او نداشت،

همین‌طور نگاهش می‌کرد. یکی به او گفت: چه خبر است که این‌قدر علی را نگاه می‌کنی؟ عمر گفت: با دو گوش خودم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ» نگاه کردن به علی بن ابی طالب عبادت است.

### حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حرم الهی

من پیش از ماه رمضان، چهل شب در نجف و کربلا بودم؛ البته بی‌ادبی نکردم و به کاظمین و سامرا هم رفتم. هر وقت وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌شدم، تمام آنچه که مفاتیح در زیارتش نوشته بود، چون خیلی خلوت بود، کنار ضریح می‌خواندم؛ حتی اذن دخول را می‌خواندم. من نمی‌توانستم بایستم و نشسته می‌خواندم. به خدا این زیارت خیلی شگفت‌انگیز است؛ اول اذن دخولش است که زائر می‌خواند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ حَرَمُكَ» خدایا این حرمی که من واردش شده‌ام و زیارت می‌خوانم، این حرم توسست، نه حرم علی بن ابی طالب (علیه السلام). چه کسی این عظمت را دارد؟

شما می‌دانید در این ۱۵۰-۱۶۰ سال اخیر، شیخ انصاری بزرگ‌ترین و قوی‌ترین فقیه و اصولی شیعه بوده است! بزرگان دین ما وقتی اسم او را روی منبر یا در درس (قم و نجف و مشهد) می‌برند، می‌گویند «شیخ اعظم» یک شخصیت بزرگ‌تر از دیگران. دانشمندان درباره‌اش نوشته‌اند «تالی تلو معصوم» است. ایشان روزهایی که در نجف برای زیارت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رفت، این انسان اعظم در آستانه در ورودی با تمام بدن روی خاک می‌افتاد و روبه‌روی ضریح امیرالمؤمنین (علیه السلام) سجده می‌کرد. بعضی از علما به او گفتند که شما چرا این کار را می‌کنی؟ حالا مردم از نجف، ایران و جاهای دیگر می‌آیند و هنگام ورود به حرم، روی این سنگ و دم در به سجده می‌افتند، یک چیزی؛ شما چرا؟ فرمود: مگر من چه کسی هستم؟! اگر حسن و حسین بخواهند وارد این حرم بشوند، آنها هم باید به سجده بیفتند. من چه کسی هستم؟ شما چه می‌دانید امیرالمؤمنین (علیه السلام) کیست!

ای که نه گر کلک تو دادی نظام دفتر ایجاد منظم نبود





## عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلام صدیقۀ کبری (علیه السلام)

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «لَحْمُكَ لَحْمِي وَ دَمُكَ دَمِي»<sup>۱</sup> گوشت تو گوشت من، خون تو خون من و پوست تو پوست من است. اگر می‌خواهید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشناسید، به این قطعه دقت کنید؛ وقتی ابوبکر و عمر در کوچه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند که ما می‌خواهیم به عیادت دختر پیغمبر بیاییم، حضرت فرمودند: من باید به ایشان خبر بدهم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه آمدند. زهرا (علیها السلام) در بستر افتاده بود که دیگر از آن بلند نشد. حضرت فرمودند: دختر پیغمبر، این دو نفر تقاضای عیادت شما را از من کرده‌اند. فکر می‌کنید ایشان چه عکس‌العملی نشان داد؟ اوقاتش تلخ شد و گفت: اینها که در به پهلوی من زدند، طناب به دوش تو انداختند و به مسجد کشیدند، اینهایی که حق تو را در روز روشن غارت کردند و فدک را بردند، در خانه ما را آتش زدند و بچه من را پشت در سقط کردند، غلط کردند که می‌خواهند عیادت بیایند. آیا این‌جوری گفت؟ من متن روایت را می‌خوانم و کم و زیاد نمی‌کنم. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند دختر پیغمبر، اینها می‌خواهند به عیادت بیایند؛ با یک دنیا محبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ»<sup>۲</sup> این خانه خانه توست، به من نمی‌رسد که اجازه بدهم. دختر پیغمبر! تو چه معرفتی به علی (علیه السلام) داشتی؟ حالا این مهم نیست، آنچه در ادامه می‌گوید، شگفتی است! «وَ أَنَا أَمْتُكَ» من کنیز تو هستم. این امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

## دعای پایانی

روز عید قربان بود. خدایا! ابراهیم (علیه السلام) امروز اسماعیل (علیه السلام) را برای قربانی برد و تو نگذاشتی قربانی کند؛ ولی علی (علیه السلام) با کمال رضایت حاضر شد که خودش، فاطمه، محسن، حسن و حسین، ۷۲ یار ابی‌عبدالله و اهل‌بیت (علیهم السلام) قربانی تو بشوند.

۱. اقبال‌الأعمال، ص ۲۹۶.

۲. بحار‌الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰۳.

### امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گنجینه‌ای از فضایل الهی

خدایا! به حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در این روز و عصر شب عید، علی را از ما و زن و بچه‌هایمان نگیر.

خدایا! برای یک چشم به‌هم‌زدن، بین ما و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دنیا و آخرت جدایی نینداز.

خدایا! به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری (علیها السلام)، ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را شیعه واقعی امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار بده.

خدایا! کل اموات ما را امشب اگر در برزخ گرفتارند، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ببخش.

خدایا! امام زمان (علیه السلام) را امشب دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! مشکلات مسلمان‌ها و مخصوصاً شیعه را با فرج او حل کن.



جلسہ یازدهم

شب جمعہ، شب رحمت

و مغفرت



## دعوت پروردگار در شب جمعه از مشکل داران

در کتاب شریف «اصول کافی» نقل شده است که پروردگار عالم شب‌های جمعه چند گروه را دعوت می‌کند، برای اینکه کار آنها را سر و سامان بدهد؛ بیماران، زندانیان، اسیران، گرفتاران و گنهکاران را دعوت می‌کند تا هر گروهی به تناسب وضع خودش، حل مشکلش را از وجود مبارک او بخواهد. خواهند، سؤال‌کننده و گدا نباید از عنایت، لطف، احسان و محبت او ناامید باشد؛ چراکه صریحاً در قرآن می‌فرماید: کسی جز کافران از رحمت خداوند ناامید نیستند که ناامیدی آنها حتی به قیامت هم می‌کشد. رحمت خداوند فراگیر است: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> چیزی در این جهان هستی از رحمت پروردگار بیرون نیست.

### فلسفه مهلت پروردگار به بندگان گنهکار

چرا پروردگار عجله و شتابی در انتقام گرفتن از گنهکاران ندارد؟ مهلت اینان به‌خاطر این است که در این مهلت بیدار و بینا بشوند، به عاقبت کارشان توجه کنند و نهایتاً توبه کنند. یقیناً اگر توبه کنند، خداوند آنها را مورد آمرزش قرار می‌دهد. «این درگاه ما درگاه نومیدی نیست» و نبوده است، از زمان آدم عليه السلام تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا الآن

۱. اعراف: ۱۵۶.



هم سابقه هم ندارد که گنهکاری به حضرت او برگردد، خداوند گناهش را نبخشد و نیامزد. روایت عجیبی نقل شده است؛ در محضر وجود مبارک حضرت رضا (علیه السلام) سخن از جنگ جمل به میان آمد که همه داستان‌ش را می‌دانید و نیازی به تکرار دانسته‌های شما در این زمینه نمی‌بینم. یک نفر در گیرودار بحث با تلخی و عصبانیت گفت: جملی‌ها! خدا اول تا آخرتان را لعنت کند. امام هشتم فرمودند: اول تا آخر لشکر جمل را به چه دلیل لعنت کردی؟ این شخص جوابی نداشت! امام هشتم فرمودند: هر وقت گروهی را لعنت می‌کنی، بگو مگر آنهایی که توبه کردند. این مرد عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله! کشیدن شمشیر و اسلحه به روی امیرالمؤمنین و مولی‌الموحدين (علیه السلام) هم توبه دارد؟ فرمودند: بله توبه دارد. آنهایی که فهمیدند، بیدار شدند و توبه کردند، خدا هم توبه‌شان را پذیرفت.

پذیرش توبه گنهکاران سابقه تاریخی انسانی دارد. مگر پروردگار عالم توبه حرب‌یزید را نپذیرفت؟ آیا گناهش سبک و آسان بود؟ خیر، گناهش خیلی هم سنگین بود؛ اما خدا بنا ندارد که دست رد به سینه تائب بزند و به قول زین‌العابدین (علیه السلام) در «صحیفه سجاده»، روی از گنهکار برگرداند. حال اگر شخصی گناه کرده، جاهل بوده و نفهمیده، اشتباه کرده و دچار قدرت هوای نفس بوده، شکست خورده و اکنون پشیمان شده است؛ چرا و به چه دلیل توبه او را نپذیرد؟ گنهکار بیمار است و پروردگار هم طیب، مگر می‌شود بیماری به مهربان‌ترین طیب مراجعه بکند و طیب بگوید من درمانت نمی‌کنم؟!

### پروردگار، طیب و درمانگر بیماری گناه

کتاب خیلی بالارزشی به نام مجموعه «ورام» داریم که همیشه به درد می‌خورد؛ محرم، صفر، فاطمیه و به‌ویژه ماه رمضان. «ابی‌فراس» از دانشمندان بزرگ شیعه، این مجموعه را خیلی زیبا نظام داده است. با اینکه قرن‌ها از آن گذشته است، هنوز هم کارایی دارد و ارزشمند است. وی این روایت بسیار باحال را در اوایل جلد دوم این مجموعه نقل کرده که گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روی منبر مسجد مدینه است. در آن مسجد هم، آدم گنهکار کم نبودند و پاكان واقعی مسجد انگشت‌شمار بودند. سطح مسجد نزدیک ۱۲۰۰ متر بود و نماز ظهر



و عصر و مغرب و عشاء رسول خدا ﷺ پر می‌شد؛ اما امام هشتم می‌فرمایند: به درخورهای آن جمعیت که مورد توجه خدا بودند، دوازده نفر بودند. کار خیلی از آنها شلوغ و درهم و برهم بود.

در آن جمعیت، رسول خدا ﷺ فرمودند: «يا عِبَادَ اللَّهِ! أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ»<sup>۱</sup> بندگان خدا! شما مثل بیماران می‌مانید که یکی سردرد، یکی روده‌درد، یکی استخوان‌درد و یکی معده‌درد دارد؛ ولی شما بیماری فکری، روحی و قلبی هستید و گنه‌کار هستید. پروردگار جهانیان نیز مانند طیب است. «فَصَلِّحْ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَ تَدْبِيرُهُ بِهِ» مصلحت مریض در نسخه‌ای است که طیب می‌نویسد. «لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ» مصلحت مریض در اشتهاى مریض نیست. اگر مریض را به اشتهايش رها بکنند، می‌خواهد در یخچال را باز کند و همه‌چیز را بخورد. این به مصلحتش نیست که هر کاری را انجام بدهد و هرچه را بخورد؛ چون می‌میرد، بدنش لمس می‌شود یا سخته می‌کند. صلاح بیمار بازیگری، شهوترانی و حرام‌خوری نیست؛ چراکه نابود و هلاک می‌شود.

## قرآن، نسخه درمانی پروردگار

در حقیقت، مصلحت مریض به دست طیبی مثل پروردگار است و نسخه پروردگار هم قرآن است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»<sup>۲</sup> من اگر خودم را به قرآن نشان بدهم و به قرآن بگویم که متکبر هستم، مرا معالجه کن؛ نسخه‌اش روشن است و به من می‌گوید: اگر متکبر هستی، در باند ابلیس قرار داری؛ چون ابلیس «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ»<sup>۳</sup> و چون توبه نکرد، ملعون و رجیم است. اگر توبه کرده بود که خدا قبول می‌کرد. آدم عليه السلام و حوا عليها السلام در یک موضوع

۱. این روایت در «تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۷»، «بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۳» و «عدة الداعی، ص ۳۷» نیز آمده است.

۲. اِسْرَاء: ۸۲.

۳. بقره: ۳۴.

اندکی سرپیچی کردند و ابلیس هم در موضوع احترام به آدم (علیه السلام) سرپیچی کرد؛ ولی آدم و حوا توبه کردند که قبول هم شد. اگر ابلیس هم توبه می‌کرد، یقیناً قبول می‌شد؛ چون خدا مارکی به ابلیس نرسانده بود که ذاتاً کافر است و توبه‌اش هم قبول نمی‌شود.

### توبه آدم (علیه السلام)، باادب‌ترین توبه

توبه‌نامه آدم (علیه السلام) در سوره اعراف آمده که با ادب‌ترین توبه است. آدم (علیه السلام) به پروردگار گفت: «قَالَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي<sup>۱</sup>». امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید که خود این اقرار، توبه است. تواضع و فروتنی کن و به پروردگار بگو که بد بودم و بد کردم، نمک خوردم و نمکدان شکستم. این اقرار خیلی زیباست! آدم (علیه السلام) گفت: خدایا! ما به خودمان ضرر زدیم. ما به هیچ‌کس ظلم نکردیم؛ نه به حیوانی، نه به شخصی، نه به جاندار. ما متجاوز به حقوق دیگران و پایمال‌کننده حق دیگران نبودیم، بلکه به خودمان ظلم کردیم و شکست دادیم. «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اگر ما را مورد غفران و رحمت خودت قرار ندهی، همه سرمایه‌های وجودمان تباه شده است. این دنیای ادب است؛ آنها نگفتند ما را مورد رحمت قرار بده. در کمال ادب گفتند که اگر ما را مورد آمرزش و رحمت خودت قرار ندهی، همه سرمایه‌های وجودمان تباه شده است. «فَتَابَ عَلَيْهِ<sup>۲</sup>» خدا قبولشان کرد، «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» شما توبه می‌کنید، همانا من بسیار توبه‌پذیر و مهربان هستم.

### مهربانی پروردگار در برخورد با گنهکاران

خداوند خیلی مهربان است! اصلاً مهربانی‌اش دیوانه‌کننده است! در روایاتمان داریم؛ جلد ششم و هفتم «بحار الأنوار» را ببینید. وقتی گنهکار وارد محشر می‌شود، خداوند پرونده‌اش را شخصی می‌رساند و به هیچ‌کس نشان نمی‌دهد. مؤمن و خوب بوده، اما ضعیف بوده و

۱. اعراف: ۲۳.

۲. بقره: ۳۷.





لغزش داشته است. زمانی که پرونده را به او می‌دهند، هرچه نگاه می‌کند، می‌بیند یک گناه در این پرونده نیست. به پروردگار عرض می‌کند: این پرونده برای من است؟ خطاب می‌رسد: بله، برای توست. گنهکار می‌گوید: من خودم می‌دانم زمانی که در دنیا بودم، گناہانی داشتم؛ اما اکنون هیچ کدام در پرونده‌ام نیست. خداوند می‌فرماید: آن وقت که گناه می‌کردی، می‌خندیدی و شاد بودی، به تو کاری نداشتیم. الآن که تک و تنها در قیامت آمده‌ای و خیلی می‌ترسی، با تو کار داشته باشیم؟! همه گناهانت را پاک کردم، راحت باش. همچنین در روایت دیگری که این هم از روایات عجیب است، داریم: گنهکاری پیش پیغمبر ﷺ آمد، عجله کرد و به سرعت گفت که چه کار کردم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: بلند شو و از جلوی چشمم دور شو. اینجا نمان که مبادا عذاب خدا بر تو نازل بشود و ما را هم بگیرد. این شخص رفت. چند شبانه‌روز در بیابان‌های مدینه زار زد و گفت: خدایا! من گناه و بدی کردم، اما پیش پیغمبرت رفتم که مشکلم حل بشود، او من را بیرون کرد. من هیچ‌کس را غیر از تو ندارم. تو هم می‌خواهی مرا بیرون کنی و نپذیری؟ من چه کار کنم؟ الآن به چه کسی مراجعه کنم؟ جبرئیل نازل شد. باز کاری به داستانش ندارم که دستور داده شد او را بیاورند، استقبال و احترام بشود. همین بخش را بشنوید که جبرئیل به پیغمبر ﷺ سلام کرد، بعد عرض کرد: خدا می‌فرماید آیا تو این گنهکار را خلق کرده‌ای و نان این گنهکار را می‌دهی؟ حضرت فرمودند: خیر! جبرئیل گفت: پس چرا بیرونش کردی؟

### بنای آفرینش بر رحمت و محبت

این نشانگر توبه‌پذیری بسیار پروردگار است. ما واقعاً برای لمس رحمت پروردگار، چه تکوینی و چه تشریعی چه کار کنیم؟ رحمت تکوینی‌اش که کتاب آفرینش و وجود خودتان است؛ چشم، انگشت‌ها، پوست، اعضا و جوارح شما رحمت‌الله است. اصلاً بنای خلقت بر رحمت و محبت است و این را ثابت هم کرده؛ البته قرآن هم آیاتی دارد. رحمت‌الله در عالم تکوین، یعنی تک‌تک موجودات هستی و ذره‌ذره جهان آفرینش براساس رحمت و محبت است.

فلک جز عشق محرابی ندارد      جهان بی‌خاکِ عشق آبی ندارد  
اگر آسمان عاشق زمین نبود که به زمین باران نمی‌داد، زمین را می‌خواهد که باران می‌دهد.  
غلام عشق شو که اندیشه این است      همه صاحب‌دلان را پیشه این است  
جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی      همه بازی است، الا عشق‌بازی

### تجلی رحمت تشریعی پروردگار در بندگان شایسته

شما کلمه محبت را در قرآن ببینید؛ خدا به چه کسانی اعلام عشق کرده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>۴</sup>. این عشق و محبت است. کل آفرینش جلوه تکوینی رحمت اوست؛ اما جلوه رحمت تشریعی و اخلاقی او را باید در افراد ببینیم و از رحمت افراد به رحمت واسعة الهی پی ببریم. چند قطعه ناب برایتان نقل می‌کنم.

### توبه دو برادر در آخرین لحظات با کلام ابی عبدالله (علیه السلام)

شب جمعه است، اولین قطعه را از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می‌کنم. هیچ‌کس نمانده بود و حضرت تنها، تشنه، گرسنه و ۷۱ داغ دیده‌اند. در آخرین لحظات بر روی زین اسب، روبه‌روی لشکر برای توبه کردن مردم به منبر رفتند. منبرشان هم اثر کرد و دو نفر از خوارج نهروان که جلوی لشکر بودند و صدایش را شنیدند، توبه واقعی کردند. سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث حرف‌های امام را گوش می‌دادند. هر دو برادر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم جنگیده بودند. یک‌مرتبه ابی عبدالله (علیه السلام) فرمودند: ای لشکر! به خیمه‌های من گوش بدهید.

۱. بقره: ۲۲۲.

۲. بقره: ۱۹۵.

۳. توبه: ۴ و ۷.

۴. آل عمران: ۱۵۹.



این دو نزدیک بودند و گوش دادند، دیدند صدای گریه و ناله بلند است. در این نقطه بود که فرمودند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي، هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَعِينُنِي، هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟». این برادر به آن برادر نگاه کرد. هر دو جزء لشکر یزید و جیره خور و حقوق بگیر بودند. یکی از آنها گفت: برادر، صدای غربت حسین علیه السلام را شنیدی؟ گفت: آری شنیدم. گفت: پس چرا معطل هستی؟ گفت: چه کار کنم؟ گفت: دوتایی برگردیم و با این جنایتکاران بجنگیم.

هر دو برگشتند. بین این دو برادر و لشکر جنگ شدیدی شد. هر دو از بس تیر و شمشیر خوردند، از اسب افتادند؛ اما خجالت کشیدند که ابی عبدالله علیه السلام را صدا کنند. گفتند: علی اکبر علیه السلام، قمر بنی هاشم علیه السلام، عون و حبیب صدایش کرده اند، ما چه کسی هستیم؟! یک مرتبه دیدند که ابی عبدالله علیه السلام بالای سر هر دوی آنهاست. این رحمت الله و جلوه ای از رحمت پروردگار است. ما این جلوه ها را ببینیم، آن وقت آن رحمت بی نهایت را لمس می کنیم. دیگر نفسشان به آخر رسیده بود، ابی عبدالله علیه السلام به هر دو فرمودند: خدا از هر دوی شما راضی باشد. هر دو شهید شدند.

من هر وقت به حرم می روم، اسمشان را بالای محل دفنشان، پایین پای ابی عبدالله می خوانم. چهل دفعه خوانده ام، باز هم می خوانم؛ از بس این اسم ها نور و روشنایی دارد. وقتی این دو شهید شدند و عمر سعد این مسئله را دید، به لشکر گفت: هیچ کس نیست که کارش را تمام کند؟ عمر سعد ترسید که ابی عبدالله علیه السلام دوباره حرف بزنند و چهار نفر دیگر توبه کنند؛ خدا هم که توبه را قبول می کند، ولو از نماز صبح تا الآن با ابی عبدالله علیه السلام جنگیده باشی.

### کمک ابی عبدالله علیه السلام به جنگاور مجروح دشمن

برادران و خواهران! راهی ندارد که ما از خدا فرار کنیم. پیش خدا بمانید و با خدا باشید. مرد شجاعی شمشیر کشید و به عمر سعد گفت: من الآن می روم و کارش را تمام می کنم. اسبش را به طرف ابی عبدالله علیه السلام جهاند. امام از روی اسب دیدند که این شخص می خواهد حمله کند و ایشان را بکشد، در مقام دفاع برآمدند. وی با ابی عبدالله علیه السلام درگیر شد. در این

شمشیر زدن، شمشیر ابی‌عبدالله (علیه السلام) به ران پای این دشمن خورد و پا فوری قطع شد. سریع آن پایش را از رکاب خالی کرد و به زمین خورد. ابی‌عبدالله (علیه السلام) پیاده شدند، بالای سرش آمدند و فرمودند: آیا می‌خواهی تو را به خیمه ببرم و بگویم دوایی روی پایت بگذارند و مداوایت بکنند؟ این رحمت‌الله است! آن شخص گفت: قوم و خویش‌های من در لشکر هستند؛ جلوتر برو و صدایشان کن تا بیایند و من را ببرند.

### سخاوت ابی‌عبدالله (علیه السلام) در آخرین وداع

امام برای خداحافظی کامل به خیمه برگشتند. به زینب کبری (علیه السلام) فرمودند: یک ردای یمنی در بغچه لباس‌های من هست که چهارهزار درهم قیمت دارد. آن را برای من بیاور. این خانمی که جهان ادب است، از حضرت نپرسید این ردای قیمتی را الآن که به میدان می‌روی و کشته می‌شوی، برای چی می‌خواهی! خود امام به او فرمودند: خواهرم، اینهایی که به کربلا آمده‌اند، به امیدی آمده‌اند و من نمی‌خواهم بعد از کشته شدنم، پیراهنی که از بدنم می‌برند، به دردشان نخورد. من این را می‌پوشم که این را ببرند و بفروشند، یک گوشه زندگی‌شان را بگیرد. این رحمت‌الله است.

### کلام آخر؛ آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین

تا نریزد خون پاک اصغرش روی زمین  
آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین  
چشم در چشم علی‌اکبرش وقت وداع  
بوسه بر آینه ایزد نما می‌زد حسین  
دید دست علمدارش چو در دریای خون  
بر سر ملک دو عالم پشت پا می‌زد حسین  
خیمه‌های آل طه را چو آتش می‌زدند  
خیمه بر جان و دل اهل ولا می‌زد حسین



سبزپوشان فلک دیدند با فریاد صلح

از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین

امام زمان علیه السلام می‌فرمایند: وقتی زن‌ها، دختران و بچه‌ها به میدان ریختند و کنار گودال رسیدند، دیدند «وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ».

### دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَحْيَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَمِتْنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

خدایا! مشکلات این مملکت را به دست رحمت حل کن.

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله علیه السلام، استان‌های تشنه را سیراب کن.

خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده؛ فرج او را نزدیک کن.

خدایا! شب جمعه است، تمام گذشتگان ما را ببخش و بیامرزش.

خدایا! به حقیقت، مؤمنین و مؤمنات، مسلمین و مسلمات، مرد و زن، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، حاضر و غایب را غریق رحمت فرما.

خدایا! فرج ولی‌ات را برسان.



جلسه دوازدهم

معرفت و محبت، دو

مسئله حیاتی





دو مسئله که برای مؤمن حیاتی است و به دنیا و آخرت او ارتباط دارد، هم در قرآن مجید، هم در روایات و هم در دعاها مطرح است.

### عامل اصلی تهی دستی در دنیا و آخرت

معرفت، سلسله حقایقی است که قرآن ارائه کرده و اگر ما به آنها معرفت نداشته باشیم، در دنیا و آخرت تهی دست خواهیم بود. شما اگر آیات قرآن را ملاحظه کنید، می بینید که به مسئله معرفت، شناخت و دانستن تأکید شده است. حتماً همه شما عزیزان خبر دارید و می دانید که وقتی خداوند مهربان آدم علیه السلام را آفرید، اولین نعمت معنوی عظیمی که بعد از عقل به او عنایت کرد، معرفت بود؛ چنان که در اوایل سوره بقره می خوانید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>۱</sup> اگر او می خواست زندگی در کره زمین را بی معرفت شروع بکند، همه جانبه فقیر و تهی دست بود. در واقع، با سرمایه معرفت، هم می توانست دنیایش را در حد نیاز آن زمان خودش آباد بکند و هم آخرتش را داشته باشد.

### آموختن زمینه های زندگی دنیایی و آخرتی به آدم علیه السلام

اگر به این معرفت نداشت که چگونه رزق خود را فراهم بکند، نیاز بدن به چه نوع خوراکی است و همچنین معرفت به تأمین لباس، منزل و مرکب نداشت، دنیا نداشت. او باید دو

۱. بقره: ۳۱.

حیوان را می‌کشت، پوستش را می‌کند و برای خودش و همسرش لباس می‌کرد. برای سیر کردن شکم خود و همسرش، باید علف شیرین بیابان را می‌خورد و برای مسکن هم باید در غار زندگی می‌کرد. درحالی‌که برخلاف گفتار خارجی‌ها که معلوم نیست گاهی این حرف‌ها را از کجا می‌آورند و می‌گویند انسان اولیه عریان بود، خانه‌اش غار و اسلحه‌اش هم سنگ بود و از آتش هم خبری نداشت. اینها دوره‌ها را به دوران غار، دوران سنگ، دوران آتش و دوران مفرغ تقسیم کرده‌اند؛ اما قرآن مجید این حرف را قبول ندارد. شما در همین سوره مبارکه مائده می‌خوانید که هابیل و قابیل، هر کدام یک قربانی کشتند و در کنار این قربانی، بحث آتش مطرح است. به آدم (علیه السلام) هم یاد داده بودند که خانه، آتش، مرکب و لباس تهیه کند. این علم دنیا یا «عِلْمُ الْأَبْدَانِ»<sup>۱</sup> که در روایات مطرح است.

آدم (علیه السلام) به هدایت جبرئیل (علیه السلام) در همین منطقه‌ای که بعداً مسجدالحرام شد، خانه کعبه را برپا کرد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾. کسی که ساختن بیت را به او یاد می‌دهند، برای خودش هم بلد است که بیت بسازد. غارنشینی یعنی چه؟! همه زمینه‌های زندگی دنیایی را به او یاد دادند، همچنین زمینه‌های زندگی آخرتی را هم به او یاد دادند. در قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَنُؤْتِيَنَّهُم مِّنْهَا جَمِيعًا قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ﴾. هُدًى فَمَنْ يَتَّبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۲</sup> هم علم بدن و هم علم دین به او یاد دادند که این علم را بعد هم به بچه‌هایش انتقال داد.

مطلب جالب اینکه در علم دین، «عِلْمُ آدَمَ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا» می‌گویند پروردگار شخصاً اسمای حسنی خود را به آدم تعلیم داد. اسما هم الفاظ نبود، بلکه حیات بود. اگر الفاظ بود که ملائکه الفاظ را بلد بودند. لذا خدا به ملائکه گفت: اگر راست می‌گویید، از آنچه به آدم

۱. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ»: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۰؛

همان، ج ۳۰، ص ۴۱۵؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲. آل عمران: ۹۶.

۳. بقره: ۳۸.



تعلیم دادم، خبر بدهید. ملائک گفتند: ﴿لَا عَلَّمْنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾<sup>۱</sup> معرفت ما محدود است. معرفتی که خدا به آدم ﷺ داد، فوق معرفت فرشتگان بود.

### شروع تمدن بشری از حضرت آدم ﷺ

شروع این علم و معرفت از آدم ﷺ و معلم آن نیز خود پروردگار بوده است. ما با قرآن مجید می‌گوییم که تقسیم به سه دوره غارنشینی، سنگ و آتش و مفرغ از خیالات شماست. شروع تمدن از یک پیغمبر بوده که آن هم آدم ﷺ است و انبیای بعد را هم به این تمدن اضافه کرده‌اند. خدا درباره حضرت ادریس می‌فرماید: ﴿عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾<sup>۲</sup> نخ‌ریسی، سوزن و خیاطی و دوخت و دوز را به ادریس یاد دادم. درباره ذوالقرنین هم در سوره کهف می‌گوید که سدسازی کرد و یک سد عظیم بین دو کوه ساخت؛ آن هم نه با خاک و گل و خشت و آجر، بلکه گفت برای من فلز مس بیاورید. سپس فلزها را با یک هندسه و نقشه مهمی در کوره آب کرد، روی همدیگر ریخت و سد درست شد. خدا معماری با عظمت را به سلیمان ﷺ یاد داد که یادگارهایش هنوز در فلسطین است. خدا پزشکی خیلی بالا را به مسیح ﷺ یاد داد که در قرآن هم مطرح است.

### تمدن عظیم امروزی، حاصل رواج اسلام

بعد از نبوت پیغمبر ﷺ و با رواج اسلام، این تمدن عظیم امروز متولد شد. انگلستان در چهارصد و پانصد سال پیش بلد نبود که دستشویی چیست! آنها برای قضای حاجت به بیرون خانه می‌آمدند و دم در خانه‌هایشان دستشویی می‌کردند. آنها حتی حمام هم نداشتند. اینها در کتاب‌های خودشان است. این اسلام بود که چنین تمدن عظیمی را ایجاد کرد. البته اگر سقیفه مانع حرکت اسلام نمی‌شد، تمدن الآن صد برابر بود. متأسفانه اهل سقیفه

۱. بقره: ۳۲.

۲. انبیاء: ۸۰.

حرکت اسلام را سد کردند و این تمدنی که می‌بینید، پرتویی از اسلام پیغمبر (علیه السلام) است، نه کل آن.

### چند کتاب در خصوص خدمات پیغمبر (علیه السلام) و اسلام به جهان

اگر برادران روحانی من بخواهند خدمات پیغمبر (علیه السلام) و اسلام را در جهان ببینند، به این چند کتاب مراجعه کنند:

کتاب «خورشید اسلام در اروپا» در سه جلد؛ آن وقت هنوز آمریکا کشف نشده بود. خود آنها این کتاب را نوشته‌اند و جالب اینکه در بخش‌بخش آن، آنچه دانشمندان اسلامی ارائه داده‌اند، ما به نام دانشمندان خودمان ثبت کرده و دزدی کرده‌ایم. من این مطلب را به رئیس دانشگاه «گریگوری» ایتالیا، کنار دیوار واتیکان گفتم؛ گفتم شما چرا این قدر سینه‌تان را سپر می‌کنید؟ من ریشه‌های دانش را از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) برایش گفتم و چند مثال هم زدم. به او گفتم شما گردش زمین را به نام خودتان زده‌اید و می‌گویید گالیله گردش زمین را پیدا کرد. این قرآن و این روایت امام باقر (علیه السلام) که گفته‌اند زمین در گردش است؛ شما در کتاب‌هایتان نوشته‌اید و به خودتان هم چسبانده‌اید که زمین از خورشید جدا شده و زمین شده است و جدیداً هم می‌گویید اشتباه کرده‌ایم، زمین مستقل آفریده شده است. این روایت امام باقر (علیه السلام) در ۱۵۰۰ سال پیش است که می‌گویند زمین مستقل آفریده شده و تکه‌ای از خورشید نیست؛ شما قانون نور را به نام «فرما» جا زده‌اید. این حرف‌های امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ قانون نور و چشم است و همچنین قوانین دیگر امام صادق (علیه السلام) که جابر بن حیان طرطوسی در دوهزار صفحه نوشته است. من کتاب خطی‌اش را در کتابخانه «بریتیش» لندن دیدم. در آخر به او گفتم: شما اروپایی‌ها چرا این قدر بی‌انصاف و دروغ‌گو هستید؟!

در همین کشور لبنان یک مسیحی کتابی در شش جلد قطور نوشته که «تاریخ تمدن اسلام» نام دارد. یک نفر نیز در فرانسه کتابی به نام «تاریخ تمدن اسلام و عرب» نوشته است.



## کارشکنی‌های استعمارگران در سرکوب جوامع اسلامی

متأسفانه بعد از اینکه قدرت نیروی دریایی هلند و انگلستان، همچنین قدرت اسلحه‌سازی بلژیک و فرانسه اوج گرفت، دولت‌های این منطقه اسلامی را ترساندند و همه را نوکر خودشان کردند، رشته‌های دانش را منحصر به اروپا کرده و این منطقه را بی‌سواد نگه داشتند. انگلیس نزدیک دو قرن هند را خورده بود و اجازه هیچ حرکتی به هند نمی‌داد. وقتی گاندی پوزه انگلیس را به خاک مالید و بیرونشان کرد، دانش را در هند رواج داد و هند را به اینجا رساند که هواپیما و لوکوموتیو می‌سازد و انرژی هسته‌ای و پزشکی بالا دارد. تا وقتی انگلیس در آنجا بود، مردم هند فقیر بودند. در زمان قاجاریه، نایب‌السلطنه انگلیس نامه‌ای به سفیر انگلیس نوشته است که من این نامه را دیده‌ام. در نامه نوشته بود: سالی یک لک روپیه، یعنی صد هزار روپیه هندی به تهران حواله می‌دهم که که پول خیلی سنگینی بود. هر سال به من گزارش بده و این پول فقط و فقط باید خرج بی‌سواد نگه‌داشتن ملت ایران بشود. دولت‌های این دو سه قرن هم که دولت‌های پوک و پوچ، ترسو، ضعیف، بدبخت و نوکر بودند. شما تمام اسناد و کتاب‌های زمان قاجاریه، رضاخان و پسرش را بخوانید و ببینید چه بلاهایی در دوپست‌ساله پیش از انقلاب بر سر این ملت آورده‌اند. وقتی آدم صفحه به صفحه هشت جلد کتاب «روابط ایران و انگلیس» را در قرن نوزدهم می‌خواند، می‌خواهد به حال این مملکت خون‌گریه کند که استعمارگران بر ضد ما چه کرده‌اند!

درحالی که قرآن ما بعد از نعمت عقل، اولین نعمتی که می‌گوید خدا به آدم علیه السلام داد، علم و معرفت بود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». سال‌ها سالی صد هزار روپیه خرج این مملکت کردند که مدرسه و معلم در علوم امروزی درست نشود. امیرکبیر دارالفنون را درست کرد که پشت انگلیس را بشکند و دانش را در این مملکت اوج بدهد؛ اما هنوز افتتاح نشده بود که شبی به ناصرالدین‌شاه مشروب دادند و او را مست کردند، حکم قتل امیرکبیر را در حال مستی از او گرفتند و امیر را در حمام فین کاشان کشتند. من این سند را هم دیده‌ام و

دارم که انگلستان نوشته است: اگر امیرکبیر را آن روز به دستور ما نکشته بودند، ایران امروز از صدسال الآن ژاپن جلوتر بود.

این علم است، البته به قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، علم بدن؛ اما علم دین که خدا قرآن فرستاد. قرآن اقیانوس معرفت است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال معرفت پخش کردند. دوازده امام از تبعید، زندان و محصور بودن، اقیانوس دانش پخش کردند. حال اگر زندان و تبعید نبودند، چه چیزی پخش می‌شد!

### محبت، میوه معرفت و شناخت

مسئله دوم، خواندنی نیست و نیازی نیست که آدم کلاس ببیند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: میوه معرفت اول است. اگر آدم مسئله اول را بداند، پدیدآمدن مسئله دوم قهری است. مسئله دوم، محبت است. انسان هیچ‌وقت به مجهول محبت پیدا نمی‌کند. وقتی چیزی برای من نامعلوم است، نمی‌دانم، ندیده‌ام و نفهمیده‌ام، مدام به من بگویند که عاشقش شو! من باید به گل معرفت پیدا بکنم تا عاشق گل بشوم. من باید به یک گوهر معرفت پیدا بکنم تا عاشقش بشوم. من باید به یک عنصر زیبا معرفت پیدا بکنم تا به آن محبت پیدا بکنم. در حقیقت، بدون سفر در عرصه معرفت، اصلاً محبت به وجود نمی‌آید؛ لذا وجود امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «وَالْحُبُّ فَرْغُ الْمَعْرِفَةِ»<sup>۱</sup>. شما اگر عرفان و معرفت پیدا کنی، دانا و آگاه بشوی، در نهایت عاشق می‌شوی.

### ویژگی‌های شیعه با معرفت

این معرفت چه بود که شترچران بیابان یمن به‌خاطر معرفتش به پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، عاشق پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده است! این مرد یمنی تک‌پسر بود. به مادرش می‌گوید به من اجازه بده تا به مدینه بروم، محبوبم را ببینم و برگردم. از یمن تا مدینه هم خیلی راه بوده و مادر به‌خاطر



تک‌پسر بودن، طاقت فراقش را نداشت. به او گفت برو، اما فقط نصفه روز حق داری در مدینه بمانی.

او نیز چون معرفت داشت که اطاعت از مادر واجب است، وقتی به مدینه رسید و دید پیغمبر ﷺ مسافرت است، نصف روز ماند و گفت: اگر پیغمبر ﷺ آمد، سلام مرا به او برسانید و بگویید یک شترچران برای دیدن تو آمد، اما نبودی و رفت. پیغمبر ﷺ سه روز بعد آمدند. رو به یمن کردند، آهی کشیدند و فرمودند: «إِنِّي أَشْمُ رَائِحَةَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» بوی خدا از ناحیه یمن به مشامم می‌رسد. این شیعه است!

آدم بامعرفت چقدر نور و بو دارد! انسان بامعرفت طبق مدارک ما، هم علم و نور دارد، چون علم نور است؛<sup>۱</sup> هم اینکه بو دارد. من پنجاه سال قبل وقتی ۲۳-۲۴ ساله بودم، به خانه یک آدم خیلی معمولی برای ناهار دعوت داشتم. یک کاسب معمولی نزدیک حرم حضرت عبدالعظیم بود. شخصی سر آن سفره بود که قیافه، چشم، حرکات و حرف‌هایش شگفت‌آور بود! من آن وقت در قم طلبه بودم. به آن رفیقم که خانه‌اش در خیابان هفده شهریور، ایستگاه خرابات بود (وسط‌های خیابان هفدهم شهریور، از میدان خراسان به میدان شهدا، آن هم در یک فرعی)، گفتم: پنج‌شنبه که از قم برای دیدن پدر و مادرم به تهران می‌آیم، برای ناهار دعوتش بکنیم که به خانه شما بیاید، من هم بیایم و بعد به خانه پدر و مادرم می‌روم. این خیلی باارزش است! گفتم من این‌جوری می‌بینم و شاید هم درست نبینم. چشم‌ها همیشه درست نمی‌بیند و یک وقت هم اشتباه می‌بیند. به او گفتم: اگر شما را پنج‌شنبه دیگر برای ناهار دعوت بکنیم، تشریف می‌آورید؟ گفت: بله، می‌آیم. من این را در خانه خدا و در محضر حضرت معصومه ﷺ می‌گویم. این حرف‌ها را هم نمی‌زنم که توجه کسی را به خودم جلب بکنم. توجه خدا به آدم جلب باشد، بس است. هشت میلیارد جمعیت کره زمین هم به آدم نگاه نکنند، آدم را رد کنند و قبول نکنند،

۱. «أَلْعَلُّمُ نُورٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»: مصباح‌الشریعه، ص ۱۶؛ منیه‌المیرید، ص ۱۴۸ و ۱۶۷؛ بحار‌الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

اشکالی ندارد. یک نفر آدم را قبول کند و رد نکند، برای دنیا و آخرت آدم بس است؛ آن هم وجود مبارک حضرت حق است. این شخص گفت می‌آیم. دوست من به او گفت: پس آدرس خانه ما را بنویس. گفت نه، نیازی نیست. دوستم گفت: چرا؟ گفت: من پنج‌شنبه در این شهر چند میلیونی تهران می‌آیم و خانه‌ات را با بو کشیدن پیدا می‌کنم؛ چون شیعه علی (علیه السلام) بو دارد. شیعه اگر بوی علی (علیه السلام) و ابی‌عبدالله (علیه السلام) را ندهد که شیعه نیست.

### ائمه اطهار (علیهم السلام)، عاشق بو و روح شیعیان

شیعه هم نور دارد و هم بو. این روایت مهمی است که مجموعه «ورام» نقل می‌کند؛ امام صادق (علیه السلام) می‌گویند: در جوانی روزی با پدرم به مسجد آمدیم. مسجد پر از جمعیت بود، ولی عده محدودی در گوشه‌ای نشسته بودند. پدرم امام باقر (علیه السلام) بالای سرشان آمدند، «وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ» به آنها سلام کردند و فرمودند: «وَاللَّهِ إِنِّي أُحِبُّكُمْ وَ أُحِبُّ رِيحَكُمْ وَ أُحِبُّ أَرْوَاحَكُمْ»<sup>۱</sup> به والله قسم! شیعیان من، من دوست‌تان دارم، بو و روحتان را هم دوست دارم. همچنین در روایت است که هر وقت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خانه حضرت صدیقه مرضیه (علیه السلام) می‌آمدند، او را بغل می‌گرفتند و بو می‌کردند. عایشه گفت: کارهایی که تو می‌کنی، پدرهای دیگر درباره دخترهایشان نمی‌کنند. چه کار می‌کنی؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من بوی بهشت را از فاطمه استشمام می‌کنم.

حالا من بوی خدا می‌دهم یا نمی‌دهم، خودم می‌فهمم؛ من بوی علی (علیه السلام) و ابی‌عبدالله (علیه السلام) می‌دهم؟ خانم‌ها بوی فاطمه (علیه السلام) و زینب (علیه السلام) می‌دهند؟ خودم قاضی هستم. محبت فرع و میوه معرفت است. حالا من می‌خواهم شیعه باشم، باید بدانم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنج حقیقت در حد سعه وجودی خودشان معرفت داشتند و به این پنج حقیقت هم عاشق بودند؛ اگر بخواهم اقتدا بکنم، این است: معرفت و عشق به خدا، معرفت و عشق به قیامت، معرفت و

۱. این روایت در «امالی شیخ طوسی، ص ۷۲۲، ح ۱۵۲۲، مجلس ۶» نیز آمده است.



عشق به قرآن، معرفت و عشق به پیغمبر، معرفت و عشق به عبادت. توضیح این موارد را هم اگر خدا لطف کند، زنده بمانم و کمک کند، فردا شب می‌گویم. هر کدام از اینها را باید دانه‌دانه برایتان در حد لازم توضیح بدهم.

### کلام آخر؛ کرامت ابی‌عبدالله علیه السلام در دوران کودکی

با خانواده‌اش به شام آمدند و شوهرش به تجارت وارد شد. وضع مالی خوبی پیدا کردند. یک روز به کارمندان زنش دستور داد که بهترین غذا را بپزید. خبر دادند غذا پخته شده است، گفت: غذا را بار کنید و با من به خرابه شام بیایید. من شنیده‌ام اسیرانی را به این خرابه آورده‌اند. وقتی وارد شد، دیگ‌های غذا بیرون بود، گفت: می‌خواهم با بزرگ شما صحبت کنم. زینب کبری علیها السلام را به او نشان دادند. به زینب علیها السلام گفت که غذا آورده‌ام، حضرت فرمودند: من نمی‌توانم هیچ‌چیزی از این غذا را قبول کنم. آقا تر از خاندان پیغمبر در عالم نبود. آن زن گفت: این غذا نه زکات است و نه صدقه. من اهل مدینه هستم، چهارپنج ساله بودم که مریض شدم و دیگر قدرت حرکت نداشتم. مادرم خسته شد، به پدرم گفت: این بچه را ببر؛ یا خوب کن و بیاور؛ یا بیرون بگذار.

پدرم مرا بغل گرفت و به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آورد. در زد، علی علیه السلام دم در آمد. پدرم زارزار گریه کرد و گفت: علی جان! با این بچه و مادرش چه کار کنم؟ حضرت سرشان را به داخل خانه برگرداندند و صدا زدند حسین من بیا! آن زمان حسین علیه السلام چهارپنج سال داشت، دم در آمد. امام فرمودند نگاهی به این مریض بینداز و حسین علیه السلام مرا نگاه کرد. حسین جان! محرم نزدیک است؛ یک نگاه به ما بینداز. مردم این مملکت خیلی گرفتارند. مریض هستند و قرض دارند. دچار گرانی و بی‌آبی هستند. حسین علیه السلام نگاهی به من انداخت و من از جا بلند شدم. پدرم مرا سالم به خانه آورد و نذر کرد که هر سال برای سلامتی ابی‌عبدالله علیه السلام غذا بدهد. خانم، این غذا برای سلامتی حسین علیه السلام فاطمه علیهما السلام است، قبول کن. زینب علیها السلام فرمود: دیگر نمی‌خواهد برای سلامتی‌اش غذا بدهید. او را در کربلا

قطعه‌قطعه کردند، سرش را به نیزه زدند و بچه‌هایش را یتیم کردند. اینهایی که در خرابه می‌بینی، زن و بچه حسین علیه السلام و زن و بچه اصحابش هستند که اسیر شده‌اند.



جلسه سیزدهم

بهشت، سودا طاعت

از امیرالمؤمنین علیه السلام



## تواضع و فروتنی در سایه اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

ایام با عظمت غدیر و دهه ولایت امیرمؤمنان علیه السلام است و تا شب عید، پیش از ورود به بحثی که داشتیم، هر شب یکی دو روایت ناب و مهم درباره امیرمؤمنان علیه السلام برایتان قرائت می‌کنم. ابوبصیر راوی شناخته شده‌ای است. وی از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و امام صادق علیه السلام از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که حضرت فرمودند: «طَاعَةُ عَلِيٍّ ذُلٌّ وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرٌ»<sup>۱</sup> اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام زمینه فروتنی، تواضع و خاکساری را در شما به وجود می‌آورد؛ چون خود امیرالمؤمنین علیه السلام همین گونه بودند. حضرت در ۶۳ سال عمرشان، در کمال فروتنی، تواضع، نرمی و خاکساری بودند. در جنگ‌های زمان حکومتشان هم خیلی زحمت کشیدند که جنگی اتفاق نیفتد؛ ولی دشمن نپذیرفت. انسانی نبودند که بگویند من تا حالا به دشمن پشت نکرده‌ام، در شجاعت و شمشیرزنی هم بی‌نظیر هستم، بزخم و بروم. ایشان نماینده پیش سه دشمن فرستادند که آتش جنگ افروخته نشود و کسی هم کشته نشود؛ اما دشمن لجباز متکبر بی‌دین و شیطان پرست قبول نکرد و گفت من جنگ می‌کنم. در این حال، امیرالمؤمنین علیه السلام باید چه کار می‌کردند؟ آیا باید با یارانشان می‌نشستند که آنها بیایند و بکشند؟! به حکم خدا واجب بود که دفاع کنند. جنگشان هم جنگ شخصی و خودنمایی نبود، بلکه فی سبیل الله و برای خدا بود. پیش از



۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۴۹؛ الوافی، ج ۳، ص ۷۳۵؛ اصول کافی، ج ۸، ص ۱۶۶.

اینکه وارد صفین بشوند، معاویه آب را بست و مصمم بود که لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشنه بماند و نابود بشود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به وسیله حضرت حسین (علیه السلام) آب را باز کردند، بعد نماینده‌ای در لشکر معاویه فرستادند و گفتند هرچه آب می‌خواهید، ببرید. علی است! ایمان، حق و حقیقت است. کینه شخصی ندارد و مقابله به مثل هم ندارد. دشمن آب را به روی من بست، من نمی‌بندم. در جنگ، بعضی از مردم به به طرف مقابل فحش دادند، امام فرمودند: سکوت کنید، ما اهل فحش نیستیم. همه ادب در ایشان تجلی داشت. کسی که واقعاً مطیع امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشود، یا اخلاق او را پیدا می‌کند یا به خودش انتقال می‌دهد. وقتی می‌بیند مقتدایش در کمال تواضع، فروتنی، مهر و محبت بوده، می‌گوید حال که من از این وجود مقدس اطاعت می‌کنم، من نیز باید رنگ او را بگیرم؛ وگرنه اطاعت نیست. در حقیقت، اطاعت کردن برای رنگ گرفتن است. بازی که نیست! اطاعت کند و در حد ظرفیت، توان و طاقت خودش علی‌وار بشود، نه علی!

### مالک‌اشتر، نمونه‌ای از مطیعان واقعی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

آنهایی که مطیع واقعی حضرت بودند، این‌گونه بودند. شما حتماً داستان‌های یارانش را در تواضع و فروتنی شنیده‌اید که به نظر ما عجیب می‌آید، اما عجیب نیست. یک نمونه‌اش مالک‌اشتر است که واقعاً هم‌وردی در تمام لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دشمن نداشت و تک بود. اگر منافقین اوضاع را به هم نریخته بودند، مالک یقیناً ریشه معاویه و عمروعاص و شامیان را کنده بود. متأسفانه منافقین لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هم‌دستان با معاویه، پولکی‌ها و دلاری‌ها، یک‌مرتبه عربده کشیدند و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: مالک را برگردان! جنگ به نفع دین، قرآن، پیغمبر و ولایت تمام می‌شد؛ اما آنها گفتند: اگر او را برنگردانی، همین الآن خودت را می‌کشیم.

جنگ به پیروزی دشمن و شکست یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمام شد. روزی این مرد شجاع متهور مؤمن و ورزیده معروف و مشهور در بازار کوفه می‌رفت، کسی که او را نمی‌شناخت،



مقداری گل سبزی را در گردن مالک انداخت؛ تنها برای اینکه مالک برای رد این گل‌ها بالا و پایین ببرد و او بخندد. به‌راستی اگر یک نفر را شناسی، باید این حرکت بیجا را بکنی؟! مالک هیچ حرکتی نکرد، نگاه هم نکرد؛ حتی سؤال هم نکرد که چه کسی این کار را کرد! مالک رفت. یکی از بازاریان که مالک را می‌شناخت، به او گفت: تو فهمیدی که او چه کسی بود؟ گفت: نه، چه کسی بود؟ من می‌خواستم یک نفر را دست بیندازم و بخندم. بازاری گفت: او مالک‌اشتر بود. به قول لات‌های قدیم تهران، برق از چشم‌هایش پرید و گفت: اگر مالک برگردد و با من درگیر بشود که تکه‌بزرگم گوشم است. به‌دنبال مالک دوید و از همه سؤال کرد که مالک را ندیده‌اید؟! همین‌طور پرسید تا به مسجد کوفه رسید. به او گفتند که مالک به مسجد رفت. وقتی وارد مسجد شد، دید در حال تشهد نماز است. سلام نمازش را که داد، جلو آمد و گفت: من همان فرد بی‌ادب بی‌تربیت بودم. مالک گفت: مشکلی ندارد! اصلاً برای چه به‌دنبال من آمدی؟ من به نیت تو به مسجد آمدم و این دو رکعت نماز را خواندم که خدا تو را ببخشد.

آیا ما نیز این‌گونه هستیم؟ کسی که مطیع واقعی حضرت بشود، «طَاعَةُ عَلِيٍّ دُلٌّ» زمینه‌ساز فروتنی و تواضع است. آن‌وقت انسانی می‌شود که نسبت به پروردگار، قرآن، پیغمبر (ص)، امیرمؤمنان (ع) و ائمه طاهرين (ع) فروتن می‌شود. این اثر اطاعت از امیرالمؤمنین (ع) است. خیلی مسئله است اگر آدم دقت کند که پیغمبر (ص) چه فرموده‌اند!

### کفر، حاصل سرکشی و نافرمانی نسبت به امیرالمؤمنین (ع)

«وَمَعْصِيَتُهُ كُفْرٌ» سرکشی نسبت به امیرالمؤمنین (ع) و نافرمانی از ایشان هم کفر است؛ یعنی پرده‌پوشی نسبت به حق. کسی که نافرمان از امیرالمؤمنین (ع) است، اخلاقاً پرده‌پوش، بی‌انصاف، بی‌عدالت، ناحق‌گو و چشم‌چران می‌شود. وقتی جدای از امیرالمؤمنین (ع) زندگی کند، خیلی از رذایل در او به‌وجود می‌آید. کسی هم که مقتدایش امیرالمؤمنین (ع) نباشد، فکر می‌کنید مقتدایش کیست؟ معلوم است؛ یا یک منافق است یا یک بی‌دین یا یک عرق‌خور است یا یک رباخور یا یک شیطان‌صفت. وقتی جای امیرالمؤمنین (ع) در زندگی من خالی

باشد، یک بیگانه از خدا آن جا را پر می‌کند. مرحوم ملا احمد نراقی چقدر زیبا می‌فرماید! این عالم و فقیه و عارف کم‌نظیر، دو دیوان دارد: یک دیوان غزلیات دارد که چاپ هم شده است؛ یک دیوان شعر هم به نام «طاقدیس» دارد. چقدر نکته در این دیوان طاقدیسش دارد! شعری در این دیوان درباره خودش دارد که با پروردگار مناجات می‌کند و می‌گوید:

من غلط کردم در اول بی‌شمار      اهرمن را راه دادم در حصار

من ابتدای زندگی و جوانی‌ام، در گیرودار برنامه‌هایم اشتباهم زیاد بوده است. یک اشتباهم این بوده که در باطنم، دلم و جانم را به روی شیطان باز گذاشتم و راهش دادم. چقدر هم از او پذیرایی‌اش کردم! هر روز ده بار به من گفت دروغ بگو، دروغ گفتم؛ غیبت کن، غیبت کردم؛ قدم ناحق بردار، قدم ناحق برداشتم؛ امضای باطل زیر نامه بزن، امضای باطل زدم؛ از این آقا در اداره خوشت نیامد، پرونده‌اش را قاتی کن که بیرونش کنند یا تعلیقش کنند. از این کارهای به ناحق خیلی زیاد صورت می‌گیرد! اینها پذیرایی از شیطان است!

من غلط کردم در اول بی‌شمار      اهرمن را راه دادم در حصار

حالا که ضرر کرده‌ام و فهمیده‌ام چقدر بد شد، می‌گوید: مولای من!

یک نظر در کار این ویرانه کن      دشمن خود را برون ز این خانه کن

### پروردگار، خریدار اهل ایمان در روز قیامت

خدا لازم نیست ده‌تا نظر به آدم بیندازد و دنیا و آخرت آدم را با یک نظر آباد می‌کند. وقتی شیطان در باطن آدم بیاید، باطن او خراب و آلوده می‌شود؛ مثل آب گندیده و خاکشیرگرفته، آب بوگرفته و تغییر رنگ پیدا کرده می‌شود. این باطن ارزشی ندارد که انسان در قیامت به پروردگار ارائه کند و بگوید بخر! مگر خدا بُنجل خر است؟! خدا در قرآن اعلام کرده و فرموده است: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> باطن درست بیاور! بنجل نیاور! بازار قیامت نه جای خریدن میوه کال است که نودسالگی وارد قیامت بشوی؛ اما هنوز بچه سه‌ساله باشی که فقط شکم و بدن بزرگ کرده‌ای. ما در آنجا





میوه کال نمی خریم! انسان وارد قیامت شو، نه بچه هشتاد یا نودساله که هنوز روح، عقل و باطن، سه چهار ساله و مثل قبل از تکلیف است.

میوه کال در بازار قیامت نمی خردند، چون نور و ارزش ندارد. باطن آلوده هم نمی خردند. خدا در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾<sup>۱</sup> چقدر آیه زیبایی است! یقیناً من خدا خریدار هستم و می خرم. قیامت من بازار است و من هم مشتری، انسان هم فروشنده؛ خوب هم می خرم. در حقیقت، هیچ کسی جنس انسان را به قیمت خدا نمی خرد. حال از چه کسانی می خرد؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ از شما اهل خدا و قرآن، اهل پیغمبر و امامت، اهل دین، اهل گریه و عبادت می خرم.

حال چه چیزی می خرد؟ «أَنْفُسُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ» هم خودتان و هم پولتان را می خرم. پولی که برای ساخت درمانگاه، مسجد، مدرسه و حوزه ساختی، کتاب دینی چاپ کردی، یتیم بزرگ کردی، به همسایهات رسیدی و بدهی آن که توان پرداخت بدهی اش را نداشت، پرداخت کردی. همه این پول ها را می خرم. تو حالا یک میلیون، پنج میلیون یا ده میلیون یا یک میلیارد برای ساختن یک درمانگاه داده ای؛ اما من پولت و خودت را چقدر می خرم؟ ظاهرت چقد رمی ارزد؟ اگر تو را بکشند، هزار مثقال طلا دیهات می شود. ظاهرت بیشتر از این نمی ارزد! تازه اگر بدنت را تجزیه و تحلیل بکنند؛ هفت تا صابون از چربی های بدنت درمی آید، هفت تا میخ ته کفش از آهن بدنت درمی آید، یک سطل آب از گوگرد بدنت درمی آید که بتوانند لانه یک مرغ را بشورند. چیزی بیشتر از این در نمی آید!

این مجموعه ای هم که از تجزیه بدنت به دست می آید، اگر الآن به بازار ببرند، صد تومان هم نمی شود؛ ولی اگر بنا باشد که من خودت و مالت را بخرم، «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» جان خودت، خودیت خودت، هویتت و مالت را می خرم، ثمنش هم بهشت است. ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»<sup>۲</sup>

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. ابراهیم: ۲۳.

## بهشت، سود اطاعت از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

برادران و خواهران! اطاعت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهشت‌ساز است. طبق روایات، هشت در بهشت را باز و هفت در جهنم را در همین دنیا قفل می‌کند. اگر مطیع احکام، اوامر، عبادات و اخلاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشی، همین جا هشت در بهشت تا روز مرگت به روی تو باز می‌شود. در قیامت هم به تو می‌گویند: «أَدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ»<sup>۱</sup> از هر دری که دلت می‌خواهد، وارد شو؛ ما برای تو تعیین نمی‌کنیم که از کدام در بهشت وارد بشوی. این سود اطاعت از امیرمؤمنان (علیه السلام) است.

نافرمانی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم می‌دانید که چه کار می‌کند! امیرالمؤمنین (علیه السلام) آهن دستشان بود و عمرو بن عبدود را با یک ضربه زدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۲</sup> چون علی (علیه السلام) مطیع خدا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن بودند. درحالی‌که همان آهنی که دست علی (علیه السلام) در جنگ خندق بود، دو جور آهن نبود و هر دو برای یک معدن بود؛ آن آهن وقتی به دست یک بدبخت بیچاره پست بود و او هم فقط یک ضربت زد، به کجا زد؟ به فرق امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت زد و او را شهید کرد. او هم آهن داشت، علی (علیه السلام) هم آهن داشت؛ اما علی (علیه السلام) مطیع بود، او عاصی بود.

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از نماز مغرب و عشا می‌خواستند از سر بازار کوفه بروند (فدایشان بشوم! من لیاقت این را ندارم که فدای علی بشوم؛ باید بگویم فدای قنبر علی بشوم. البته فکر می‌کنم که این هم اضافه می‌گویم)، قصاب صدایشان کرد. سلطان مملکت، حاکم، ولی، مقتدا و رهبر بود و کشورش هم ده برابر کشور فعلی ایران بود! وقتی قصاب گفت یا علی، امام این قدر متواضع و فروتن بودند که ایستادند. قصاب گفت: مقداری گوشت مانده که

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۹۷؛ مصباح کفعمی، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳،

گوشت خوبی هم است، با خودت ببر. پادشاه و سلطان مملکت، ولی الله الاعظم فرمودند: من پول این گوشت تو را ندارم. به راستی چرا نداشتند؟ چون حضرت پاک‌ترین دست را داشتند. دست علی در بیت‌المال و وزارت دارایی نبود. نافرمانی از علی (ع) دزد و اختلاس‌چی است و مال یک مملکت را در روز روشن می‌خواند. نافرمانی از علی (ع) مدیریت درستی ندارد که مشکلات ایجاد می‌شود و نمی‌گویند من بلد نیستم، مرا سرکار نگذارید.

پس علی (ع) چطور در کوفه زندگی می‌کردند؟ تعدادی درخت خرما در مدینه کاشته بود و به کارگرها سپرده بود که وقتی خرماها در تابستان رسید، آن را بفروشید و پولش را به کوفه بفرستید. هر سال می‌دید چقدر است و سالش را با آن پول تنظیم می‌کرد؛ بتوانم برای خودم و خانواده‌ام لباس، دوغ، نان و سرکه، نان جو و... بخرم. زندگی‌شان را با آن پول نظام می‌دادند.

وقتی حضرت گفتند پول ندارم، قصاب گفت: علی جان، فدایت بشوم! من نگفتم که پول گوشت را بده؛ نسیه ببر. حضرت فرمودند: من به تو قول نسیه بدهم و بگویم مثلاً بیست روز دیگر پولت را می‌دهم؛ هر روز که از در مغازه‌ات رد می‌شوم، تقویم را نگاه می‌کنی که ببینی بیست روز دیگر چه موقع است. اگر هم دیر بشود، معرکه راه می‌اندازی. به تو قول نسیه نمی‌دهم، اما شکم با من خیلی رفیق است و به او قول نسیه می‌دهم. همین الآن به شکم می‌گویم: شکم! هر وقت گوشت گیرم آمد، به تو می‌دهم؛ اگر هم گیرم نیامد، عمری با همدیگر ساخته‌ایم. شکم من نه تقویم نگاه می‌کند، نه داد می‌کشد و نه به این و آن می‌گوید. نه نمی‌خواهم!

من یک روایت دیگر هم از «تفسیر علی بن ابراهیم» برای امشب آماده کرده بودم که روایت معرکه‌ای است. دلم هم می‌خواست آن پنج مسئله عشق و محبت امیرالمؤمنین (ع) را توضیح بدهم، اما نرسیدم.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر که از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

الآن در این هشت‌میلیارد جمعیت، مثل علی (ع) در اخلاق، رفتار و کردار، تنها چند نفر پیدا می‌شود.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست      منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست  
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش      آتش طور کجا، وعده دیدار کجاست  
شما می‌بینید که الآن روز جهان هم خیلی تاریک است!  
هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد  
در خرابات بگویند که هوشیار کجاست  
عقل دیوانه شد، آن سلسله مشکین کو  
دل ز ما گوشه گرفت، ابروی دلدار کجاست  
حافظ! از باد خزان در چمن دهر مرنج  
فکر معقول بفرما، گل بی‌خار کجاست

### کلام آخر؛ غم مخور ای آخرین سرباز من

در این دو سه شب باقی‌مانده از این مجلس نورانی، از دو علی ذکر مصیبت کنم: یکی روی دست ابی‌عبدالله (علیه السلام) و یکی بغل ابی‌عبدالله (علیه السلام). ابی‌عبدالله (علیه السلام) انگار با آن بچه که روی دستشان است، در باطن حرف می‌زنند:

|                                                                      |                              |
|----------------------------------------------------------------------|------------------------------|
| ای یگانه کودک یکتاپرست                                               | ای به طفلی مست صهبای الست    |
| گرچه شیر مادرت خشکیده است                                            | شیر رحمت از لب جوشیده است    |
| غم مخور ای بهترین هم‌راز من                                          | غم مخور ای آخرین سرباز من    |
| غم مخور ای کودک خاموش من                                             | قتلگاهت می‌شود آغوش من       |
| غم مخور ای کودک دُردی کشم                                            | من خودم تیر از گلویت می‌کشم  |
| مخفی از چشم زنان دل‌پریش                                             | می‌کنم قبر تو را با دست خویش |
| وقتی حضرت بچه را دفن می‌کردند، صدای مادر بلند شد که می‌گفت: حسین من! |                              |
| مچین خشت لحد تا من بیایم                                             | تماشای رخ اصغر نمایم         |



## دعای پایانی

خدایا! آنچه به خوبان عالم عنایت کرده‌ای، به ما و زن و بچه‌ها، نسل ما و مردم این مملکت عنایت فرما.

خدایا! این کشور را بیش از این، مخصوصاً استان‌های مشکل‌دار را از ریزش باران رحمت محروم نکن.

خدایا! با دست لطف و احسان و کرم‌ت به هر شکلی که در اختیار خودت است، مشکلات این مردم را حل کن.

خدایا! صبر مردم را حفظ فرما.

خدایا! گذشتگان همه ما را غریق رحمت فرما.

خدایا! شهدای از زمان آدم (ع) تا الآن را با حسینت محشور کن.

خدایا! تمام کسانی که برای دینت تا الآن زحمت کشیده‌اند، به‌ویژه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را غرق رحمت خاصه‌ات بگردان.

ای خدا! به زینب کبری (ع)، فرج ولی‌الله‌الاعظم امام زمان (ع) را برسان و همه ما را مشمول دعا‌های آن بزرگوار قرار بده.



جلسہ چہار دہم

زندگی پر از نور در پر تو

کلام امام





## امام‌شناسی، از واجبات دین

شب ولادت امام دهم، حضرت هادی علیه السلام است. امام هشتم بنا به نقل کتاب شریف «اصوف کافی»، باب «الاضطرار الی الحجه»، روایت بی‌نظیری درباره‌ی شناساندن امامت و امام دارند؛ اینکه امامت چه جایگاهی است و چه کسی لیاقت قرارگرفتن در این جایگاه را دارد، آن هم از طرف پروردگار. دنبال آن روایت بی‌نظیر، امام هادی علیه السلام ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام را ضمن یک زیارت به نام «زیارت جامعه‌ی کبیره»، به‌طور کامل و جامع، بی‌کم‌وکاست، بی‌نقص و عیب، معرفی کرده است.

در واقع، هیچ نیازی نیست که انسان برای شناختن ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام، یعنی اوصاف، شخصیت و هویتشان، کتاب‌های فراوانی بخواند. اگر در همین زیارت جامعه‌ی کبیره دقت کند؛ چنانچه خودش بتواند مفاهیم آسمانی این زیارت را به‌دست بیاورد، خودش این کار را بکند؛ اما چنانچه نمی‌تواند، در این زیارت که شناسنامه‌ی ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام است، شرح زیادی به فارسی و عربی نوشته شده است. اگر عربی بلد نیست، یک شرح فارسی روان بخرد و بخواند تا امام‌شناس واقعی بشود. حیف است که آدم شصت‌هفتاد سال در این دنیا زندگی کند و امام‌شناس نشود. امام‌شناسی هم جزء واجبات دین است؛ چون اگر انسان امام را نشناسد، دین را نمی‌شناسد.

## کلام امام، ازبین برنده تاریکی

دین به وسیله امام بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) توضیح داده شده است و امامان ما هم در دنیا بی نظیر هستند؛ در علم، عمل، اخلاق، روش و برخورد با مردم. حضرت هادی (علیه السلام) تمام آن را به صورت جامع بیان کرده‌اند که من چند جمله از این زیارت بسیار با عظمت را برایتان توضیح می‌دهم. در بخشی از آن، حضرت هادی (علیه السلام) خطاب به ائمه طاهرين (علیهم السلام) می‌فرمایند: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». نور یعنی چه؟ نور یعنی ازبین برنده تاریکی. این کار نور است. ما خودمان شب را در تاریکی به سر نمی‌بریم و اول غروب چراغ روشن می‌کنیم که اتاق نور داشته باشد. در سایه نور است که انسان آنچه که باید در اتاق تشخیص بدهد، تشخیص می‌دهد؛ سفره، غذا، گل‌های قالی و افراد. اگر اتاق تاریک محض باشد، نمی‌توان هیچ چیزی را تشخیص داد.

ما بدون کلام امام که تاریکی عقل، روح، فکر و فرهنگ‌های ابلیسی را برای ما روشن می‌کند، نمی‌توانیم آدم تشخیص دهنده‌ای در این تاریکی‌ها باشیم. لذا هر کسی، چه عالم و عامی، چه پیر و جوان، با امام زندگی نکرده و نمی‌کند، گمراه شده است. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ائمه طاهرين (علیهم السلام) و قرآن می‌فرمایند: اگر با اینها باشید، «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یعنی گمراهی بدون قرآن و امام، حتمی است.

## دوزخ، عاقبت ماندن در گمراهی

عاقبت این گمراهی چیست؟ چیزی جز دوزخ نیست. آیات قرآن مجید را بخوانید، می‌گویید سه طایفه حتماً در دوزخ هستند: کافران، مشرکان و منافقان. مؤمنین گنهکار اهل دوزخ نیستند؛ آنها هم در دنیا به خاطر ایمانشان توبه می‌کنند و هم در قیامت مورد آمرزش و رحمت هستند. شیخ صدوق یک روایت بسیار خواندنی در اول کتاب «توحید» خود نقل می‌کند که مفصل و بیشتر از یک صفحه است. پروردگار عالم سوگند یاد می‌کند که به عزتم سوگند، موحد را در قیامت به جهنم نمی‌برم. این در حالی است که همه موحدان معصوم نیستند و بالاخره لغزش و گناه دارند که در دنیا جبران می‌کنند؛ اما اگر جبران





نکردند، خدا در وقت مرگ برایشان جبران می‌کند و چنانچه هنگام مرگ جبران نکرد، در برزخ جبران می‌کند.

## زندگی روشن و پر از نور در پرتو سخنان امام

مگر می‌توان بدون امام، یک زندگی پاک و درست داشت؟ در تاریکی نمی‌توان زندگی سالمی داشت. آدم در تاریکی تشخیص نمی‌دهد که چه کسی دشمن و چه کسی دوست است، چه کسی ضربه می‌زند و چه کسی سود می‌رساند، چه کسی در بهشت را باز می‌کند و چه کسی در جهنم را می‌بندد. لذا امام هادی علیه السلام می‌فرمایند: سخن شما ائمه نور است و اگر کسی در پرتو فرمایشات شما زندگی کند، در روشنایی زندگی می‌کند. در واقع، چنین شخصی ابلیس را از حق، فرعون را از موسی علیه السلام، نمرود را از ابراهیم علیه السلام و ابولهب را از پیغمبر صلی الله علیه و آله تشخیص می‌دهد؛ اما اگر در کنار این نور نباشد، به دنبال فرعون است و هیچ وقت به دنبال موسی نمی‌آید.

## تابش نور کلام موسی علیه السلام بر قلب آسیه علیه السلام

حضرت آسیه، همسر فرعون و ملکه مملکت، موسایی، موحد و خدایی شد، اهل سعادت دنیا و آخرت شد؛ چون به حرف‌های موسی بن عمران علیه السلام گوش داد، فکر کرد و پذیرفت، آنگاه مؤمن شد. حتی او را تهدیدش کردند، چنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأَوْتَادِ﴾<sup>۱</sup> به او گفتند اگر از موسی و خدای موسی دست‌برنداری، دو دست و دو پایت را با میخ طویل به زمین می‌دوزیم و یک سنگ چندصد کیلویی هم روی بدنت می‌اندازیم تا با خاک یکی بشود. آسیه قبول کرد که او را به چهارمیخ بکشند، آن سنگ چندصد کیلویی را روی او بیندازند و با خاک یکی کنند؛ ولی از حق شناخته‌شده دست بردارد.



این نور است که بر همسر فرعون تابید و از ملکه مملکت به شهید راه الهی شد. قرآن مطلبی درباره او دارد که نشانگر شخصیتش است: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»<sup>۱</sup> ما برای تمام اهل ایمان، چه مرد و چه زن، زن فرعون را تا قیامت سرمشق و الگو و اسوه معرفی می‌کنیم. آیا این مقام کمی است؟ چند هزار سال قبل، یک زن مشرک و بت‌پرست در پرتو نور سخنان موسی بن عمران (علیه السلام)، حق را از باطل ببیند و بفهمد، در حد عالی ایمان قرار بگیرد و پروردگار بگوید که من تو را الگوی «لِلَّذِينَ آمَنُوا» تا قیامت قرار می‌دهم. هر مرد و زنی که می‌خواهد مؤمن بشود، زندگی تو را ببیند و مؤمن بشود. ما وقتی سه شب احیا (اگر چهارصد میلیون نفر احیا بگیرند یا کمتر) در تاریکی با چشم گریان به پروردگار می‌گوییم: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَّخْتَهُ فِيهِ»؛ یکی از مؤمن‌هایی که خدا او را در قرآن ستایش کرده و ما چندصد میلیون خدا را در شب احیا به او قسم می‌دهیم، آسیه است. این مقام کمی نیست! این برای استفاده کردن از نور دهان و کلام موسی (علیه السلام) است.

## نور کلام امام از نور پروردگار

حدود شانزده هزار روایت از ائمه طاهرين (علیهم السلام) با سند در کتاب «اصول کافی»، «فروع کافی» و «روضه کافی» نقل شده؛ یعنی شانزده هزار چراغ راهنما نقل شده است. شانزده هزار روایت کم نیست! هر «قال النبی»، هر «قال الفاطمه»، هر «قال امیرالمؤمنین» و هر «قال الهادی» یک نور است. برادران و خواهران! ما چقدر برای این نور ارزش قائل هستیم؟ تا حالا چقدر به این نور دل داده‌ایم؟ این نور نور آدمیزاد نیست، بلکه نورالله است که از دهان این چهارده نفر طلوع کرده است. اگر من خودم را در معرض این نور قرار بدهم، خدا می‌داند که چه می‌شوم! چه بسا اگر گوش بدهم و بپذیرم، البته فکر هم نکنم و بعد عمل نکنم، خیلی آدم والایی می‌شوم.





## حقیقت معنایی کلام نور

من یادم نیست در کدام یک از کتاب‌هایم نوشته‌ام؛ عیسی بن مریم علیه السلام همسر نداشت، خوش قیافه و خوش هیكل هم بود و خدا در ۳۳ سالگی از دست یهود نجاتش داد که او را نکشند. یک روز مسیح علیه السلام با آن قیافه خوشگل و اندام زیبا از منزل زن بدکاره‌ای بیرون آمد که اتفاقی یک نفر او را دید. مسیح علیه السلام او را صدا کرد.

آدم از زبان‌ها می‌ترسد، حتی انبیا نیز از زبان مردم می‌ترسیدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه به عمه‌شان صفیه برخوردند. عمه هم برادرزاده‌اش را خیلی دوست دارد و سلام می‌کند، فدایت بشوم و قربانت قیافه‌ات بروم؛ این حرف عمه‌هاست. این عمه هم با پیغمبر صلی الله علیه و آله خوش و بش کرد. در کوچه هم هیچ کس نبود. یک نفر آمد و رد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله صدایش کردند و فرمودند: خانمی که با من حرف می‌زند، عمه من است. این سخن یعنی در کوچه و بازار مدینه نگویی که با یک زن غریبه خوش و بش می‌کرد!

## سفارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر مراقبت از زبان

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: بیشتر مردم در قیامت به خاطر زبان و شهوت جنسی به جهنم می‌روند. حضرت نمی‌گویند از گناهان دیگر به جهنم می‌روند، بلکه می‌فرمایند از زبان و شهوت جنسی به جهنم می‌رود. روزی یک عرب بیابانی که سواد هم نداشت، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: من کار دیگری غیر از نماز و روزه واجب نمی‌کنم؛ چون پول مکه و بدن رفتن به جهاد را ندارم، گندم و جو و شتر هم برای زکات ندارم. من از دین تو، خدا و نماز و روزه قبول دارم؛ جای من در قیامت کجاست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله دو انگشتشان را به هم چسباندند و فرمودند: جای تو در قیامت بغل دست من است؛ ولی به شرطی که زبان، شکم و شهوت جنسی‌ات را از حرام نگه داری.

## دروغ، ریشه مشکلات جامعه

متأسفانه این زبان هم در دنیا اقیانوس وار جنایت می‌کند. دروغ، غیبت و گفتن حرف‌های بیهوده خیلی رواج دارد! من وقتی بچه بودم، یک مجله مذهبی چاپ می‌شد که هر هفته



یک مسابقه می‌گذاشت و بیست تومان هم جایزه می‌داد. آن وقت با بیست تومان می‌شد دوسه روز زندگی کرد. در مسابقاتش هم می‌نوشت که آزاد هستید اگر به مسائل اسلامی ایراد دارید، بنویسید؛ ما جواب می‌دهیم. آدم ظریفی مقاله‌ای نوشت و گفت: من به حکم خدا در این آیه قرآن، «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»<sup>۱</sup> دست زن و مرد دزد را قطع کنید، ایراد و اشکال دارم. هفته بعد برای او نوشتند که ایرادت را هم به این حکم بنویس، او نیز نوشته بود: اگر این آیه عمل بشود، کل مردم مملکت برای رواج حرام‌خوری یک دست می‌شوند! همچنین در همان مجله مسابقه‌ای برگزار شد که گفته بود ریشه مشکلات مملکت چیست؟ یک طلبه از قم در این مسابقه برنده شد؛ وی چهارده صیغه فعل «کذب، کذبا، کذبوا، کذبت، کذبتا، کذبین» را صرف کرده و برای مجله فرستاده بود. «دروغ گفت»، «آن دو دروغ گفتند»، «آن جمعیت دروغ گفتند»، «تو دروغ گفتی»، «شما دوتا دروغ گفتید»، «شما جمعیت دروغ گفتید»، «آن زن دروغ گفت»، «آن دو زن دروغ گفتند»، «آن جمع زنان دروغ گفتند»، «تو یک زن دروغ گفتی»، «شما دو زن دروغ گفتید»، «شما جمع زنان دروغ گفتید»، «من دروغ گفتم»، «ما دروغ گفتیم»، «شما دروغ گفتید». وعده دروغ، حرف دروغ، کلاهبرداری با دروغ و زبان‌بازی، همه ریشه مشکلات جامعه‌اند.

### اثر کلام مسیح (علیه السلام) بر زن بدکاره

عیسی (علیه السلام) آن شخص را صدا کرد و گفت: تو دیدی که من از کجا بیرون آمدم؟ گفت: والله تو را دیدم، خیلی هم تعجب کردم و با خودم گفتم پیغمبر اولوالعزم الهی در این خانه که خانه زن بدکاره‌ای است، چه کار می‌کرد؟ مسیح (علیه السلام) به او گفت: ما دو جور بیمار داریم: یک بیمار با پای خودش به دکتر می‌رود و دردش را می‌گوید، دکتر هم نسخه می‌نویسد، بیمار نیز عمل می‌کند و خوب می‌شود. یک بیمار هم فکرش، روانش و بدنش کُرخت شده است و نمی‌تواند به دکتر برود، باید دکتر برای او بیاورند. این خانم هم از آنهایی بود که باید دکتر بالای سرش می‌رفت. من رفتم و از پشت در اتاقش، اصلاً نگاهش هم نکردم، با او راجع به





زنا، زناکار، دنیا و آخرت زناکار، برزخ زناکار و عذاب زناکار صحبت کردم. او نیز توبه کرد. حالا برو و در خانه‌اش را بزن، اگر دیگر راه داد. به این کلام، کلام نور می‌گویند؛ یعنی سخنی که روشنایی هدایت، حق، دین و انسانیت را به دیگری منتقل می‌کند. آن شخص دیگر هم خودش را در آن روشنایی می‌شناسد و می‌فهمد و حواسش را جمع می‌کند.

### قرآن، نور مبین و روشنگری برای همه مردم

این یک جمله امام هادی علیه السلام است که می‌فرمایند: «کَلَامُكُمْ نور». شما حتماً راجع به قرآن در قرآن دیده‌اید که می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»<sup>۱</sup> نمی‌گوید فقط به پیغمبر، بلکه می‌گوید من قرآن را به کل شما فرستاده‌ام. «مبین» یعنی توضیح‌دهنده و روشنگر؛ من یک نور روشنگر فهماننده بیان‌کننده نشان‌دهنده برایتان فرستاده‌ام. کلام ائمه طاهرين علیهم السلام هم، همان نور، یعنی نور خداست که اگر آدم یک‌خرد به خودش زحمت بدهد و خودش را در پرتو آن نور قرار بدهد، نور را ببیند و بفهمد، لمس کند، بپذیرد و عمل بکند، آدم خیلی والایی می‌شود.

### حکایتی شنیدنی از اثر کلام یک اهل دل

یک لاتی در تهران بود که با من هم رفیق بود و پیش من می‌آمد. این شخص خیلی لات بود! خیلی که می‌گویم، یعنی در تهران تک بود. من اگر اسم لات‌های آن روزگار را بشمارم، می‌توانم ده نفرشان را بشمارم. آنها لات‌های بسیار قوی‌ای بودند، اما همه از این لات حساب می‌بردند. من همه آنها را هم دیده بودم. یک کار این لات، باج گرفتن از قمارخانه‌ها بود. پنج‌شنبه‌ها به در قمارخانه‌های تهران و عرق‌فروشی‌ها می‌رفت و می‌گفت حق مرا بدهید! کسی جرئت حرف‌زدن نداشت. صاحب قمارخانه، عرق‌فروشی و کاباره بیست‌سی تومان به او پول می‌دادند؛ اگر پول نمی‌دادند، تمام شیشه‌هایشان را می‌شکست



و همه چیز را هم به هم می‌ریخت. کلانتری آن زمان هم زورش به او نمی‌رسید و از او می‌ترسیدند. در واقع، وقتی نزد رئیس کلانتری می‌رفتند و شکایت می‌کردند، علنی می‌گفت من می‌ترسم، خودتان یک جوری حل کنید.

شخصی هم بود که من او را هم می‌شناختم؛ اهل حال و اهل گریه بر ابی‌عبدالله (علیه السلام). این قدر برای ابی‌عبدالله (علیه السلام) گریه کرد که پلک‌های چشمش آسیب دید. او را به بیمارستان بردند و پلکش را عمل کردند. دکتر بعد از دوسه روز گفت: تو را مرخصت می‌کنم، اما قول بده که دیگر گریه نکنی. این شخص گفت: تو عملت را انجام داده‌ای، پولت را هم که گرفته‌ای. به گریه من چه کار داری؟ اصلاً تا آخر عمرش نشد که برای ابی‌عبدالله (علیه السلام) گریه نکند و گریه کردن او در تهران نمونه نداشت. همین رسول ترک که در قبرستان حاج شیخ دفن است، از مشتری‌های او بود. خود من هم وقتی ده‌یازده سال داشتم، کنار رسول ترک می‌نشستم و از گریه رسول و آن روحانی، برای ابی‌عبدالله (علیه السلام) گریه می‌کردم. این دو گریه را به من انتقال داده‌اند.

روزی این شخص به این لات گردن کلفت کم‌نظیر برخورد کرد، در حرف‌زدن خیلی هنرمند بود، به او گفت: فدایت شوم! تا چه موقع می‌خواهی لات و تاریک بمانی؟ آخر مُردنی، برزخی، قیامتی، دادگاهی و حسابی هم هست! کلامی که نور دارد، چه می‌کند! این لات تکان خورد و گفت: حالا چه کار کنم؟ این شخص گفت: پیش آیت‌الله العظمی بروجردی در قم برو و وضعت را بگو. او هم دار و ندارش را به پول نقد تبدیل کرد و در چمدان ریخت، برای دیدن آیت‌الله العظمی بروجردی با اتوبوس به قم آمد. آن وقت سواری نبود. ظاهراً اطرافیان آیت‌الله العظمی بروجردی او را نمی‌شناختند و باید وقت می‌گرفت؛ می‌گوید من می‌خواهم آقا را ببینم، می‌گویند: الآن وقت دیدن آقا نیست. این لات هم می‌گوید: یا درِ اتاق را باز کن که داخل بروم یا تو را از بالای این ایوان با کله پایین می‌اندازم. بنده خدا هم وحشت می‌کند و خدمت آقای بروجردی می‌گوید که چنین کسی آمده است. آیت‌الله العظمی بروجردی هم می‌گوید: اصلاً من به خاطر اینها اینجا نشسته‌ام. او را بیاور.







این لات هم با چمدانش می‌آید. اصطلاحات آخوندی هم بلد نبود که بگوید حضرت آیت‌الله العظمی، پسر پیغمبر و مرجع تقلید؛ با تکیه کلام خودش به آیت‌الله العظمی بروجردی می‌گوید: عموجان! این چمدان پر از پول حرام است، می‌خواهی چه کار کنی؟ آقای بروجردی می‌گوید: چمدان را بگذار؛ آیا می‌خواهی توبه کنی؟ او هم می‌گوید: بله، می‌خواهم توبه کنم. حاج عمو! اگر من توبه کردم، تو در قیامت پیش خدا شهادت می‌دهی که من را به جهنم نبرند؟ اشک آقای بروجردی می‌ریزد و می‌گوید: آری، من شهادت می‌دهم. چمدان را بگذار و برو.

وقتی این لات بلند می‌شود و به دم در می‌آید، آقای بروجردی صدایش می‌زند و می‌گوید: کتوشلوارت هم حرام است. آنها را هم دریاور و با پیراهن و زیرشلواری به تهران برگرد. مرد لات هم می‌گوید چشم. آنها را درمی‌آورد و آقای بروجردی می‌بیند که او واقعاً حرب‌نیزید شده است، به او می‌گوید: کتوشلوارت را بپوش. آن زمان (فکر کنم هفتاد سال پیش می‌شود) آیت‌الله العظمی بروجردی پنج‌هزار تومان از مال شخصی خودش به او می‌دهد و می‌گوید: این را ته کیسه‌ات بگذار و با آن کاسبی کن؛ خدا به تو عنایت می‌کند.

او با همان پنج‌هزار تومان هم آن زمان میلیونر شد. هر سال هم خمس و سهمش را می‌داد و شبی هم که می‌خواست از دنیا برود، رفیقش به من زنگ زد که فلانی می‌گوید شب مرگم است، بالای سر من بیا. من نمی‌دانم منبر داشتم یا چه کار داشتم، به آن رفیقم گفتم نمی‌رسم بیایم، چه کار کنم؟! نصفه شب از دنیا رفت. آن وقت از خانمش پرسیدم که دیشب چطور می‌مُرد؟ خانمش گفت: ساعت دوازده شب که شد، چشمش به در اتاق بود و از پهنای صورتش اشکش می‌ریخت؛ چون خودش هیئت درست کرده بود و مدیر هیئت بود، با همان اخلاق لاتی گفت: حسین جان! تا وقتی نیایی، من به ملک‌الموت جان نمی‌دهم. خانمش گفت که دوسه دقیقه‌ای گذشت، یک‌مرتبه در همان حال گریه به در نگاهی انداخت و گفت: حسین جان، آمدی؟ من الآن راحت شدم و جان داد.

این معنی «کَلَامُکُمْ نُور» است. قدر این کلام را بدانید؛ اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها اینها را ندارند. اگر این کلام را داشتند که آدم می‌شدند. اهل سنت هم این کلام را ندارند و این سرمایه عظیم نور، فقط برای شما شیعیان است.



## دعای پایانی

خدایا! به حق حضرت هادی (علیه السلام)، اثر سخنان ائمه را در ما و زن و بچه‌هایمان به‌طور کامل قرار بده.

خدایا! فردای قیامت، ما خجالت‌زده این جور لات‌ها نشویم که به ما بگویند تمام لات‌های تهران از او می‌ترسیدند، یک جلسه پیش بنده و نماینده ما آیت‌الله‌العظمی بروجردی آمد، چه آدمی شد. خدا اینها را رو نیاورد و ما شرمنده بشویم.

خدایا! ما را در قیامت شرمنده عالمان دین و مردم محشر قرار نده.

خدایا! اهل بیت (علیهم السلام) را از ما نگیر؛ گریه بر ابی‌عبدالله (علیه السلام) را از ما نگیر.

خدایا! تمام گذشتگان، مراجع، واعظ‌ها، مداح‌ها، مدرّس‌ها و طلبه‌هایی که از دنیا رفته‌اند، بالاخص آیت‌الله‌العظمی بروجردی را سر سفره رحمت و محبت خاصه‌ات قرار بده.

خدایا! امام زمان (علیه السلام) را دعاگوی ما قرار بده.

خدایا! مشکلات این مملکت را حل کن.

خدایا! استان‌های بی‌آب ما را به حق تشنگان کربلا، پرآب کن.

خدایا! فرج ولی‌الله‌الاعظم را برسان.



جلسه پانزدهم

نور الهی در سخنان امامان هدایت



## گذری بر بحث پیشین

وجود مبارک امام هادی علیه السلام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام را کامل و جامع در زیارت معروف به «زیارت جامعه کبیره» معرفی می‌کنند که یک کتاب به تمام معنا امام‌شناسی است. این زیارت به وسیله بسیاری از بزرگان شیعه تفسیر شده که از بهترین تفسیرهای آن، «الأنوار الساطعه» در پنج جلد است. مؤلف مرحومش این زیارت را با کمک آیات قرآن، روایات و معارف تفسیر کرده است. حضرت در قطعه‌ای از این زیارت می‌فرماید: ای پیغمبر، ای ائمه طاهرين، ای امامان هدایت، ای معادن علم و کرم، «كَلَامُكُمْ نُورٌ» سخنان شما نور است.

### خلقت اهل بیت علیهم السلام از نور

چرا سخنانشان نور است؟ چون خلقت وجود مبارک این بزرگواران، نور است. «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا» نور ذاتی، وجودی و هستی آنها طبق روایات مهم ما، پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین پدید آمده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا امام دوازدهم علیه السلام، وجوداً نور هستند. شما در زیارت وارث هم خطاب به حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌خوانید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» تو در ضلَب‌های شامخ بلندمرتبه و رَجَم‌های پاک، همه‌جانبه نور بودی. در حقیقت، از اول نور بودی و وقتی به دنیا آمدی، نور به دنیا آمدی؛ نیمه‌شبی هم که زین‌العابدین علیه السلام بدن قطعه‌قطعه را در حصر قرار دادند (نمی‌شد بدن را



بلند کنند؛ چون اگر حرکت می‌دادند، ممکن بود قطعه‌ای از بدن جدا بشود) و میان قبر گذاشتند، صورت مبارکشان را روی گلولی بریده گذاشتند و درحالی که گریه می‌کردند، خطاب به پدر عرض کردند:

پدر جان! وارد عالم بعد شدی، «وَالْآخِرَةُ بِنُورٍ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ»<sup>۱</sup> تمام عالم بعد با نور ذات تو (وجه در اینجا یعنی وجود، شخصیت و حقیقت تو) درخشان شد. وقتی خورشید طلوع می‌کند، تا کجا نور می‌دهد؟ تا آخرین سیاره منظمه شمسی نور می‌دهد؛ بیشتر که نور ندارد. آخرت اول دارد، اما آخر ندارد. ما در قرآن مجید درباره آخرت، کلمه «خالد» و «ابد» داریم: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا». آخرت همیشگی و دائمی با نور وجود تو درخشید. این چه نور با عظمتی است؟

«أَمَّا الدُّنْيَا فَبِغْضِكَ مُظْلِمَةٌ» اما بعد از تو، تمام این عالم با نداشتن حسین (علیه السلام) در ظاهر غرق در تاریکی شد و هنوز هم تاریک است. اگر تاریک نبود، این همه فساد، ظلم، جنایت، گناه و معصیت چیست؟ همه اینها تاریکی است!

در روایت خیلی عجیبی وارد شده است: ابی‌عبدالله (علیه السلام) از وقتی به دنیا آمدند تا روز عاشورا، هر وقت در شب تاریک که چراغی نبود، ایشان را بر اثر نور چهره و زیر گلویشان می‌دیدند و موجودی نبود که پنهان بماند. ما وقتی در تاریکی قرار می‌گیریم، هیچ کس ما را نمی‌بیند؛ ولی ابی‌عبدالله (علیه السلام) که در اتاق کاملاً تاریک نشسته بودند، بر اثر نور چهره و زیر گلویشان پیدا بودند. این بدبخت‌ها، منافق‌ها، کافران و مشرکان با ابی‌عبدالله (علیه السلام) در عاشورا چه کار کردند! این «خَلَقَكُمُ اللَّهُ نُورًا» در وجود همه ائمه است.

## توجه مؤمن به لقمه حلال

یکی از علمای مشهد که اکنون در تهران است، برای من گفت: من خودم از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبیای قزوینی شنیدم. او اصالتاً اهل تنکابن بوده، ولی چون سالیانی از عمرش را

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۶۹.

در حوزه قزوین تحصیل می‌کرده، به قزوینی معروف شده است. خواهرزاده مرحوم الهی تنکابنی است که در همین حرم دفن است. مرحوم الهی تنکابنی یک شخصیت عجیبی بوده و کار ایمان، نورانیت و یقینش به جایی رسیده بود که حقایق را در حد سعه وجودی‌اش درک می‌کرد و با او صحبت می‌شد. یک شب شخص متدینی مرحوم آقای الهی تنکابنی (منظور الهی تبریزی، برادر علامه طباطبایی نیست که مقامات او هم اعجاب‌انگیز است) را برای شام دعوت کرد. اینها همه‌جا هم نمی‌رفتند و سر هر سفره‌ای نمی‌نشستند.

### اثر نور در زندگی کاسبان گذشته

کاسب‌های گذشته کاسب‌های فوق‌العاده‌ای بودند! هفتاد و هشتاد سال پیش کاسبی در شهر دامغان بود که مغازه عطاری داشت. دولتی‌های آن زمان که از ایشان خرید می‌کردند، پول دولتی‌ها را در یک دخل دیگر می‌ریخت. یک بار یکی به او گفت: چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: من این پول را خرج بنایی و این جور کارها می‌کنم؛ از این پول چیزی نمی‌خورم، لباس و کفش و جوراب و فرشی که نماز می‌خوانم، نمی‌خرم. من به حلال بودنش اعتماد ندارم. اینها کاسب‌های همین قرن اخیر ما بوده‌اند.

کاسبی در شهر تهران بود که پای منبر من می‌آمد. وی ۴۲-۴۳ سال قبل از دنیا رفت. مغازه‌اش در بازار منتهی به میدان مولوی بود. مردم ورامین، شهریار، علی‌شاه عوض و تهران خیلی خوب از او خرید می‌کردند. او چند خصوصیت داشت و در گریه کردن برای ابی‌عبدالله علیه السلام هم حرف اول را می‌زد. اینها همه نور است! اگر نور نیست، چیست؟

اول صبح که در مغازه می‌آمد، به شاگردش می‌گفت: مخارج امروز منزل من، مثلاً دو تومان است و مزد تو در برج، مثلاً روزی یک تومان است؛ این سه تومان می‌شود. مغازه هم که برق و یخچال ندارد، خرجی هم ندارد. خرج امروز ما سه تومان است؛ مواظب باش که اولاً جنس را با کمترین استفاده به مردم بفروشی. من نمی‌توانم جواب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در قیامت بدهم که چرا امت مرا در فروش جنس در تنگنا گذاشتی. ثانیاً، جنس‌هایی که می‌فروشی، بنویس و وقتی سود فروش سه تومان شد، دیگر جنس را مطابق خرید به مردم بفروش. اگر

قند را کیلویی پنج ریال خریدیم، اول صبح با سود شش ریال می‌فروشیم؛ وقتی سه تومان تأمین شد، قند را از آن به بعد پنج ریال بفروش و از امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سود نگیر. من در این شصت سال، با همین مغازه خانه دارم، زن و بچه دارم، دخترم را شوهر داده‌ام، به کربلا و مکه رفته‌ام و کمک هم کرده‌ام. جمع کنم که چه کار کنم؟! اندازه یک بانک جمع کنم، بعد عزرائیل جانم را جلوی چشمم بگیرد و من هم در دلم داد بکشم، بگویم: خدایا! تو خدای خوبی نیستی که بعد از عمری جان‌کندن و این همه پول، من را می‌بری.

ویژگی دیگرش این بود که گاهی مشتری ساعت هشت‌نه صبح از همین اطراف تهران می‌آمدند، صورت می‌دادند و می‌گفتند پنج کیلو چای، ده کیلو قند، دو تا گونی برنج برای ما بگذار؛ صورت را می‌خواند و می‌گفت نمی‌فروشم! آن شخص می‌گفت من بیست سال است که از تو خرید می‌کنم. می‌گفت: می‌دانم، دوستت دارم و پاک هم هستی؛ اما امروز به تو جنس نمی‌فروشم. وقتی علت را جویا می‌شدند، می‌گفت: صبح که مغازه را باز کردم و روی چهارپایه نشستم، دیدم صاحب مغازه روبه‌روی‌ام خیلی گرفته و غمگین است. وقتی به او گفتم چرا قیافه‌ات گرفته است، گفت من امروز سه تومان چک دارم که دیروز با فروشم تأمین نشده است و کم دارم. شما از او جنس بخر که لنگ نشود. من امروز لنگ نیستم. یک روز دیگر از من جنس بخر.

### سفارش اسلام به مشکل‌گشایی از گرفتاران

مؤمن نمی‌تواند غم مؤمن را ببیند و تحملش را ندارد. امروز خیلی‌ها در این گرانی عجیب اجناس، اجاره خانه‌ها و پول پیش‌ها غم دارند و کسی هم بلد نیست علاج بکند. من که دستم در حد خودم می‌رسد دو نفر را از غم نجات بدهم، اگر نجات ندهم، مسلمان نیستم. در «اصول کافی» است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌گویند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>. خیلی‌ها به ما چیزی نمی‌گویند، اما من و شما وقتی می‌بینیم قیافه یک



۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲۰؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۲۳.



نفر غمناک است، چه عیبی دارد که نمی‌شناسیم، جلو برویم و بگوییم: سلام، چرا ناراحت هستی؟ شما نمی‌دانید که طبق روایات، حل مشکل مردم، چگونه مشکل دنیا و آخرت خودمان را حل می‌کند!

### حل مشکلات با کد و کلید مخصوص

خدایا! تو شاهد هستی که من به‌عنوان اینکه حرف خودم را بزنم، نمی‌گویم؛ می‌خواهم به برادران و خواهران بگویم که حل مشکل دیگران، عامل حل مشکل خود آدم است. به قول امروزی‌ها، قرآن و روایات برای هر کاری به ما کد داده؛ اما من تعبیرم چیز دیگر است و به قول خودم، خدا برای هر کاری کلید داده است. ما همسایه‌ای در تهران داشتیم که هر وقت در بازار پول کم می‌آورد و گیر می‌افتاد، اصلاً ناراحت نبود. به او می‌گفتند: ده‌هزار تومان بدهکار هستی و فردا باید بدهی، می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌گفت: کلید حلش را دارم. امروز بعدازظهر به قم، سر قبر پدر و مادرم می‌روم و برایشان قرآن و فاتحه می‌خوانم، یک زیارت به نیابتشان می‌روم و به هر دوی آنها می‌گویم که من فردا مشکل دارم. فردا مشکلم حل است. هر کاری کلید دارد!

شخصی پیش یکی از رفقای پدرم که اهل دل بود، آمد و گفت: وضعم پیچیده است و گره خورده. رفیق پدرم گفت: این گره علت دارد. گفت: علتش چیست؟ گفت: چند وقت است که با زنت بداخلاقی می‌کنی، خیال می‌کنی که کنیز و برده‌ات است. او هم بنده خداست؛ او هم مؤمن و اهل نماز است، چرا تلخی می‌کنی؟ چرا شانه بالا می‌اندازی و او را رنج می‌دهی؟ این شخص سریع خداحافظی کرد و رفت، یک هفته دیگر آمد و گفت: پیچیدگی زندگی‌ام برطرف و مشکلم حل شد.

مرد عربی به پیغمبر ﷺ گفت: من مشکل اقتصادی دارم. پیغمبر ﷺ فرمودند: صدقه بده. گفت: یا رسول‌الله! من هشتم گرو نهم است، شما می‌گویید دست در جیب کن و صدقه بده. حضرت فرمودند: یک حداقل صدقه بده. به عرب دیگری فرمودند: اگر نمی‌توانی صدقه بدهی، یک لیوان آب به دست یک تشنه بده، مشکلت حل می‌شود.

کشور هم برای حل مشکلاتش کد و کلید دارد؛ ولی سردمداران به دنبال این کدها و کلیدها نمی‌روند. کلید حل مشکل در قرآن، «نهج البلاغه» و کلام نوری ائمه طاهرين (علیهم السلام) است؛ فقط دو ماه امتحان بکنید، اگر مشکلات حل نشد، قرآن و نهج البلاغه و روایات را ببوسید و کنار بگذارید و بی‌دین بمیرید.

### دقت مؤمن در اصول معاشرت

به داستان آن عالم مشهور و مرحوم الهی، دایی مرحوم شیخ مجتبی قزوینی که در حد مرجعیت بود، برگردم. یک انسان مؤمنی آقای الهی را برای شام دعوت کرد. مؤمن هم همه جا نمی‌رود. مؤمن با مؤمن معاشرت می‌کند؛ در قرآن هم می‌خوانیم: ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾<sup>۱</sup>. آقای الهی گوشت گوسفند را بین گوشت‌ها دوست داشت. آن شب هم این مؤمن گوشت تازه تمیزی را پخته و یک‌خرده تفت داده بود. وقتی گوشت را سر سفره آورد، آقای الهی نخورد. صاحب‌خانه می‌دانست که ایشان گوشت دوست دارد، اما هرچه اصرار کرد، آقای الهی به او گفت که میل ندارد و نان ماست خورد. همه غذا را خوردند و سفره را جمع کردند، جلسه تمام شد و بیرون آمدند (قبرش همین‌جاست، اما الآن نمی‌دانم کجای حرم است). رفیق ایشان گفت: شما که خیلی گوشت دوست دارید، چرا نخوردید؟ گفت: وقتی می‌خواستم دستم را دراز بکنم و لقمه‌ای از گوشت بردارم، اصلاً هنوز دراز نکرده بودم و فقط قصد کردم، از آن گوشت صدایی بلند شد و گفت: آقای الهی! من ذبح شرعی نشده‌ام و گوشتم حرام است.

### پاک‌سازی روح، از ویژگی‌های منبر خوب

اینها در این مملکت زندگی می‌کردند. اینها بودند که وقتی با مردم در مسجد و جلسه حرف می‌زدند، مردم از پای منبرهایشان پاک بیرون می‌رفتند. مرحوم آیت‌الله العظمی حائری

(همین مسجد بالاسر دفن است) در همین صحن چسبیده به مسجد اعظم که ایوان طلا دارد، نماز مغرب و عشا می‌خواندند. زمانی شیخ عباس قمی را ده شب برای منبر دعوت کردند. آقا شیخ عباس در مشهد زندگی می‌کرد و بعد به نجف رفت. پدر و مادرش تا آخر عمر در قم بودند. آقا شیخ عباس ده شب به منبر رفت. بعد یکی دو نفر از علما از مرحوم آیت‌الله حائری می‌پرسند منبر آقا شیخ عباس را چگونه دیدی، ایشان فرموده بودند: چون منبر آقا شیخ عباس عدالت‌ساز است، هر طلبه‌ای که پای منبرش بینم، حاضر هستم در نماز واجب به آن طلبه اقتدا بکنم. این نور است.

### حکایتی شنیدنی از نورانیت اهل ایمان

مرحوم آقا شیخ مجتبی می‌گفت: من در جوانی با هم‌درسی‌ام، حاج شیخ هاشم از کوچه‌ای در شهر مشهد عبور می‌کردیم. هنوز غیر از حرم، جایی در مشهد برق نبود و فقط حرم برق داشت. آن وقت همه حرم در محاصره کوچه‌پس‌کوچه بود. من یادم است که حتی در بازارها هم در صحن باز می‌شد. ایشان گفت: ما اول شب می‌خواستیم از کوچه‌ای رد بشویم، خیلی تاریک بود. دیوارها بلند بود و خانه‌ها مشرف نداشت (ما طرح خانه‌ها را به هم زده‌ایم و اکنون خانه‌ها می‌توانند تا اتاق خواب مردم را نگاه بکنند. اصلاً زندگی اسلامی را ناپود کرده‌ایم). از انتهای کوچه وارد شدیم که به طرف سر کوچه برویم، دیدیم نوری وسط‌های کوچه به طور مرتب پخش شده و خاموش می‌شود. هر دو دویدیم که ببینیم منبع نور چیست؛ وقتی رسیدیم و در تاریکی دقت کردیم، دیدیم آقا شیخ عباس قمی، صاحب همین «مفاتیح‌الجنان» است. البته ایشان هفتاد جلد کتاب دارد که مفاتیح‌الجنان یکی از کتاب‌هایش است. به او گفتیم: این نور چه بود؟ گفت: شما به زیارت حضرت رضا (ع) می‌روید؟ گفتیم: بله. گفت: چرا معطل هستید، به زیارت بروید! گفتیم: این نور که مرتب می‌جهید و خاموش می‌شد، چه بود؟ گفت: فرزندانم، به زیارت بروید! ما مُصر شدیم و نرفتیم. ایشان گفت: پس رو به حرم بایستید و به حضرت رضا (ع) قسم بخورید که تا وقتی عباس قمی زنده است، این داستان را تعریف نکنید. ما قسم خوردیم، بعد گفت: کار

من به جایی رسیده است که هر ذکر خدا را می‌گویم، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، از دهانم نور بیرون می‌زند. این «کَلَامُكُمْ نُور» است.

## انسان اهل قبول، پذیرای کلام اهل بیت

امام هادی (علیه السلام) می‌فرمایند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ای ائمه طاهرين (علیهم السلام)، ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ای امام مجتبی (علیه السلام)، ای ابی‌عبدالله (علیه السلام)، سخن شما نور محض است؛ چون خودتان نور هستید. اگر آدم اهل قبول نسخه طیب باشد، این نور قدرت دارد که ظلمت جهل، شرک، کفر، ریا، تکبر و غرور را معالجه کند؛ اما اگر اهل قبول نسخه طیب نباشد، نسخه طیب اثری ندارد. من به دکتر بروم و بگویم آقای دکتر ۴۸ ساعت است که دلم خیلی درد می‌کند، می‌گوید: سریع نسخه را بگیر و عمل کن. من فهمیده‌ام دل‌دردت برای چیست، به این نسخه عمل کن، خوب می‌شود. من هم نسخه را تا کنم، به خانه بیایم و روی طاقچه بگذارم. آیا خوب می‌شوم؟ قرآن و کتاب روایت وقتی روی طاقچه خانه‌ام است، درمان درد من است؟

## درمان مشکلات با عمل به قرآن و روایات

عزیزانم، خواهرانم و برادرانم! این قرآن و روایات را باید به کار بگیریم که دردم درمان شود؛ اگر به کار نگیرم که دردم معالجه نمی‌شود. برای مثال، روایات ما به زن و شوهر می‌گویند که نسبت به همدیگر برگذشت باشید و در قرآن هم می‌فرماید: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»<sup>۱</sup>. حال اگر زن و شوهر در یک اشتباهی، چه شوهر و چه زن، برگذشت باشند؛ آیا تلخی، اختلاف و دادوبیداد پیش می‌آید؟ حالا شوهر یک اشتباهی کرده، برگذشت باش و پیش خودت بگو که معصوم نیست؛ بعد از ده سال که با هم شیرین زندگی کرده‌ایم، یک اشتباهی کرده است. خدا اشتباه را می‌آمرزد، مگر تو سنگین‌تر و سخت‌تر از خدا هستی؟



همچنین قرآن و روایات به ما سفارش می‌کنند که کم‌توقع باشیم. یک‌وقت خانم مشکل و بیماری‌ای دارد، شوهر باید نسبت به مسائل زن و شوهری توقعش کم باشد تا زن علاج بشود. یک‌وقت مرد کاسبی‌اش نچرخیده و دخلش پر نشده، در این موقعیت نگو که یک سرویس طلا برایم بخر. در طلافروشی دیده‌ام، ارزان هم می‌دهد و گفته شصت میلیون تومان؛ خیلی هم ارزان است. مدتی کم‌توقع باش و یکی‌دو سال سرویس طلا یا انگشتر نداشته باشی، چه عیبی دارد؟ شخصی می‌گفت: وقتی به خانه می‌روم و می‌بینم پلو دانه نیست؛ آب‌کش نشده، دم کرده و آبش زیاد شده، برنج شل شده است و در دیس نمی‌ایستد. سر سفره می‌نشینم و اصلاً به زخم چیزی نمی‌گویم؛ می‌گویم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خدایا! ما این قاشق را برداشتیم که این پلو را بخوریم، به نیت سوپ می‌خوریم. حالا یک شب هم پلو شل و آش شده است. یک‌وقت هم که برنج کم‌آب و سفت می‌شود و سر سفره می‌آورد، می‌گویم: خدایا! امشب شب این نیت است که ما ته‌دیگ می‌خوریم. ما می‌خوریم، سیر می‌شویم و کنار می‌رویم؛ حالا به خانمم بگویم پای مادرم بشکند که تو را برای من گرفت. تو هم زن زندگی هستی؟! مگر شکم چقدر می‌ارزد که آدم با یک بندهٔ پروردگار تلخی کند و سرش داد بکشد؟! این «کَلَامُكُمْ نُور» است؛ اصلاً آدم از این حرف‌ها لذت می‌برد و زنده می‌شود. ای پیغمبر و ائمهٔ طاهرین! سخن شما نور است و اگر من به کار بگیرم، تاریکی‌های زندگی را برطرف می‌کند.

## دعای پایانی

خدایا! به حق حضرت هادی علیه السلام که امروز شام ولادتش است، به حق وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که فردا شب به‌خاطر او بزرگ‌ترین عید اسلام است و به حق دختر موسی بن جعفر که حق همه‌جانبه به این مملکت، این شهر و این حوزه دارد، شوق قبول کردن فرمایشات خودت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و عمل به آن را به ما عنایت بفرما. خدایا! از زمانی که حضرت معصومه علیها السلام اینجا دفن شده تا این لحظه، خوبان از بندگان در این حرم هرچه دعا کرده‌اند، در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما و مردم این مملکت مستجاب کن.

خدایا! به حق حضرت هادی (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تمام گذشتگان شیعه یا یک مقدار وسیع‌تر، به قول زین‌العابدین (علیه السلام): «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَ مَيِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا وَ صَغِيرِنَا وَ كَبِيرِنَا وَ ذَكَرْنَا وَ أَنْثَانَا». این دعا دعای عالم‌گیری است.

خدایا! همه گذشتگان را هر کسی بناست خیری به او برسد، از زمان آدم (علیه السلام) تا الآن، مخصوصاً پدران و مادرانمان، عمه‌ها و دایی‌ها، عموها و خاله‌ها، معلم‌هایمان، مراجع و واعظانمان، مداحان، هر کسی به هر شکلی به این دین، ما و نسل‌های قبل از ما خدمت کرده است، بخصوص مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی را امشب سر سفره رحمت خاصه‌ات قرار بده.

خدایا! به حقیقت ائمه (علیهم‌السلام)، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و صدیقه کبری (علیها‌السلام)، فرج امام زمان (علیه‌السلام) را نزدیک کن؛ وجود مقدسش را دعاگوی همه ما قرار بده.



جلسه شانزدهم

شناخت کامل امیرالمؤمنین علیه السلام

از معشوق حقیقی





## مقدمه: بحث

پنج ویژگی بسیار برجسته در وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام بود که فهرستش را چند شب قبل عرض کردم و توضیحش باقی ماند. معرفت به خداوند و براساس این معرفت، عشق به خداوند؛ معرفت به معاد، عشق و شوق به معاد؛ معرفت به قرآن، عشق به قرآن؛ معرفت به نبوت پیغمبر و خود پیغمبر، عشق به پیغمبر؛ معرفت به عبادت الله و خدمت به خلق الله، عشق به عبادت و عشق به خدمت به خلق خدا. این رشته‌های معرفت و محبت در وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کامل و جامع موج می‌زد.

### دو راه شناخت معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به پروردگار

الف) راه شناخت این معرفت در حضرت حق، چند خطبه «نهج البلاغه» است؛ بخش اول خطبه اول و چند خطبه دیگر که تحت عنوان بیان توحید در نهج البلاغه آمده است. ب) بخش دیگر معرفت امام به پروردگار، دعای باعظمت کمیل است. امیرمؤمنان علیه السلام در جای‌جای این دعا از خدا سخن می‌گویند؛ مخصوصاً شروع دعا که می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». امیرالمؤمنین علیه السلام این را یافته بودند؛ اما نه مانند یافتن یک عالم و دانشمند، بلکه حضرت «کُلُّ شَيْءٍ» را می‌شناختند. به این دقت بفرمایید که ایشان یک خبر صادقانه، راست و درست می‌دهند. این خیلی حرف مهمی است!



## سخن امام صادق (علیه السلام) به مرد منکر خدا

یک آدم منکر خدا خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: من خدا را قبول ندارم. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: تو به کل عوالم بالا، کل آسمان‌ها و کل ستارگان رفته‌ای؟ گفت: من به هیچ کدام از اینها نرفته‌ام. نهایتاً آدم می‌خواست در آن زمان خیلی بالا برود، تا روی پشت بام بود و بیشتر نبود. الان هم که با وسایل عظیم علمی می‌روند، تا ماه و مریخ رفته‌اند و بیشتر نرفته‌اند. ماه عضو زمین است و مریخ هم یکی از سیارات منظومه شمسی است. حضرت فرمودند: کل طبقات زمین را گشته‌ای؟ گفت: نه، نرفته‌ام. فرمودند: شرق و غرب، شمال و جنوب هستی را رفته‌ای؟ گفت: نه، نرفته‌ام. حضرت فرمودند: پس از کجا خبر می‌دهی که این عالم خدایی ندارد؟! تو که هیچ جای عالم را ندیده‌ای! وقتی می‌گویی عالم خدا ندارد، معنی‌اش این است که وجب‌به‌وجب جهان هستی را گشته‌ای، دیده‌ای و دقت کرده‌ای، اطمینان یافته‌ای که خدا نبوده است؛ حالا آمده‌ای و می‌گویی عالم خدا ندارد. تو کلاً چقدر مسافرت رفته‌ای؟ گفت: از شام تا مدینه رفته‌ام. حضرت فرمودند: پس چرا از همه جهان خبر می‌دهی و می‌گویی جهان خدا ندارد؟ این چه دروغ شاخداری است؟!

## دعای کمیل، اشرف دعاها

متأسفانه در دعای کمیل دقت خیلی کمی شده است و بسیاری از خوانندگان دعای کمیل نمی‌دانند که دعای کمیل چیست! عرفای بزرگ شیعه درباره دعای کمیل می‌گویند: «انسانُ الأذعیه». همان‌طور که انسان اشرف مخلوقات است، دعای کمیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم اشرف دعاهاى اسلامى است. همین بخش اول این دعا، آدم را مات‌زده می‌کند و خیلی عجیب است. من زمانی با کمک خدا به فکر رسید که این دعا را تفسیر کنم؛ چون از ده‌دوازده سالگی حفظ بودم و تا حالا می‌خواندم. من دعای کمیل را شب‌های جمعه در جلسات ماه رمضان و شهرستان‌ها می‌خوانم. وقتی وارد این دعا وارد شدم، خدا شاهد است که دریافتم از کنار دعا باید رد بشوم و نمی‌توانم وارد دعا بشوم. در عین اینکه از کنار دعا رد شدم، تفسیر من هزار صفحه شد.



## دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به شناخت پروردگار

اگر آدم بخواهد اصل دعا را بفهمد، مشکل می‌شود. برای مثال، این جمله اولش را ببینید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». امیرالمؤمنین (علیه السلام) «كُلَّ شَيْءٍ» را با رحمت خدا لمس کرده‌اند و می‌فرمایند: «كُلَّ شَيْءٍ». یا آن جمله دیگر دعا که حضرت می‌فرمایند: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» اسمای تو در ستون‌های وجود «كُلَّ شَيْءٍ» پر است. این یعنی چه؟ آیا به راحتی می‌توان فهمید که منظور از این اسما چیست؟ یقیناً منظور از الفاظ نیست، بلکه حقایق اسماست. معنای این «اسمای تو ستون‌های "كُلَّ شَيْءٍ" را پر کرده است» چیست؟ امام ارکان «كُلَّ شَيْءٍ» و «كُلَّ شَيْءٍ» را می‌شناختند. همچنین اسما را در چهره حقایقش که زنده است، می‌شناختند. به این دقت بفرمایید که اسمای ما لفظ است و وقتی می‌گوییم اسم آقا کریم است، این لفظ است. من برای اینهایی که می‌گویم، دلیل دارم و دلیل در قوی‌ترین کتاب‌های علمی است؛ همین جوری و از پیش خودم نمی‌گویم. در ذهنم نمی‌سازم که بگویم، بلکه تمامش مدرک دارد. اسما حقایق زنده است که حدوداً هزارتای آن در دعای جوشن کبیر ظهور داده شده، هزارتای آن را خدا فقط در وجود انبیا طلوع داده و هزارتا هم به صورت سرّ پیش خودش است. حضرت می‌گویند این اسمای تو، نه الفاظ! رحیم یک حقیقت زنده است، نه لفظ مُرده، اسمای تو ستون‌های «كُلَّ شَيْءٍ» را پر کرده است. این دید امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مسئله شناخت حضرت از پروردگار است.

## عشق امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زیبایی بی‌نهایت پروردگار

در این شناخت، وجود مقدس او وجود حضرت حق را زیبایی بی‌نهایت دیده و این زیبایی بی‌نهایت، عشق قلب علی (علیه السلام) را نسبت به خدا برافروخته است. آنگاه علی (علیه السلام) بعد از این معرفت، عاشق خدا شده است. حضرت در این ۶۳ سال عمر، هرگز معشوق خود را با معشوق دیگری عوض نکردند؛ نه پول معشوق علی (علیه السلام) شد، نه دنیا و نه این صندلی که امروز چقدر عارضه و خطر در جهان ایجاد کرده است! روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابن عباس فرمودند:

مردم با من بیعت کردند تا من روی صندلی خلافت بنشینم. اگر این حکومت در دست علی، حق مظلومی را از ظالم نگیرد، قیمت این حکومت پیش علی از آب دماغ گندیده بدبوی خوک جذام گرفته کمتر است. حالا شما به هر صندلی‌داری، حتی در مملکت شیعه خودمان بگو که این صندلی مدیریت، ریاست، فرمانداری، استانداری، مجلس، وکالت و ریاست‌جمهوری چقدر پیش تو می‌ارزد؟ اگر توانست مثل علی (علیه السلام) حرف بزنی!

رفیقی در تهران داشتم که تکه‌های خیلی جالبی داشت! به من می‌گفت: اگر کسی بخواهد این‌جوری مثل علی (علیه السلام) درباره خودش حرف بزنی، دهانش می‌چاید؛ بعد هم یخ می‌زند و قفل می‌کند. مگر کسی می‌تواند مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) اظهارنظر بکند که مسند حکومت بر شما برای من از آب دماغ گندیده خوک گرفتار بیماری جذام کم‌ارزش‌تر است؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه روح والا و چه عظمتی داشتند.

او معشوقش را می‌دید که زیبای بی‌نهایت است. از زمان آدم (علیه السلام) تا حالا، بشر هر آنچه از غیر خدا معشوق گرفته است، یا پیر می‌شود یا بی‌ریخت، یا با آدم قهر می‌کند یا از آدم طلاق می‌گیرد یا با آدم وارد جنگ می‌شود یا عمر معشوق کوتاه است یا معشوقش فلز، گاو، گوسفند، زمین کشاورزی یا خانه است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) چطور معشوقی مثل پروردگار را با این معشوق‌های پوک پوچ از دست‌رفتنی عوض بکند؟

افرادی که معشوقی غیر از خدا دارند، اصلاً نه خودشان و نه معشوق را شناخته‌اند. گاهی شنیده‌اید که پسری به مادرش می‌گوید من فقط همین دختر را می‌خواهم! اگر او را برایم نگیرید، اصلاً نمی‌خواهم دنیا باشد. هر کاری می‌کنند که دست بردارد، چون مصلحت نیست، قبول نمی‌کند و آخر هم می‌گوید خودکشی می‌کنم؛ یک‌مشت قرص هم می‌آورد، به مادر نشان می‌دهد و می‌گوید: یا بگو این دختر را می‌گیرم یا الان همه را می‌خورم. من در جریان بعضی از خانواده‌ها بوده‌ام. برخی از آنها به‌عنوان درد و دل نزد من آمده‌اند که سه‌چهار نفرشان الان کنار ذهنم هستند. این پدر و مادرها می‌گفتند که بچه‌مان می‌خواهد خودکشی کند؛ دختر را با گران‌ترین مهریه گرفتند و دو سال بعد هم جدا شدند. معشوق بعد از مدتی منفور شد. حالا به پسر می‌گویم برای چه می‌خواهی دختر را طلاق بدهی؟ تو



که می‌خواستی به‌خاطر او خودکشی کنی! می‌گویی: اشتباه کردم. الآن قیافه‌اش به‌نظرم مثل مادر فولادزهره می‌ماند.

اما شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فدای قبرش بشوم، از معشوق حقیقی چه شناخت زیبا و کاملی بوده است! این شناخت کامل، آتش عشقی را در دل حضرت افروخت که امام صادق (علیه السلام) در کتاب «مصباح‌الشریعه» می‌گویند: این آتش امکان خاموش شدن ندارد. این معرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خالقش، مالکش، پروردگارش، معشوقش و روزی‌دهنده‌اش است.

### اثر معرفت کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پروردگار

بر اثر این معرفت و عشق شدید هم حاضر نشد حرف‌های معشوقش را با حرف کس دیگری جابه‌جا بکند. وقتی ابو لؤلؤ به عمر حمله کرد و عمر یکی دو روز در بستر بود، چون زخم خیلی کاری بود، دوام نیاورد و مُرد؛ عمر طرحی برای بعد از خودش داده بود که چه کسی حاکم مملکت بشود. این طرح خیلی اعجاب‌انگیزی است! حيله و نقشه‌ای در این طرح به‌کار رفته است که در تاریخ بشر سابقه ندارد. عمر از شش نفر اسم برد و گفت همه اینها را در یک اتاق ببرید. سه روز مهلت دارند که از بین خودشان حاکمی تعیین کنند و اگر به توافق نرسیدند، هر شش نفر را بکشید و خودتان یک نفر را حاکم قرار بدهید. یکی از آن شش نفری که اسم برد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. شما ببینید امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ولی‌الله‌الاعظم، خلیفه‌بلافصل، چشمه علم خدا، یدالله و اذن‌الله را کنار چه کسانی نشاندا! طلحه، زبیر عبدالرحمن بن عوف؛ خیلی عجیب است! عمر گفت این شش نفر بنشینند و کسی را از بین خودشان تعیین کنند تا کشور حاکم داشته باشد. جلسه تشکیل شد. به خدا! هیچ سیاستمداری در عالم این کار را نکرده است. من تاریخ آلمان، آمریکا، اروپا و انگلیس ملعون بد ذات را در چهار قرن اخیر خوانده‌ام. همچنین تاریخ مادها، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، طاهریان، سامانیان، خوارزمشاهیان، مغول‌ها، تیمورها، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی را خوانده‌ام. در حقیقت، از زمان تشکیل حکومت در ایران تا امشب، تاریخ کل حکومت‌ها را خوانده‌ام و دیدید که همه سلسله‌ها را هم حفظ بودم. یک نفر در عالم کار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نکرده است!

جلسه تشکیل شد و عبدالرحمن بن عوف به این پنج نفر گفت: من حال و حوصله شاهنشاهی را ندارم. شما به من وکالت بدهید که با یکی از شما بیعت کنم و او حاکم بشود، جلسه را تمام کنیم و برویم. همه گفتند تو وکیل هستی. عبدالرحمن بن عوف دستش را در دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشت و گفت: «أَبَايُغُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ وَسِيرَةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»<sup>۱</sup> من از طرف این جمعیت وکیل هستم که تو را حاکم کنم؛ ولی شرط حکومت این است که در حکومتت به قرآن عمل کنی، به روش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عمل کنی و پا جای پای ابوبکر و عمر بگذاری.

به سیاستمداران بگویند علی (علیه السلام) چه کار کند؟! من سیاستمداران زیادی دیده‌ام و با چند پادشاه و رئیس‌جمهور ملاقات هم داشته‌ام. با مه‌تایر محمد نیز در مالزی دیدار داشته‌ام که واقعاً مالزی را در آبادی به عرش رساند. اگر از این سیاستمدارها پرسید که الان علی (علیه السلام) چه کار بکند، همه آنها بالاتفاق، حتی سیاستمدارهای ایران می‌گویند: علی قبول بکند که حکومت از دستش نرود؛ چون اگر قبول نکند، کشور برای سیزده سال به دست عثمان و بنی‌امیه می‌افتد. آقا جان قبول بکن، بعد که قدرت پیدا کردی و سوار کار شدی، زیر قولت و بگو فقط روش قرآن و پیغمبر، من روش آن دو نفر را قبول ندارم و شما هم نمی‌توانید غلطی بکنید.

اما علی (علیه السلام) برای صندلی‌ای که می‌داند سیزده سال از دستش می‌رود، حاضر نیست یک دروغ بگوید؛ چون قرآن به او گفته است ﴿كَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۲</sup> قول حق و قول صدق. معشوقش می‌گوید راست بگو، ولو به ضررت باشد! امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبول نکردند. سپس عبدالرحمن بن عوف دستش را در دست عثمان گذاشت و گفت: آیا این شرایط را قبول می‌کنی؟ عثمان گفت: روی سرم می‌گذارم. باز دستش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد و گفت:

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵؛ فتح الباری لابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۵، ص ۱۸۵؛

تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۲.

۲. توبه: ۱۱۹.



همای حکومت بالای سرت پر می‌زند، بگو به! حضرت فرمودند: حکومت من به روش قرآن و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. سه بار بین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عثمان دست به دست شد، عبدالرحمن بن عوف در آخر گفت: عثمان حاکم شد. جلسه را ختم کنید. علی (علیه السلام) هم به خانه آمدند، دوباره طناب و بیل و زنبیل را برداشتند و برای کارگری در باغ‌ها رفتند.

تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای  
علی (علیه السلام) خدا را کامل شناخت و از عرصه شناخت، به‌طور کامل عاشق خدا بود. البته من ظاهر بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دنیا می‌گویم، وگرنه ده روایت برایتان می‌خوانم که لحظه آفریده‌شدن روح امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، همان لحظه که خدا او را خلق کرد، شربت معرفت را در کام آن روح ریخت و از همان وقت نیز عارف و عاشق به پروردگار بود. من در اینجا از زندگی دنیایش می‌گویم! این قدر عاشق این معشوق بود که حاضر نبود حتی حرف معشوقش را با حکومت بر دنیا جابه‌جا بکند.

### شناخت کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در محدوده خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

به‌راستی این علی کیست؟! برادران و خواهران! واقعاً علی (علیه السلام) شناخته شده است؟ چه کسی می‌گوید علی (علیه السلام) شناخته شده است؟ حتی سنی‌ها هم نقل کرده‌اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: یا علی! کسی جز خدا و من، تو را نشناخت؛ آیا منی طلبه قم علی (علیه السلام) را می‌شناسم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شناخت او را محدود کرده‌اند و می‌گویند کسی غیر از خدا و من، تو را نشناخت. به خودمان افتخار کنیم که خدا چه امامی نصیب ما کرده است.

### رزق حقیقی، عشق به اهل بیت (علیهم السلام)

برادران و خواهران! این کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که عشق به اهل بیت من، رزق است. همان‌طور که نان و آب، هوا و نور رزق ماست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم می‌گویند عشق به اهل بیت من که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رأسشان است، رزق است. این عشق رزق خداست و هر دلی لیاقت این روزی را ندارد.

خدایا! ما پاک نیستیم و در دوره گذشته‌مان گناهان زیادی داریم. ما نمی‌دانیم قلبمان را به چه علت برای ظرف عشق اهل بیت (علیهم السلام) بودن انتخاب کرده‌ای! کسی دعايمان کرده یا کار پدر و مادرمان است! بالاخره چیزی در برنامه وجود و خلقت ما بوده که قلب ما ظرف عشق اهل بیت (علیهم السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده است. سه خط شعر جالب برایتان بخوانم که شاعر آن یک انسان بسیار باسواد و حکیم است. چقدر این شعر عالی و لطیف است! این شاعر یک روایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را که کل شیعه و سنی نقل کرده‌اند، در این شعر به کار گرفته است. وی می‌گوید:

محمد عربی آبروی هر دو سراسر است

کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او

بارک‌الله به این شاعر!

شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح

بدین حدیث لب لعل و روح پرور او

که من مدینه علمم، علی در است مرا

عجب خجسته حدیثی است! من سگ در او

اصحاب کهف، نه پیغمبر بودند و نه امام؛ اما یک سگ چوپان دنبالشان رفت که چندبار هم این سگ را رد کردند، گوش نداد و دم غار آمد. قرآن مجید از این سگ صحبت کرده است: ﴿وَكَلَبُهُمْ بِأَسْطُرَاعَيْتِهِ بِالْوَصِيدِ﴾<sup>۱</sup> کنار غار بود، بعد هم عمرش تمام شد و مُرد. وقتی خدا اصحاب کهف را بعد از ۳۰۹ سال از خواب بیدار کرد، آن سگ دم غار پوسیده بود.

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

یک سگ به دنبال شش هفت نفر اداری بیدار شده آمد، خدا اسمش را در قرآن کشید. ما اگر به دنبال علی (علیه السلام) باشیم که خدا اسم ما را در کل آفرینش می‌کشد!



جلسہ مفہم

امیر المؤمنین علیہ السلام، جامع ارزش‌ها

وفاقد نقص‌ها



## تعریف منطقی، جامع ارزش‌ها و فاقد نقص‌ها

بهترین روش تعریف، تعریف منطقی است. این تعریف فقط شامل پروردگار، انبیا، قرآن، پیغمبر ﷺ، ائمه طاهرين ﷺ و حقایق است. تعریف منطقی به این معناست که تعریف باید جامع همه افراد و مانع همه اغیار باشد؛ مثلاً اگر بخواهیم وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ را تعریف کنیم، باید این‌طور تعریف کنیم: امام جامع همه ارزش‌ها و فاقد همه نقص‌ها و عیب‌هاست. این یک تعریف منطقی می‌شود که می‌تواند حقیقت وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ را نشان بدهد. امیرالمؤمنین ﷺ جامع همه ارزش‌ها و فاقد همه نقص‌ها و عیب‌هاست.

### امیرالمؤمنین ﷺ در آیات قرآن

از سیصد آیه‌ای که درباره امیرالمؤمنین از وجود مقدس حضرت حق نازل شده و راویان با ذکر سند نقل کرده‌اند که مصداقش وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ است؛ حتی اهل تسنن در این زمینه کتاب مستقلی به نام «الآیات النازلة فی علی ابن ابی طالب» نوشته‌اند؛ من دو آیه‌اش را برایتان قرائت می‌کنم. چه آیاتی است!

#### الف) سورة بینه

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۱</sup> دوستان اهل علم می‌دانند که کلمه «خیر» در این آیه شریفه، به معنای «افعل تفضیل» است؛ چون خیر مثل خیلی از لغات بر

۱. بینه: ۷.

وزن «افعل»، یعنی «أَخِيرَ» ندارد. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» مسلماً کسانی که دارای ایمانی هستند که خدا می‌خواهد، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» تمام حرکات و کوشش‌هایشان شایسته است و یک عمل ناقص، ناپاک، خراب و ریاکارانه ندارند، «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» از همه موجودات زنده عالم بهتر هستند.

هیچ‌کس نمی‌داند که ما چند موجود زنده داریم. ما فاکتوری از موجودات زنده به‌صورت کلی از طریق قرآن و روایات داریم: فرشتگان، جن و آدمیان از موجودات زنده هستند. حالا طبق آیات قرآن، در عوالم بالا هم موجودات زنده صاحب عقل دیگری هستند که ما نمی‌شناسیم؛ چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «يَسْتَلِئُهُمْ مِّنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>. «مَنْ» دلالت بر ذوی‌العقول دارد. قرآن درباره فرشتگان در خیلی از آیات سخن گفته است، اما این ذوی‌العقول غیر از فرشتگان هم هستند. البته چه هستند، ما نمی‌دانیم و خبر نداریم! قرآن مجید در این آیه صریحاً می‌فرماید که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از هرچه موجود زنده در جهان آفرینش است، بهتر است.

## ب) سورة مائده

آیه دیگر در سورة مبارکه مائده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲</sup>. لطف این آیه با داشتن «واو» عاطفه است. وقتی در ایام طلبگی به ما درس می‌دادند، اساتید ما درباره «واو» عاطفه می‌گفتند: «واو» عاطفه حکم معطوف علیه، یعنی قبل از «واو» را برمی‌دارد و روی معطوف می‌آورد. این هنر «واو» عاطفه است. حالا این «واو» را در این آیه ببینید:

### خداوند، سرپرست حقیقی عالم

«إِنَّمَا» یعنی همین یک حرف است و دوتا مطلب نیست. یک واقعیت و حقیقت است. چیزی به آن اضافه نمی‌شود و هیچ‌چیزی از آن کم نمی‌شود. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» سرپرست حقیقی، واقعی، برحق و شایسته شما که شما را راهنمایی می‌کند و مورد محبت قرار

۱. الرحمن: ۲۹.

۲. مائده: ۵۵.



می‌دهد، خداست. «الله» یعنی وجود مبارکی که مستجمع جمیع صفات کمال است. این معنی «الله» است؛ چون «الله» در فارسی معادل ندارد و این «خدا» هم که در ترجمه‌های قرآن یا دعاها نوشته‌اند، از تنگی قافیه بوده است، وگرنه خدا معنی «الله» نیست. معنی «الله»، ذات جامع همه صفات کمال است که نمی‌توانستند آن را در زیرنویس ترجمه قرآن‌ها و دعاها بیاورند و به علت محدودیت، کلمه «خدا» را در ترجمه گذاشته‌اند.

اصلاً خدا به معنی مالک و صاحب است و به معنی «الله» نیست؛ اینکه می‌گویند لغت «خدا»، یعنی وجود مقدسی که خودش آمده، مگر نبوده که بیاید؟ خود این معنی هم غلط است! وجود مقدس او ازلی و ابدی است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل به ما یاد داده‌اند: «يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ» این کلمه «اول» به معنای اول عددی نیست. ای ابتدای هر ابتدایی در این عالم که قبل از تو ابتدایی نبوده است. «وَاخِرَ الْآخِرِينَ» ای منتهایی که بعد از تو منتهایی وجود ندارد. این تعلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. پس ولی و سرپرست، کارگردان، ولی تکوین و تشریع شما، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

### ولایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به کیفیت ولایت خداوند

«وَرَسُولُهُ» همان ولایتی که خدا بر شما دارد، رسول او هم بر شما دارد. این «واو» همه ولایت پروردگار را که در آیه معطوف‌علیه است، به معطوف انتقال می‌دهد که «وَرَسُولُهُ» است. این یعنی، ولایت پیغمبر بر جامعه انسانی از رزنی از ولایت پروردگار کم ندارد و به همان کیفیتی که پروردگار ولی شماست، به همان کیفیت نیز پیغمبر ولی شماست. در حقیقت، اگر شما از ولایت پروردگار روی برگردانی، جهنمی‌بودنت حتمی است؛ اگر از ولایت رسول‌الله هم روی برگردانی، به همان صورت جهنمی‌بودنت حتمی است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چه عظمتی دارد!

### اتصال ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ولایت پیامبر و خداوند

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» اینجا دوباره خداوند بخش سوم را با «واو» به بخش بعدی وصل کرده است؛ یعنی ولایت من و ولایت رسول‌الله یک حقیقت است. خداوند ذات را نمی‌گوید، اشتباه نشود! اما ولایت دیگر، ولایت آن انسان جامع کامل مؤمنی است که «الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» برپادارنده نماز تا لحظه مرگش است. «يُقِيمُونَ» فعل مضارع است که در اینجا دلالت بر استمرار دارد. علاوه بر نماز، زکات نیز می‌پردازد که زکات پرداختنش هم در حال رکوع تحقق پیدا کرده است.

حالا شما به سراغ کتاب اهل سنت، چه تفسیری و چه کتاب‌های روایتی‌شان برو و بین این آیه را به چه کسی معنا کرده‌اند! همه آنهايي که باانصاف بوده‌اند، در تفسیر قرآن و کتب روایتی‌شان گفته‌اند که این آیه در حق علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

### امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بزرگ‌ترین دلیل بر وجود پروردگار

این آیات انسان را زنده می‌کند. این آیات علی (علیه السلام) است؟! علی «مُخِي الْأَمْوَاتِ» است و آدم را زنده می‌کند. علی (علیه السلام) نشانه بزرگ‌تر خدا، آیت‌الله‌الکبری در این جهان آفرینش است. خدا رحمت کند آن آدمی که وقتی روزی در تهران از کوچه‌ای می‌رفتم، دم در خانه‌اش ایستاده بود، به من گفت: اگر کاری نداری، دو دقیقه داخل بیا. گفتم: چشم. آدم خیلی بامطالعه‌ای بود! داخل رفتم، گفت بنشین. من آن وقت خیلی جوان و طلبه قم بودم. به من گفت: اگر یک بی‌دین، دیندار، کمونیسم، مسیحی یا یهودی از تو پرسد بالاترین دلیل در این عالم بر اینکه عالم خدا دارد، چیست؟ گفتم: به نظر خود چیست؟ گفت: من تو را صدا زدم که از تو بپرسم! من هیچ چیزی نگفتم، چون فکر کردم هرچه بگویم، می‌گوید نه! بگویم آسمان‌ها بالاترین دلیل است، ممکن است بگوید نه؛ بگویم کُرّات با این همه گردش بالاترین دلیل هستند، بگوید نه؛ بگویم میلیاردها درخت، گل، بلبل، حیوان، اقیانوس، دریا، کوه، صحرا و معدن بالاترین دلیل است، بگوید نه. آدم باید خیلی مواظب باشد و زود جواب ندهد، من هم زود جواب ندادم؛ چون احتمال می‌دادم که جواب‌های مرا قبول نکند و بگوید این نیست. برای همین گفتم: من نمی‌دانم، خودت بگو. وقتی جواب را گفت، دیدم عجب حرف حق و بتون‌آرمه‌ای زد! من پنجاه سال است که این حرف را شنیده‌ام و در وجود من ثابت مانده است. وی گفت: بزرگ‌ترین دلیل بر اینکه عالم خدا دارد، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حالا بگویم چطوری بزرگ‌ترین دلیل است.

خیلی عجیب است! یک نفر در خیابان راه می‌رود، ناگهان می‌افتد و یک طرف کله‌اش به تیزی لب جوی، یک سنگ یا آسفالت می‌خورد و بی‌هوش می‌شود. او را به بیمارستان



می‌برند و «ام.آر.آی» و عکس‌برداری رنگی می‌کنند، طیب جواب می‌دهد که یکی از موی‌رگ‌های مغزش لطمه دیده است. ایشان بی‌هوش شده است و احتمال دارد کلاً لمس، کور یا کر بشود؛ چون همه هویت وجودی ما به مغزمان بسته است. اگر تکان بخورد، ما هم تکان خورده‌ایم. حتی احتمال دارد از کما بیرون نیاید و بمیرد!

حالا چطور امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالاترین دلیل بر وجود خداست؟ ابن‌ملجم یک شمشیر هندی خرید که عرب‌ها در آن زمان خیلی می‌خریدند. فلزش بسیار قوی بود و زود هم از بین نمی‌رفت. امام زمان (علیه السلام) می‌فرمایند که شمر سر ابی‌عبدالله (علیه السلام) را با شمشیر هندی برید. ابن‌ملجم این شمشیر را هزار دینار، یعنی صد درهم طلا خریده، بعد به یک نفر داده و گفته آب زهر به تیزی این شمشیر بده (شنیده‌اید که می‌گویند سماور یا کاسه را آب داده‌اند). این شخص هم گفت هزار دینار پولش می‌شود. هزار درهم قیمت خود شمشیر و هزار درهم هم پول زهر به این شمشیر شد. با هرچه توان داشته، از پشت‌سر و در تاریکی، شب نوزدهم به فرق امیرالمؤمنین (علیه السلام) زده است. کاسه سر را شکست، تمام شمشیر در مغز نشست و مغز را دو نصف کرد. بعد هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خانه بردند. وقتی آفتاب زد، دکتر متخصص آوردند و با روش آن روزگار معاینه کرد. زمانی که دکتر می‌خواست بیرون برود، امام حسن (علیه السلام) فرمودند: چرا چیزی نگفتی؟ گفت: تنها حرفی که می‌توانم بزنم، این است که کفن و قبر برایش آماده کنید. شمشیری که به این مغز و جمجمه خورده، خیلی تیز و زهرآلود بوده، مغز را نصف کرده و مغز هم پر از خون شده است.

گاهی یک لکه خون در مغز گیر می‌کند، نصف بدن لمس می‌شود. علی (علیه السلام) تا شب بیست‌ویکم علی بود؛ ذهن علی (علیه السلام) ذهن علی و فکر علی (علیه السلام) فکر علی بود. «تهج‌البلاغه» را ببینید؛ از عجایب است که یکی دو ساعت به شهادتشان مانده، بجهه‌ایشان را جمع کردند و وصیت کردند. در این وصیت فرموده‌اند که من شما را و هر کسی این وصیتم به او می‌رسد، وصیت می‌کنم. این وصیت امام این قدر عالمانه، عارفانه، اخلاقی و انسانی است! اگر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) شعاع قدرت و اوصاف خدا نبودند، با لمس یک ضربه کوچک شمشیر در محراب به کما رفته و همان جا هم از دنیا می‌رفتند. از همین رو، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بزرگ‌ترین دلیل بر وجود خداست.

## یمین الله، علی باشد به تحقیق

این دو آیه بود، ۲۹۸ آیه دیگر هم در قرآن مجید درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. شعر ناب، خیلی جالب و با مطالب تازه و زیبایی است که من در حافظه دارم؛ باید ببینم می‌توانم برایتان بخوانم یا نه! ما حروفی به نام حروف ابجد داریم که کلمات را با این حروف محاسبه می‌کنند. ما در روایات داریم که پروردگار عالم وقتی می‌خواست روی خودش نام‌گذاری کند و اسمی برای خودش از سه‌هزار اسم انتخاب بکند؛ اولین اسمی که روی خودش گذاشت، «علی» بود. در دعاها می‌خوانید: «یا عَلِیُّ یا عَظِیم». «علی» در حروف ابجد، ۱۱۰ است. کلمه «یمین» در قرآن هم ۱۱۰ است. این روشن شد؟

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| خدا فرموده در قرآن به تصریح    | که جنت خاص اصحاب یمین است       |
| خود اصحاب یمین دانی کی‌آند     | در اینجا نکته‌ای بس دلنشین است  |
| ز اصحاب یمین حق را اشارت       | به اصحاب امیرالمؤمنین است       |
| سخن بی‌حجت و برهان نگویم       | که با حق آنچه می‌گویم، قرین است |
| علی اندر عدد باشد صد و ده      | یمین را هم که بشماری، همین است  |
| کنون خود لطف این تعبیر دریاب   | گرت فکر سلیم و تیزبین است       |
| یمین الله، علی باشد به تحقیق   | که دست حق ورا در آستین است      |
| به معنا حق با امیرالمؤمنین است | به صورت اصحاب یمین است          |

## دعای پایانی

خدایا! به حقیقت فاطمه زهرا (علیها السلام)، به حقیقت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و به حقیقت امام زمان (علیه السلام)، علی (علیه السلام) را از ما و زن و بچه‌ها و نسل ما تا قیامت بگیر.  
 خدایا! دنیا و آخرت ما را با علی (علیه السلام) محشور کن.  
 خدایا! از برکات علی (علیه السلام) به این ملت و مملکت برسان.  
 خدایا! امشب شب عید است؛ علی جان، عیدی ما را دعای خودت به مردم این کشور قرار بده.  
 خدایا! به حق امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرج امام زمان (علیه السلام) را برسان.

